

مبارزه مسلحانه و اپورتونيستها (جلد اول)

بيژن هيرمن پور

مرداد ۱۳۵۸ (ژوئيه ۱۹۷۹)





<https://bijan.hirmanpour.net>

فهرست مطالب

بخش اول

۱

مقدمه

۲

۱ منتقدان امروزی مبارزه مسلحانه چه کسانی هستند و شیوه کارشان چیست؟ ۷

۲ طرح بحث ۱۴

۳ حزب توده و تئوری مبارزه مسلحانه ۱۷

۴ حزب توده پیشاپیش همه اپورتونیست‌ها به انتقاد از تئوری مبارزه مسلحانه می‌پردازد ۲۱

۵ رئوس انتقادات حزب توده بر تئوری مبارزه مسلحانه ۲۵

بخش دوم

۳۰

مقدمه

۳۱

۱ نظری به خصوصیات کار منتقدین کنونی مبارزه مسلحانه ۴۱

۲ «مبارزه مسلحانه - هم استراتژی، هم تاکتیک» و بعضی دیدگاه‌ها ۴۶

از انتشارات چریکهای فدائی خلق ایران

به خاطره چریک فدائی خلق رفیق کبیر حسن نوروزی تقدیم می‌شود.

شرح مختصری از زندگی رفیق کبیر حسن نوروزی (۱۳۵۲-۱۳۲۴)

رفیق حسن در سال ۱۳۲۴ در یک خانواده کارگری در محله راه آهن تهران متولد گردید. پدرش از مهاجرین قفقاز بود که پس از مدتی مبارزه با رضا خان قُلدر در گروه‌های ضد دیکتاتوری به حزب توده پیوست. سال‌ها پس از پیوستن به حزب توده متوجه اپورتونیزم رهبری حزب توده شد و، مانند بسیاری دیگر از پرولترهای آگاه حزب، خود را از قید رهبری باند فاسد کمیته مرکزی رها ساخت و از حزب کناره گرفت. روحیات و خصلت‌های ضد اپورتونیستی پدر و آزادی‌گری وی از دوران کودکی شرایط مناسبی برای رشد آگاهی و روحیه تعرضی حسن، که کودکی بسیار مستعد و باهوش بود، فراهم آورد. پدرش به او آموخت که هرگز با دشمنان خلق سازش نکند و تا جان در بدن دارد به مبارزه بی‌امان برعلیه دشمن ادامه دهد.

پایان زندگی پدر، بزرگ‌ترین و آخرین درس انقلابی او بود که به فرزندش داد و تأثیری شگرف بر حسن باقی گذارد. حسن ۹ ساله بود که پدرش با جمعی از یاران همراهش در سال ۱۳۳۴ در شرایطی که کمیته مرکزی فاسد حزب توده کادرهای فداکار حزبی را رها ساخته و میدان مبارزه را خالی کرده بود، در جریان یک عمل فدائی، دست به یک اقدام معترضانة برعلیه رژیم کودتا زدند و با خارج ساختن یک قطار محمولات نظامی از خط آهن و انفجار آن ضربه‌ای سخت بر حکومت کودتا وارد ساختند. اگر چه این قهرمانان آشتی ناپذیر خلق در جریان این عملیات به شهادت رسیدند ولی نامشان در سینه تاریخ مبارزات خلقی ما ثبت گردیده و تا ابد زنده خواهد ماند.

این عمل نشان دهنده آن بود که سنگر مبارزه در شرایطی از طرف رهبران حزب خالی شد که توده‌های حزبی آمادگی جانبازی و نبرد و جلوگیری از پیروزی ارتجاع را داشتند، ولی عدم مرکزیت سالم و انقلابی باعث شد که نیروهای آماده خلق به هدر رود و روحیه مصمم و پرشور توده‌ها به یأس و نومیدی تبدیل شود.

پس از شهادت پدر، حسن که بیش از ۹ سال نداشت مجبور شد ضمن تحصیل به کارگری بپردازد. چند سالی بدین منوال گذشت تا این که ادامه تحصیل دیگر برای حسن مقدور نبود، وضع مالی و شرایط زیست طوری نبود که حسن بتواند با خیال راحت تحصیل کند، از این رو حسن نیز مانند میلیون‌ها تن از فرزندان توده‌های زحمت کش که امکان ادامه تحصیل ندارند مجبور به ترک مدرسه شد. از آن پس حسن به کارگری رفت و به عنوان شاگرد پادو در اینجا و آنجا در نزد استادکاران پیشه‌ور به کار پرداخت. نجاری، شیشه‌بری و بالاخره فلزکاری و لوله‌کشی، مشاغل گوناگون رفیق را در این دوره تشکیل می‌دادند. در این ایام رفیق حسن برخی از آثار ادبیات انقلابی را که جزو کتاب‌های پدر بود می‌خواند و سطح آگاهی خود را ارتقاء می‌داد.

۱۴ ساله بود که خانواده‌اش را ترک گفت و در جستجوی نان به جنوب کشور رفت و در بندرعباس و بندر بوشهر به کارگری پرداخت ولی چندی بعد کار خود را از دست داد و مجبور شد در رستوران یک

مسافرخانه به عنوان گارسن مشغول کار شود. چند سال بعد به تهران بازگشت و در یک کارگاه فلزکاری و لوله‌کشی مشغول کار شد. کارش طوری بود که از طرف صاحب کار برای نصب تأسیسات ساختمانی به شهرهای اطراف فرستاده می‌شد. از این روی بیشتر وقت وی در مسافرت و تماس با مردم مختلف سپری می‌شد که این امر در افزایش تجربیات و ارتقای شناخت او نسبت به زندگی خلق بسیار مؤثر بود.

۱۸ ساله بود که مجدداً به جنوب کشور رفت. این بار او در شهرهای بوشهر، بندرعباس، شیراز و کرمان به کارگری پرداخت ولی چون کار در آن دوره رونق زیادی نداشت مانند هزاران کارگر بیکار ایرانی به طور غیر قانونی با یک موتور لنج خودش را به شیخ نشین‌های عربی رسانید و مدتی در کویت و دوبی به کار پرداخت و چندی بعد با مختصر پس اندازی که دسترنج کارش بود به میهن مراجعت نمود. این مسافرت از او جوان کارآزموده و دنیادیده‌ای ساخته بود. پس از بازگشت به ایران مدتی در نواحی جنوبی و سپس در تهران به کارگری پرداخت. در تهران مدت یک سال در بخش قوطی سازی کارخانجات شاه پسند تهران به عنوان کارگر شب‌کار کار می‌کرد. پس از آن توسط آشنایان پدرش در کارخانجات راه آهن تهران کاری برایش پیدا شد و از آن پس رفیق در کارخانجات راه آهن در بخش لوله کشی و تأسیسات به عنوان یک کارگر متخصص مشغول کار شد.

در سال ۴۶، رفیق حسن همراه چند تن از روشنفکران انقلابی در محل سکونتشان یک محفل مطالعاتی به راه انداختند. آنها کتاب‌های ممنوعه را از این طرف و آن طرف به دست می‌آوردند و مطالعه می‌نمودند ولی این گونه کتاب‌ها به سختی به دست می‌آمد. رژیم دیکتاتوری با وحشی‌گری تمام کلیه آثار انقلابی را جمع آوری و ممنوع کرده بود و به شدت از پخش و فروش آنها جلوگیری می‌کرد. از این روی، کتاب بسیار کمیاب بود و اگر پیدا می‌شد خیلی گران بود و این امر مشکلی برای ادامه کار آنها ایجاد کرده بود. رفیق حسن که یک پرولتر با تمام خصلت‌های مثبتش بود، خلاقانه طرحی را به رفقایش پیشنهاد کرد. بر طبق این طرح آنها می‌بایست یک کتابفروشی علنی کنار خیابان بوجود می‌آوردند تا در رابطه با خرید و فروش کتاب با کتاب فروشی‌های دوره گرد دیگر، که معمولاً منبع اصلی کتب ممنوعه هستند، تماس بگیرند و امکانات خود را از جهت بدست آوردن اینگونه کتاب‌ها افزایش دهند. رفیق حسن و رفیق دیگری مسئولیت این کار را برعهده گرفتند و سرقفلی یک کتابفروشی کنار خیابانی در پیچ شمیران را بدست آوردند و مشغول معامله کتاب شدند. آنها خیلی زود توانستند با اکثر کتاب فروشی‌های خیابانی تماس حاصل کنند و اعتمادشان را جلب کنند. از آن به بعد کمیاب‌ترین کتاب‌ها در اختیار محفل مطالعاتی آنها قرار می‌گرفت.

در اوایل سال ۴۸، رفیق حسن با گروه مارکسیستی رفیق احمدزاده تماس گرفت. در آن دوران رفقای گروه در جلسات مرتبی که هفته‌ای دوبار تشکیل می‌دادند در واحدهای ۳ الی ۵ نفره گرد هم جمع شده و به بحث و مطالعه روی متون مارکسیستی می‌پرداختند. یکی دیگر از وظایف ایشان دست‌نویس کردن کتاب‌ها و جزوات بسیار کمیابی بود که به دستشان می‌رسید. این کار، مهم تلقی می‌شد زیرا کتاب‌ها معمولاً برای چند روز به امانت گرفته می‌شدند و می‌بایست پس از چند روز به صاحب اصلی بازگردانده می‌شد. در این زمینه نیز رفیق نوروزی بسیار فعال بود به طوری که مطالب زیادی از جمله مجموعه آثار رفیق لنین را در چند نسخه دست نویس کرد و در اختیار رفقای عضو گروه گذاشت.

در این ایام، فعالیت گروه رفیق احمدزاده شکل مشخص‌تری به خود گرفت و دو برنامه مشخص در دستور کار رفقای گروه قرار داده شد: اول تشکیل هسته‌های سه نفری مطالعه و کار تئوریک و دوم انجام

حرکاتی در جهت رسوخ در توده‌های کارگری و ایجاد زمینه مناسب برای تشکیل حزب.

بر اساس این برنامه از طرف گروه مقرر شد که رفیق نوروزی دست به یک نوع فعالیت سیاسی در کارخانجات راه آهن بزند. به این ترتیب که با کارگرانی که زمینه‌های مساعدی نشان می‌دهند آمیزش نماید و رفته رفته آنها را با مسائل کارگری و مبارزات سیاسی آشنا کرده و به مبارزه جلب نماید. رفیق نوروزی به دنبال این برنامه، علیرغم فضای خفقان‌بار کارخانه، اقدام به ارتباط‌گیری با کارگران مستعد و جلب ایشان به کسب آگاهی‌های طبقاتی نمود. رفیق نوروزی با تنی چند از کارگران در باره مسائل کار و کارگری سخن می‌گفت و ضمناً کتاب هائی از قبیل بشردوستان ژنده پوش، پاشنه آهنین و مادر ماکسیم گورکی را در اختیارشان قرار می‌داد ولی این عده پس از مدتی از ادامه این کار خودداری کردند. خفقان شدید پلیسی در کارخانه و تهدیدهای دائم مأمورین پلیس سیاسی ایشان را از ادامه چنین کاری باز می‌داشت. برخی از کارگران که قدیمی‌تر بودند و تجاربی از فعالیت‌های سیاسی قبل از سال ۳۲ را داشتند به شدت ابراز بدبینی می‌کردند و رفیق حسن را مورد طعنه قرار می‌دادند که تو برای رسیدن به وکالت و وزارت به کار سیاسی پرداخته‌ای و بدین ترتیب بی‌اعتمادی شدید خود را ابراز می‌کردند. البته آنها فقط تجارب مستقیم خود را بیان می‌کردند. از سوئی دیگر آنها به آینده این نوع فعالیت‌ها به خاطر احساس ضعف مطلق که دشمن در ذهن شان بوجود آورده بود بدبین بودند و امیدی در آن نمی‌یافتند و حتی در زوایای فکرشان نقطه امیدی نسبت به این گونه کارها پیدا نمی‌شد.

این نیز امری طبیعی و واضح بود زیرا مردمی که مرتباً در مبارزاتشان شکست خورده و با دستگاهی مواجه بوده‌اند که مرتب هرگونه حرکتشان را با شدت سرکوب کرده نمی‌توانند بیهوده به چیزی دل ببندند و امیدوار باشند. آنها برای کسب اعتماد نسبت به عنصر پیشگام سیاسی احتیاج به دلائل عینی داشتند. آنها نمی‌توانستند به حرف‌های بدون ارتباط با عمل دل خوش کنند. در این میان تنها یک کارگر بسیار جوان از قسمت نجاری کارخانجات بود که با شور و شوق بی‌حد کتاب هائی را که رفیق نوروزی در اختیارش قرار می‌داد مطالعه می‌کرد و تا به آخر این فعالیت‌ها را ادامه داد ولی او نیز نسبت به این شکل کار معترض بود. این رفیق جوان یوسف زرکار بود که بعدها در صفوف چریکهای فدائی خلق به مبارزه بر علیه رژیم برخاست و قهرمانانه در راه آرمان سازمانی‌اش به شهادت رسید.

بدین ترتیب رفیق نوروزی که علیرغم فعالیت منظم و شدید با اشکالات جدیدی مواجه شده بود در مقاله‌ای اوضاع را برای رفقای گروه تشریح کرد و صریحاً اظهار داشت که: «هر نوع کار تبلیغی سیاسی با توده‌ها بدون یک اقدام عملی و بدون یک حداقل نیروی متمرکزی که بتواند به دشمن ضرباتی وارد سازد و هیولای دشمن را در ذهن مردم فرو ریزد و ایشان را به آسیب پذیری دشمن و امکان نابودی وی مطمئن سازد، بی‌ثمر است».

در همین زمان رفقای دیگری، که در چارچوب فعالیت گروه در میان کارگران و روستائیان فعالیت داشتند، نظرات مشابهی را مطرح ساختند. در آغاز، برخی از رفقای روشنفکر عضو گروه که با معیارهای ذهنی و صرفاً تئوریک، بدون ارتباط با عمل، قضایا را بررسی می‌کردند مخالفت هائی با این طرز تفکر جدید نشان دادند ولی خیلی زود به خاطر صداقت بی‌پایانشان و برخورد فعالشان با مسئله توانستند خود را به واقعیت نزدیک کنند و جریانات را نه آن طور که در ذهنشان پرورده بودند بلکه آن طور که در جهان خارج از ذهنشان می‌گذشت در یابند. بدین ترتیب اولین نطفه‌های مفهوم نوین مبارزه از طریق رفقای

کارگر در سطح گروه مطرح گردید و رفیق نوروزی در این میان نقش مهمی ایفا کرد. بدین ترتیب، در رابطه با تحلیل شرایط عینی جامعه، دیگر شبهه‌ای برای رفقا باقی نمانده بود که تنها کار در شرایط دیکتاتوری شدید پلیسی - نظامی ایران با توجه به سوابق ذهنی خلق از مبارزات گذشته، نوعی مبارزه سیاسی- نظامی است که می‌بایست منطبق با شرایط ویژه میهن ما جریان یابد و برای کشف قانونمندی‌های آن عملاً اقدام شود.

از آن پس، گروه حرکت خود را در جهت تغییر شکل مبارزات خود آغاز کرد. رفیق نوروزی در جریان تغییر شکل فعالیت گروه در صف مقدم وارد فعالیت شد و در سال ۴۹ در یکی از اولین واحدهای چریک شهری که به فرماندهی رفیق کبیر مسعود احمدزاده تشکیل شده بود شرکت جست. از آن پس، رفیق به صورت یک انقلابی حرفه‌ای، مبارزه‌ای نوین و دشوار را آغاز کرد. اولین عملیات واحد آنها مصادره مسلسل کلانتری قلهمک بود که با پیروزی به انجام رسید.

پس از عملیات حمله به کلانتری قلهمک و اعدام فرسیو، ۱۳ نوع اعلامیه توضیحی به تعداد زیاد در سطح وسیعی پخش شد که رفیق نوروزی شخصاً در پخش اعلامیه‌ها شرکت می‌جست و با موتور سیکلت به شیوه‌های ابتکاری اعلامیه‌ها را پخش می‌کرد. رفیق نوروزی در اردیبهشت ماه سال ۵۰ در جریان عملیات بانک آیزنهاور در سیستم محافظ عملیات شرکت و نقش خود را به خوبی ایفا کرد.

در تابستان سال ۵۰، سازمان دچار ضربات شدیدی شد و تیم چریکی رفیق احمدزاده از میان رفت. از این تیم، رفیق نوروزی باقی ماند و توانست در اواخر تابستان سال ۵۰ در مرکزیتی که به منظور تجدید سازمان واحدها تشکیل شده بود فعالانه شرکت جوید.

در اواخر شهریور ماه سال ۵۰، رفیق در یک درگیری طولانی در بیابان‌های جنوبی تهران از ناحیه پا مورد اصابت گلوله قرار گرفت که با پای مجروح پس از طی مسافت چند کیلومتر خود را از محاصره دشمن خارج ساخت. در شب وقوع حادثه فوق، خانه محل استراحت رفیق توسط مزدوران دشمن مورد محاصره قرار گرفت که رفیق نوروزی با پای مجروح و دردناکش در زیر رگبار مسلسل از این محاصره نیز به سلامت خارج شد. پس از این حوادث، رفیق حسن به علت جراحت پایش نتوانست در عملیات چریکی شرکت جوید ولی در همه حال وظایف سازمانی‌اش را انجام می‌داد. در اواخر مهر که پای مجروحش بهبود یافته بود، واحد چریکی تحت فرماندهی خود را تجدید سازمان نمود. این واحد چریکی، که به افتخار رفیق شهید «پویان» نام گذاری شده بود، از بهترین واحدهای چریکی بود که سازمان ما به یاد دارد.

واحد چریکی «پویان» مقارن با جشن‌های ننگین شاهنشاهی، یک رشته انفجار روی خطوط انتقال نیروی برق انجام داد که تأثیر زیادی روی خاموشی تهران داشت آن هم در شبی که رژیم آنقدر برای پُرشکوه کردنش زحمت کشیده بود.

در اواخر پائیز سال ۵۰، رفیق حسن در مصادره بانک صادرات شعبه نارمک شرکت جست و در اوائل زمستان همان سال در عملیات حمله به بانک ملی شعبه صفویه فرماندهی عملیات را بر عهده داشت و شخصاً با رگبار مسلسل رئیس نوکرصفت و خوش خدمت بانک را به سزای خیانتش رسانید.

در بهمن ماه ۵۰، رفیق نوروزی در عملیات مصادره اتومبیل حامل پول بانک بازرگانی شرکت کرد و نقش خود را به خوبی انجام داد و با فعالیت منظم خود، پیروزی عملیات مصادره را پی‌ریزی کرد. در جریان تظاهرات به اصطلاح ملی سال ۵۰ که به خاطر انحراف افکار عمومی با خرج مبالغ هنگفت

و گزاف از جانب رژیم طرح ریزی شده بود، واحد چریکی «پویان» به فرماندهی رفیق نوروزی در برنامه درهم‌ریزی تظاهرات شرکت جست و با چند انفجار کم خطر در رابطه با عملیات سایر واحدهای چریکی کل تظاهرات را برهم ریخته و کوشش بزرگ دشمن را در فریب افکار عمومی نقش برآب ساختند و ضمناً به مردمی که به زور باطوم پلیس‌ها به میدان توپخانه هدایت می‌شدند فرصت دادند که به خانه‌های خود بازگردند.

در اواخر زمستان ۵۰، رفیق نوروزی به همراه رفیق شهید احمد زیرم با چند نارنجک به سفارت آمریکا در تهران حمله کردند و به سلامت به پایگاه خود بازگشتند. از آن پس، رفیق نوروزی در نقش یک سازمانده و یک مربی سیاسی- نظامی فعالیت پُرثمرش را آغاز کرد و در آموزش کادرهای تازه و داوطلبان جدیدی که به مبارزات نوین خلق روی آور می‌شدند، نقش مؤثری ایفا نمود و در شرایطی که دشمن شدیدترین فشارها را در ایران برقرار ساخته بود، فعالیتش را لحظه‌ای قطع نکرد و علیرغم لطمات و ضرباتی که به واحدهای تحت آموزش او وارد می‌شد، با روحیه‌ای پُرشور و امیدوار، به تجدید سازمان می‌پرداخت و واحدهای ضربت خورده را از نو احیاء می‌کرد. رفیق نوروزی در آموزش رفقای تازه کار و سواس و دقت بسیار نشان می‌داد و می‌کوشید هر چه سریع‌تر کاراکتر انقلابی رفقا را اعتلاء بخشد. از این روی سعی می‌کرد با دادن مسئولیت به رفقا و راهگشائی ایشان عملاً آنها را در کوران کار قرار دهد تا در جریان عمل رشد کنند و آبدیده شوند. رفقائی که با رفیق نوروزی کار کرده‌اند، هرگز صمیمیت، صداقت، فروتنی و تعهد بی‌پایان رفیق را فراموش نخواهند کرد و این بارزترین خصلت‌های او همیشه راهنمای عملشان در مبارزات انقلابی خواهد بود. به اعتقاد رفقائی که با او کار کرده‌اند، وجود او خود نوعی انگیزه برای بهتر کار کردنشان بوده است و این نهایت تأثیری است که یک انقلابی می‌تواند به روی رفقای هم‌رزمش ایجاد نماید.

سال ۱۳۵۱ برای رفیق نوروزی سال تلاش‌های پیگیر بود. در پائیز سال ۵۱ رفیق نوروزی در سر یک قرار خیابانی با محاصره بیش از ۶۰ دشمن، که به سلاحهای اتوماتیک مسلح بودند، مواجه شد. محل قرار در خیابان شوش تهران واقع شده بود. رفیق نوروزی که متوجه محاصره دشمن گشته بود، پس از یک رشته تیراندازی متقابل با مأمورین دشمن و مجروح ساختن یکی از ایشان، خود را به داخل مسیر خط آهن جاده آرامگاه انداخت و در حالی که ۶ عنصر مسلح دشمن به سمت وی شلیک می‌کردند از محاصره به سلامت خارج شد.

رفیق حسن در فاصله زمستان ۵۱ تا زمستان ۵۲ به کار آموزش و سازماندهی کادرها ادامه داد و در برنامه ریزی‌های سازمان فعالانه شرکت جست و در جهت برپا کردن امکانات تازه برای گسترش مبارزه، نقش خود را به شکل خوبی ایفا کرد و اثرات مشخصی بر رشد و گسترش فعالیت‌های سازمان ما از خود باقی گذاشت.

در دی ماه ۵۲، رفیق نوروزی که در پی انجام مأموریتی در منطقه لرستان در حال حرکت بود به طور غافلگیرانه مورد حمله مأمورین دشمن قرار گرفت و علیرغم غافل گیری سلاح برکشید و مزدوران را به رگبار مسلسل بست ولی خود نیز مورد اصابت گلوله قرار گرفت و به شهادت رسید. دشمن خبر درگیری را ۱۲ روز بعد در جراید اعلام داشت و از تعداد تلفات خود ذکری به میان نیاورد و فقط به ذکر این جمله اکتفا کرد که: «در این درگیری به هیچ عنصر غیرنظامی آسیبی نرسید». و این نشان می‌داد که تعدادی از مزدوران دشمن با رگبار مسلسل رفیق گشته و مجروح شده‌اند. به هر حال رفیق حسن نوروزی این رزمنده

دلاورِ سازمان ما و این فرزند راستین خلق پس از سه سال مبارزه پیگیر برای بیداری خلق خود به شهادت رسید. او شهید شد، ولی تأثیرات سه سال مبارزه بی‌امان او همواره در کالبد جنبش خلق ما پابرجاست و مبارزینی که برای ادامه راه او به میدان می‌آیند همواره خاطره دلاوری‌ها و فداکاری‌های او را پشتوانه عمل انقلابی خود خواهند یافت و با قلبی روشن در راهی که از خون شهدای ارزشمندی چون حسن سرخ گشته پیش خواهند تاخت و وسیله رهایی خلق را فراهم خواهند نمود.

هنگامی که خبر شهادت رفیق کبیر حسن نوروزی به رفقای هم‌رمز رسید، همگی به یاد آوردند قطعه شعری از رفیق مائو را که رفیق نوروزی در هنگام شهادت فدائیان خلق زیر لب با شوقی بی‌پایان زمزمه می‌کرد:

پنجه برگ‌ها آویزان است
و چنگال دشمنان تیز
و اینان پریشانی امیدهایمان را می‌درند
در گندم زار زنجره‌ای می‌خواند
در خانه، بی‌شوی زنی می‌نالد
ره گم کرده کودکی پدرش را آواز می‌دهد
رودها دامن کشان پیش می‌روند و دامن ابدیت را می‌شویند
و این خون‌ها که نبض هزاران مرد در آن جاریست زندگی را می‌شویند
تا زنجره آرام گیرد،
زن بی‌شوی نماند
و کودک برچهره پدر لب‌خند زند
من قطره‌ای از دریای بیکران خلقم
همچون شب‌نمی که زیور گُل‌هاست
و همچون آن تک فروغ آسمان که زمین را روشن می‌کند
با این همه من بی‌هیچ‌ام اگر نتابم،
اگر نخندم
تازه اگر بگریم و همچون شب‌نم که گُل‌ها فراموشش می‌کنند تبخیر شوم
شما خواهید بود و من در شما خاک شده‌ام
نه به من، به اقیانوس‌ها بیاندیشید
نه به پای زخم‌دار، به قدم‌های استوار امیدوار باشید
شعله مانند خشم خوشه می‌دهد
و خشم، خرمن سُرخ امیدهای فروکوفته است
امسال خلق* ما مزارع انسانی را بارورتر خواهد یافت

* رفیق نوروزی با تغییر در کلمه چین و دهقانان، به این شعر جنبهٔ انتزاعی‌نالیستی و عموم خلقی می‌داد. ما نیز شعر را به

خ

بیم مدارید

بیم مدارید

(نقل از: «نبرد خلق» - ارگان «سازمان چریکهای فدائی خلق ایران» - شماره چهاردهم - مرداد ماه
۱۳۵۳)

* * *

بخش اول

مقدمه

انقلاب ضدامپریالیستی خلق ما روزهای حساسی را می‌گذراند، روزهایی که تأثیر بزرگی بر تحولات آینده آن خواهد داشت.

امپریالیسم که تا قیام بهمن ماه بیش از یک سال بود در معرض مهلک‌ترین ضربات خلق قهرمان ما قرار داشت و به هر وسیله‌ای که متوسل می‌شد باز نمی‌توانست خود را از این ضربات که روز به روز برایش مرگبارتر می‌شد نجات دهد، در نتیجه، با فداکردن شاه سرنوشت خود را از سرنوشت این سگ زنجیریش، که اتفاقاً برایش ارزش خاصی داشت، جدا نمود. شاه سقوط کرده بود ولی امپریالیسم صرفاً به یک عقب نشینی تاکتیکی دست زده بود.^۱

در واقع از پائیز سال ۵۷، امپریالیسم فهمیده بود که دیگر شاه ساقط شده بیشتر از شاه تاجور برای عملیات جنگی او مفید است. امکاناتی که این عقب نشینی تاکتیکی برای امپریالیسم ایجاد کرد، به او فرصت داد که با تجمع قوا و آرایش جدید بلافاصله پس از قیام بهمن به یک تعرض همه جانبه دست بزنند که جنگی تمام عیار را در همه زمینه‌ها - فرهنگی، سیاسی، نظامی و اقتصادی - به خلق ما تحمیل کند. در زمینه فرهنگی، می‌بینیم که بورژوازی وابسته به امپریالیسم به شیوه جدیدی دست زده: اگر در زمان خاندان پهلوی با تحریف فرهنگ ملی سعی می‌شد فرهنگ ملی خلق‌ها به «فرهنگ شاهنشاهی» تبدیل شود، امروز می‌بینیم که حُکام جدید اساساً کمر به نابودی فرهنگ ملی ما بسته‌اند.^۲

^۱ صرفاً یک عقب نشینی تاکتیکی نه استراتژیک هستند کسانی که می‌خواهند عوام فریبانه این عقب نشینی را یک عقب نشینی استراتژیک جلوه دهند و همچنین هستند کسانی که از سر ساده دلی این سخنان را باور می‌کنند ولی جریان حوادث پس از بهمن ۵۷ به خوبی نشان داد که این صرفاً یک عقب نشینی تاکتیکی است که لازمه ادامه عملیات جنگی امپریالیسم علیه نهضت ضدامپریالیستی خلق ماست و در حقیقت این عقب نشینی دورخیزی بود برای حمله جدید.

^۲ دیدیم که چگونه رضا شاه و محمدرضا شاه سعی کردند با جشن‌های پُر زرق و برق از فردوسی، این حماسه سرای قهرمان آفرین

هجومی که علیه فرهنگ ملی ما صورت می‌گیرد زیر پوشش مذهب قرار دارد و این اولین باری نیست که امپریالیسم برای پیشبرد سیاست‌های خود از مذهب استفاده می‌کند.

در کشور ما استعمار و امپریالیسم همواره مذهب را وسیله‌ای برای تفرقه انداختن در میان قشرها و طبقات خلق تلقی کرده‌اند و در رابطه با مذهب دو سیاست کاملاً متضاد در پیش گرفتند که هر دو، دو روی یک سکه سیاست استعماری اند. گاه امپریالیسم را می‌بینیم که در لباس خشکه مقدس‌ترین و متعصب‌ترین و خُرافی‌ترین حامیان اسلام درآمده و از این موضع با چماق تکفیر به هر نیروی دموکرات و ضد امپریالیست می‌تازد و گاه امپریالیسم را می‌بینیم که بیش‌زمانه عقاید و سُنن مذهبی مردم را به بازیچه می‌گیرد. همه می‌دانند که چگونه پس از کودتای اسفند ۱۲۹۹ توسط انگلیس سیدضیاء در نقش گریه عابد، در حالی که متعصبانه سنگ دفاع از اسلام را به سینه می‌کوفت، بر صحنه ظاهر شد و کم نیستند مردان و زنان ۷۰ و ۸۰ ساله‌ای که به یاد می‌آورند زمانی را که رضاخان و فرماندهان قشونش در عزای «حسین» پیشاپیش قشون تحت فرماندهی خود حرکت می‌کردند و لجن به سر می‌زدند و لشکریان را به قمه زنی و زنجیرزنی وامی‌داشتند و بدین ترتیب عوام فریبی می‌کردند و پایه‌های یکی از سیاه‌ترین دیکتاتوری‌ها را تحکیم می‌بخشیدند ولی همین رضاخان را چندی بعد می‌بینیم که بی‌شرمانه ژاندارم هایش را وامی‌دارد تا در معابر، حجاب از سر زنان بردارند، به آزار «روحانیون» می‌پردازد و «حرم حضرت رضا» را به توپ می‌بندد و «مومنان» را وحشیانه قتل عام می‌کند. کسی نیست که امروز مُنکر آن باشد که این هر دو سیاست از یک جا سرچشمه می‌گرفت و آن هم سیاست استعماری انگلستان بود.

در زمینه سیاسی می‌بینیم که بورژوازی وابسته به امپریالیسم بلافاصله پس از قیام بهمن به طور منظم و طبق برنامه معین، حمله به آزادی‌های را که خلق دلاور ما با دادن هزاران قربانی به کف آورده بود، آغاز کرد و امروز همه به وضوح می‌بینند که خصوصی‌ترین آزادی‌های فردی نیز در معرض خطر جدی قرار دارد و در این زمینه هیئت حاکمه چنان گستاخانه رفتار می‌کند که گویی بشارتی به مردم می‌دهد وقتی خبر نقض و الغای این آزادی‌ها را پخش می‌کند.

پلیس سیاسی مخفی شاه، که یکی از نزدیک‌ترین آماج‌های مبارزه مردم بود، بازسازی می‌شود و خبر آن به صراحت از دستگاه‌های تبلیغاتی پخش می‌شود. برای آماده کردن اذهان مردم، جهت برقرار کردن اختناق در مطبوعات، همه دستگاه‌های تبلیغاتی روز و شب این افسانه دروغین را تبلیغ می‌کنند که گویا مطبوعات باعث سرنگونی دولت مصدق شده و این هم در اثر سوء استفاده از آزادی صورت گرفته است. در زمینه سیاسی، مخصوصاً پیش نویس قانون اساسی که از طرف دولت منتشر شده، نیت امپریالیسم و بورژوازی وابسته به آن را آشکار می‌کند. در اینجا می‌بینیم که قانون اساسی بورژوا - فئودال سابق جای خود را به یک قانون اساسی کاملاً متناسب با دیکتاتوری بورژوازی وابسته می‌دهد. در زمان حکومت قانون اساسی سابق دیدیم که چون این قانون اساسی تا حدی منعکس کننده آرمان‌های دموکراتیک انقلاب مشروطیت بود چگونه برای رژیم‌های وابسته به امری دست و پا گیر تبدیل شده بود به طوری که آنها یا

هزاره گذشته مردمان تصویر یک شاعر مدیحه سرای درباری بسازند و او را در قابی زرین از مردم جدا کنند و امروز می‌بینیم که زمره است که حتی نام فردوسی را هم براندازند. البته نه آنها توانستند و نه اینها خواهند توانست. در اینجا بحث بر سر تلاش مذبوحانه امپریالیسم است.

می‌بایست تفسیرها و تغییراتی بر مواد آن وارد کنند و یا قوانینی متناقض با آن بگذارند و یا آنچنان که اکثراً می‌کردند، در عمل اصول آن را زیر پا گذارند ولی به هر حال هیچ یک از این اعمال بدون آلودگی و رسوائی سیاسی انجام نمی‌شد و همواره نقض اصول قانون اساسی نزدیک‌ترین بهانه سیاسی را به دست مخالفین می‌داد.

از پیش نویس قانون اساسی جدید با توجه به ماهیت و ترکیب اعضای مجلس «خبرگان» می‌توان پیش بینی کرد که در بهترین حالت^۳ به همین صورت کنونی تصویب خواهد شد. تمام اختیاراتی را که شاه به طور غیرقانونی و علیرغم قانون اساسی گذشته اعمال می‌کرد، مطابق قانون، در اختیار رئیس جمهور خواهد گذاشت. اگر در رژیم سابق علیرغم قانون اساسی و حتی علیرغم قوانین عادی شکنجه می‌کردند، به شلاق می‌بستند و تفتیش عقاید می‌کردند، در پیش نویس قانون اساسی جدید همه این کارها مبنای قانونی پیدا کرده است. در گذشته، حکومت با نقض حقوق مصرّحه در قانون اساسی برای فرد، امنیت قضائی افراد را مورد دستبرد قرار می‌دادند، در حالی که در پیش نویس قانون اساسی جدید فقدان مطلق امنیت قضائی فرد در مقابل قدرت دولت به صورت اصلی قانونی درآمده است.

همه اینها نشان می‌دهد که تا چه حد این اصل، که تئوری مبارزه مسلحانه بر آن استوار است، صحت دارد که در شرایط استقرار بورژوازی وابسته به امپریالیسم ناگزیر شکل حکومت، سیاه‌ترین استبدادها خواهد بود و مبارزات خلق در راه آزادی و دموکراسی نه تنها باعث عقب نشینی و اعطای آزادی‌های دموکراتیک^۴ نمی‌شود، بلکه هر چه مبارزات دموکراتیک خلق اوج بیشتری بگیرد بورژوازی وابسته سعی می‌کند قید و بندهای تازه‌ای به دست و پای خلق بزند. این همه مبارزات خلق در راه کسب آزادی موجب توطئه‌های جدید امپریالیسم برای برقرار کردن اختناق به مراتب سیاه‌تر از گذشته می‌شود.^۵ تنها با سرنگونی حاکمیت امپریالیسم و بورژوازی وابسته، همان طور که تئوری مبارزه مسلحانه می‌آموزد، امکان برقراری دموکراسی وجود دارد.^۶

^۳ تازه این بهترین حالت نیز کم‌ترین امکان تحقق را دارد.

^۴ وقتی در کشوری دموکراسی برقرار است که دولت ضامن آزادی‌های دموکراتیک باشد. امروز بعضی آزادی‌ها در کشور ما از طرف مردم اعمال می‌شود ولی دولت نه تنها در صدد حفظ آنها نیست بلکه شب و روز برای سلب آنها توطئه می‌کند و روزی نمی‌شود که تجاوز تازه‌ای به حریم این آزادی‌ها که برای مردم ما به آن گرانی تمام شده دست اندازی نکنند.

^۵ منظور ما در اینجا هدف امپریالیسم است ولی این که آیا او به برقراری اختناق قادر خواهد بود یا نه به مبارزات آینده خلق با امپریالیسم وابسته است.

^۶ در جزوه «نقدی بر مصاحبه رفیق اشرف دهقانی» نوشته گروه «سرخه روجا» منتشره از طرف هواداران «سچفخا» در مازندران ظاهراً نویسنده به قیومیت تئوریک مرکزیت سازمان به پاسخگوئی به انتقادات رفیق اشرف از این مرکزیت پرداخته. نویسنده در میان سایر مبتذلات چنین می‌گوید: «باید توضیح دهیم که در شرایط حاکمیت بورژوازی وابسته، مبارزه برای آزادی و دموکراسی اگر چه در جهت برانداختن سلطه این طبقه است (وجزبی لاینفک از کل مبارزه است) اما به معنی برانداختن طبقه بورژوازی وابسته نیست. مبارزه برای آزادی، تشکیل اتحادیه‌ها و احزاب سیاسی نباید حتماً از کانال سرنگونی بورژوازی بگذرد، چه بسا سال‌ها حاکمیت بورژوازی وابسته برقرار باشد و ما مثلاً مبارزات کارگران را برای ۴۰ ساعت کار در هفته و یا آزادی اتحادیه‌های کارگری هدایت کنیم» (صفحات ۲۳ و ۲۲). این نشان می‌دهد که مرکزیت سازمان تا آن حد به اپورتونیزم غرق شده است که دیگر به هیچ اصلی پایبند نیست و صرفاً کافی است کسی به حمایت از وی برخیزد تا با خرسندی، آن حمایت را پذیرا شود. آیا غیر از حزب توده، که حتی به این فکر بود که از شاه هم یک دموکرات بسازد، کس دیگری ممکن است این تصور را داشته باشد که با وجود حاکمیت بورژوازی وابسته نیز می‌توان دموکراسی داشت؟ آیا نویسنده دغلکار این جزوه یک

بورژوازی وابسته به امپریالیسم در این هجوم‌های سیاسی نیز چهره خود را پشت نقاب اسلام پنهان می‌کند. زمانی بود که فتوادل‌ها برای حفظ املاک خود از شورش و عصیان دهقان‌ها در هر جا تخته و شلاق و زندان‌های خصوصی بپا می‌کردند. این عقب مانده‌ترین و وحشیانه‌ترین شکل مجازات، امروز هم برعلیه مردم نه تنها برقرار است بلکه ابعاد غیرقابل تصویری یافته است زیرا بورژوازی وابسته به امپریالیسم برای مهارکردن عصیان خلق، خود را محتاج به آن می‌بیند که در هر محل، و حتی در هر مورد، به شیوه خاصی از سرکوب متوسل شود و از آن جا که یک نظام جزائی واحد و پایبند به نصّ اعلام شده قانونی نمی‌تواند این نیاز را برآورد، لذا در هر گوشه از مملکت، و بر سر هر گذر، باندهای سیاهی تشکیل می‌دهد که خودسرانه به مردم مسلط اند و هر یک تخته و شلاق و دادگاه و زندان خاص خود را دارند و همه این خودسری‌ها را با توسل به مذهب و قوانین مذهبی، که گویا هر لمپنی بلافاصله پس از آن که ریشش را رها کرد و دشنامی به کمونیسم داد متخصص و مجتهد در اعمال آنها می‌شود، توجیه می‌کند.

و اما در زمینه اقتصادی، امپریالیسم و بورژوازی وابسته به او از همه زمینه‌های دیگر بی‌گذشت‌تر بوده‌اند. اگر قیام‌های انقلابی خلق پاره‌ای آزادی‌های فرهنگی و سیاسی را موقتاً برای مردم به ارمغان آورد و حتی عده‌ای از آنان توانستند سلاح به کف آرند، در زمینه اقتصادی هرگز حتی لحظه‌ای اجازه داده نشده است که روابط موجود کوچک‌ترین تغییری پیدا کند و در این زمینه همه چیز درست به همان صورتی است که بود و حتی سیستم بانکی و ربائی، که به نظر می‌آمد با آن همه تأکید اسلام بر حرمت ربا دچار تحولی اساسی شود، با همان ماهیت تجدید سازمان یافت. با توسل به اسلام، مجازات هائی خودسرانه اعمال می‌شود ولی در نظام بانکی، ادعای اسلام در مورد ربا نادیده گرفته می‌شود.

در این مدت که بحران بزرگی دامن گیر تولید و مبادله بود، بورژوازی وابسته چنان گستاخانه عمل کرد که در تاریخ بی‌سابقه است. بیش از سه میلیون کارگر از کار اخراج شدند بدون آن که سرمایه‌داران وابسته مسئولیتی را نسبت به سرنوشت آنها و خانواده‌شان بپذیرند و هر جا که کارگران به این کار اعتراض کردند، دولت به حمایت از سرمایه‌داران وابسته برخاست.

در این زمینه پاره‌ای از رهبران روحانی با اعلام این که نهضت ما هدفی جز اسلام نداشت کمک بزرگی به بورژوازی وابسته کردند و خیلی زود این بورژوازی توانست به خواست‌های زحمتکشان، دائر بر تغییرات اساسی در نظام اقتصادی و روابط تولیدی، داغ رسمی ضدانقلاب را با تأیید روحانیون بزند. این گونه روحانیون هنگام سخن گفتن از نهضت خلق، چنان جلوه می‌دهند که گوئی مسئله آنها در نهضت مسئله نجات اسلام و قرآن بوده نه نجات خلق از زیر یوغ امپریالیسم و بورژوازی وابسته. اینها در صدد نجات مذهب خود بودند نه نجات خلق و در این زمینه است که این گونه روحانیون در نظر مردم به عنوان حامیان بی‌چون و چرای سرمایه وابسته و احياناً آماج مستقیم آینده نهضت خواهند بود.

در زمینه نظامی، دیگر لازم به توضیح نیست که امپریالیسم با چه جسارت، چابکی و قاطعیتی از همان روزهای اول پس از قیام به تجدید سازمان ارتش پرداخت و با چه طرح‌های حساب شده‌ای در سراسر

توده‌ای کار کشته نیست که به شیوه معمول این حزب و برای ایجاد سردرگمی هر چه بیش‌تر در میان هواداران و تقویت هر چه بیش‌تر هم‌کیشان خویش در درون سازمان، خود را هوادار سازمان جا زده و باز هم به شیوه یک توده‌ای برای رد گم کردن دشنامی هم نثار «کمیته مرکزی» کرده است؟

کشور گروه‌های شبه نظامی بوجود آورد و لازم نیست که بگوئیم در این مدت چه حملات سازمان یافته‌ای علیه خلق ما صورت گرفته است. اینها بر همه آشکار است.

ذکر این مطالب را در این مقدمه به این سبب ضروری دانستیم که به طور اجمالی قدرت امپریالیسم و بورژوازی وابسته و هوشیاری او را در ارزیابی موقعیت خود نشان دهیم.

برای هر یک از مطالب فوق می‌توان ده‌ها و صدها نمونه از واقعیات زندگی کشورمان ارائه داد. در حاشیه این توضیح مخصوصاً قصد داشتیم نشان دهیم که چگونه رهبران جدید وابسته به امپریالیسم و بورژوازی وابسته تمام تلاش خود را برای تحکیم روابط امپریالیستی در میهن ما بکار می‌برند.

ولی خلق ما و سازمان‌ها و گروه‌های مدعی رهبری خلق در چه شرایطی قرار دارند؟ این سؤالی است که پاسخ به آن، موضوع این نوشته نیست ولی همه نیروهای خلق امروز باید پاسخ روشنی برای آن داشته باشند. همان قدر به اجمال می‌گوئیم که خلق ما پس از قیام بهمن ماه نیز مانند پیش از آن مبارزات قهرمانانه خود را علیه نظام اقتصادی وابسته به امپریالیسم ادامه داده و حتی اشکال بسیار عالی‌تر مبارزه را در این مرحله به کار گرفته است و با آن که دشمن با ریاکاری و با رها کردن پاره‌ای از نوکرهای سابق خود دست به خرید مزدوران جدیدی زده، خلق با هوشیاری این مزدوران جدید را در هر لباس و لهجه‌ای که بودند، شناخت و نشان داد که فریب دادن این خلق کار آسانی نیست.

ولی آیا احزاب، سازمان‌ها و گروه‌های مدعی رهبری خلق در قشرها و طبقات مختلف، آن آگاهی را که لازمه اوضاع کنونی است اشاعه داده‌اند و آن شیوه‌های مبارزه را که بتواند نه تنها پیشروی هجوم امپریالیسم را متوقف کند بلکه در نهایت امر به نابودی آن در کشور ما بیانجامد در پیش گرفته‌اند؟ ما معتقدیم که این سازمان‌ها هنوز تحلیلی دقیق از آنچه در کشور می‌گذرد و مخصوصاً رژیم کنونی به خلق ارائه نکرده‌اند و خودبخود، وقتی ماهیت اوضاع کنونی برایشان روشن نیست، نمی‌توانند شیوه مبارزه مناسب با اوضاع کنونی را نیز ارائه نمایند و آنچه انجام می‌دهند جز فعالیت‌های پراکنده و جسته و گریخته، که تحت فشار حوادث خودبخودی انجام می‌شود، چیز دیگری نیست.

بررسی و توضیح این نظر در مورد سازمان‌ها و گروه‌های غیرکمونستی فعلاً مورد نظر ما نیست بلکه قصد ما از این نوشته آن است که نشان دهیم چگونه اپورتونیست‌ها در داخل نهضت کمونیستی ما علیه خط مشی انقلابی چریک‌های فدائی خلق مبارزه می‌کنند و عملاً لطمه‌ای جبران ناپذیر به نهضت خلق ما وارد می‌کنند آن هم در شرایطی که همان طور که در فوق نشان دادیم امپریالیسم و سگ‌های زنجیریش در هجوم علیه انقلاب ما، مرحله‌ای جدی و تعیین کننده را تدارک می‌بینند. هدف این جزوه آن است که تئوری مبارزه مسلحانه را تشریح کند، اپورتونیست‌هایی را که با انتقاد از این تئوری برای خود دُکانی باز کرده‌اند افشا کند و نشان دهد که این اپورتونیست‌ها برای حفظ اصالت مارکسیسم - لنینیسم نیست که با تئوری مبارزه مسلحانه به جنگ برمی‌خیزند، بلکه برای حفظ وجود بی‌عمل خودشان در نهضت دست به این مبارزه زده‌اند.

منتقدان امروزی مبارزه مسلحانه چه کسانی هستند و شیوه کارشان چیست؟

برای آن که بهتر بتوانیم ماهیت اپورتونیسمی را که امروز نهضت کمونیستی ما در وجود منتقدین از تئوری مبارزه مسلحانه با آن دست به گریبان است بشناسیم، بهتر است کار خود را از آخر شروع کنیم و ضمن شناختن ترکیب امروزی این منتقدین، آسلاف آنها را بشناسیم و تباری را که این اپورتونیست‌ها سعی می‌کنند از مردم پنهان کنند، افشا کنیم.

«سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر» در میان منتقدین از تئوری مبارزه مسلحانه برای خود حق ویژه‌ای قائل است. این سازمان در «مختصری از وضعیت سیاسی جامعه، جنبش خلق و تاکتیک کمونیست‌ها» در صفحه ۵۱ می‌نویسد: «ناگفته نگذاریم که تجزیه و تحلیل عملکردهای مشی چریکی در زمینه‌های سیاسی و تشکیلاتی و مبانی ایدئولوژیک این عملکردها از مواردی هستند که کار روی آنها همچنان ضرورت داشته و از اهمیت خاص برخوردار است. بدون تردید این عمل به ویژه از عهده نیروهائی بر می‌آید که تجربه مبارزات چریکی را از سر گذرانده و در متن این جریان فعالیت عملی داشته‌اند و در زندگی روزمره مبارزاتی خود تأثیرات سوء انحرافات این مشی را در همه جلوه‌های آن لمس کرده‌اند.»

مسئلاً در میان این نیروهائی که در «عمل» شرکت داشته‌اند و آثار سوء «مشی چریکی»^۷ را به تجربه دریافته‌اند همین «سازمان پیکار» از همه مهم‌تر است.

«سازمان پیکار» نه تنها به «سوء انحرافات» ناشی از «مشی چریکی» در «عمل» پی برده، بلکه توانسته است به نوع جدیدی از مارکسیسم - لنینیسم دست یابد که گویا هم دواي درد انحرافات گذشته و هم راهگشای آینده است و آن مارکسیسم - لنینیسم با «مشی توده‌ای» است و به این ترتیب اعضا «سازمان

^۷ این اصطلاحی است که اپورتونیست‌ها به جای «مبارزه مسلحانه» می‌گذارند. اینها تحریف تئوری مبارزه مسلحانه را از تحریف نام آن آغاز می‌کنند. خواهیم دید که تقلیل مبارزه مسلحانه تا حد «مشی چریکی» کاری است که اپورتونیست‌ها کرده‌اند تا بتوانند از لحاظ تئوریک در موضع نیرومندی قرار داشته باشند.

پیکار» دیگر مارکسیست - لنینیست‌های معمولی نیستند، آنها «مارکسیست - لنینیست‌های معتقد به مشی توده‌ای» می‌باشند و در تعریف «مشی توده‌ای» در صفحه ۵۵ همان کتاب می‌خوانیم که: «مشی توده‌ای آن خط مشی است که با ارزیابی دقیق و همه جانبه از شرایط اقتصادی، سیاسی و اجتماعی و نیز توجه عمیق به مرحله‌ای که جنبش توده‌ای در آن جریان دارد، تاکتیک و شیوه خود را انتخاب می‌کند. هیچگاه نباید شکلی از مبارزه را در دستور توده‌ها قرار دهیم که با آن بیگانه باشد.»^۸ (تأکید از ماست)

البته «مشی توده‌ای» نیز به مبارزه مسلحانه معتقد است ولی «این تدارک قیام و مبارزه مسلحانه توده‌ای در اساس با تدارکی که مشی چریکی به آن معتقد است و چریکهای فدائی خلق به نادرست کوشیده‌اند مرز میان این دو را مخدوش نمایند تفاوت دارد» (از جزوه نقدی بر پیش به سوی مبارزه ایدئولوژیک ضامن وحدت جنبش کمونیستی - صفحه ۹).

و این سخن گزافه نیست و «سازمان پیکار» در «عمل» نشان داده است که به خوبی زمان انجام آن شکل مبارزه مسلحانه را که با طبیعت «مارکسیسم - لنینیسم» معتقد به «مشی توده‌ای» سازگار است، می‌شناسد. مگر در همین آذر ماه ۵۷ نبود که «سازمان پیکار» اعلام نمود: «صفت مشخصه این مرحله را جنگ مسلحانه و خونبار بین خلق و ضد خلق تشکیل می‌دهد» (اعلامیه پیش به سوی تشکیل هسته‌های مسلح خلق، ۵۷/۹/۲۶ و مگر در همانجا تکلیف مبارزه را روشن نکرد که: «باید با تمام قوا... آماده شد... با تمام قوا و با هر امکان که سراغ دارید مسلح شوید و در جهت تدارک ارتش مسلح خلق، هسته‌های محدود و مسلح و مخفی تشکیل دهید».

«مشی توده‌ای» از این هم روشن‌تر راجع به مبارزه مسلحانه سخن می‌گوید. در اسفند ۵۷ درباره مبارزه مسلحانه در جزوه «مختصری از وضعیت سیاسی جامعه، جنبش خلق و تاکتیک کمونیست‌ها» می‌خوانیم که: «اگر آن روز قهر به صورت کلی و به عنوان یک استنتاج ناگزیر مطرح بود، امروز به صورت مشخص در دستور قرار می‌گیرد. اگر آن روز تربیت سیاسی طبقه کارگر صرفاً در خلال مبارزه اقتصادی - سیاسی‌اش با کارفرما و رژیم سرمایه‌داری وابسته حاکم امکان پذیر بود، امروز این تربیت و آگاهی و تشکل نمی‌تواند بدون شرکت کارگران در مبارزه مسلحانه توده‌ای، بدون کار آگاه‌گرانه حول مبارزه مسلحانه توده‌ای و تدارک همه جانبه آن صورت پذیرد». (ص ۲۹) حتی شکل آینده این مبارزه مسلحانه نیز در همین جزوه مشخص می‌شود: «به نظر ما روند عمومی مبارزه در ایران مبارزه مسلحانه توده‌ای خواهد بود. مبارزه مسلحانه‌ای که با حملات جنگ و گریز هسته‌های مسلح و پارتیزانی در شهر و روستاها شروع شده و با قیام‌های مسلحانه در این یا آن منطقه و این یا آن شهر تلفیق خواهد شد» (ص ۲۹).

ملاحظه می‌کنید که که آن وظیفه تشکیل حزب سیاسی پیش از دست زدن به مبارزه مسلحانه که همیشه بزرگترین حربه اپورتونیست‌ها علیه تئوری مبارزه مسلحانه بوده و اپورتونیست‌های سازمان پیکار نیز اپورتونیسم خود را اساساً تحت این لفافه پنهان می‌کردند به کناری گذاشته شده و تشکل پرولتاریا در جریان مبارزه مسلحانه توده‌ای پیش بینی شده است.

^۸ یعنی همواره باید به شیوه‌هایی مبارزه کنیم که توده‌ها از پیش با آن آشنا هستند. پس مشی توده‌ای یکی از خصائش دنباله روی از توده هاست. اگر پیشاهنگ وظیفه‌اش این نباشد که اشکال جدید مبارزه را در دسترس توده‌ها قرار دهد و آنها را برای آن آماده کند، پس وظیفه پیشاهنگی چه می‌شود؟

ما در اینجا، نه به عدول سازمان پیکار از دُگم مقدس تشکیل حزب پیش از دست زدن به مبارزه مسلحانه کار داریم و نه به این که تا چه حد این گفته‌ها با نظرات گذشته این سازمان و آینده‌اش تناقض دارد. بلکه می‌خواهیم به خواننده خود نشان دهیم که مارکسیست - لنینیست‌های معتقد به «مشی توده‌ای» همانطور که خودشان می‌گویند منکر اعمال قهر انقلابی نیستند بلکه معتقدند وقتی به این مبارزه باید دست زد که توده‌ها کاملاً آمادگی داشته باشند. در عمل هم نشان داده‌اند که «می‌فهمند!» توده‌ها چه وقتی برای دست بُردن به اسلحه آماده‌اند! حداقل از آذر ماه تا اسفند ماه ۵۷ این آمادگی وجود داشته و مورد تأیید «سازمان پیکار» نیز قرار گرفته.

پس می‌توان معتقد بود که اتهام اپورتونیسم که هواداران «مشی چریکی» به این سازمان وارد می‌کنند زیاد هم به آن چسبندگی ندارد! اینها هم به مبارزه مسلحانه معتقدند، منتها به شکل «توده‌ای» آن نه «جدا از توده»! البته این قضاوت درست می‌بود در صورتی که این سخنان لااقل در حد توانائی «سازمان پیکار» به مرحله عمل درآمده بود.

«سازمان پیکار» تحت فشار شرایط، قبول کرد که زمان مبارزه مسلحانه فرا رسیده است ولی خود به سازماندهی و انجام این مبارزه دست نزد و خلع سلاح چند نفر از اعضا این سازمان نیز با اسلحه نمی‌تواند دلیل کافی بر آن باشد که سازمان در «حد امکانات خود» مشغول سازماندهی مبارزه مسلحانه توده‌ها بوده زیرا حتی اگر سازماندهی مبارزه مسلحانه توده‌ها نیز مخفی باشد، خود این مبارزه نمی‌تواند آنقدر مخفی باشد که برای اثبات وجودش توسل به این گونه دلائل غیر مستقیم لازم باشد و خود سازمان هم صریحاً مدعی سازماندهی آگاهانه نشده و حتی در اسفند ۵۷ قبول کرده است که اعلامیه «تشکیل هسته‌های مسلح خلق» گر چه به موقع منتشر شده و نیاز جنبش توده‌ای را منعکس نموده ولی آنقدر ناقص بوده که اجرای مفاد آن را در عمل غیرممکن سازد و عیب دیگر آن هم این بود که گویا حتی خود سازمان هم درصدد اجرای مفاد آن برنیامده چه رسد به مخاطبین غیر سازمانی اعلامیه.^۹

به این ترتیب است که سازمانی که در «عمل» متوجه «سوء انحرافات مشی چریکی» شده، در «عمل» مُشت خود را باز می‌کند و نشان می‌دهد که صرفاً اپورتونیست بی‌عملی است که در تئوری به دنبال جنبش توده‌ها می‌افتاده است و وقتی فریادهای مردم چند صد هزار نفری را در خیابان‌ها به طلب سلاح می‌شنود از لحاظ تئوریک به مبارزه مسلحانه معتقد می‌شود و وقتی که چند روزی این فریادها را نشنید معتقد به افول نهضت توده‌ها و رکود جنبش می‌شود. آنگاه است که معتقدِ دیروزی به مبارزه مسلحانه توده‌ای بدون آن که دست به آن مبارزه زده باشد مردم را به پای صندوق‌های رأی دعوت می‌کند که خود می‌داند بورژوازی وابسته از پیش تعیین کرده است که چه کسانی باید از آن بیرون بیایند و گناه این را هم به گردن

^۹ گروه «یاران حیدر عمو اوغلی» که ظاهراً مقلد و هوادار «سازمان پیکار» است و در بند ۴ از موضع مشترک «هفتگانه‌ای که حاضر است بپذیرد» «موضع گیری بر روی مشی چریکی» می‌باشد، پس از اعتراف صادقانه به این که «ما به سهم خود اعتراف داریم با توجه به این که بارها و بارها در نشریات گروه ضرورت مبارزه مسلحانه و تسلیح نظامی - سیاسی توده‌ها را تبلیغ کردیم، ولی خود به طور عمده در راه این شعار گام برنداشتیم» با شرمندگی سعی می‌کند گناه این تقصیر خود را به گردن نقائص اعلامیه «پیش به سوی تشکیل هسته‌های مسلح» و این که «سازمان پیکار» خود در صدد تحقق مفاد این اعلامیه برنیامده بیاندازد.

اصل لنینی بودن در کنار توده‌ها که در اینجا به دنباله روی از توده‌ها تبدیل شده می‌اندازد.^{۱۰} بینیم منظور «سازمان پیکار» از عبارت مبهم «آن نیروهائی که تجربه مبارزات چریکی را از سر گذرانده» غیر از خودشان دیگر چه کسی ممکن است باشد. نویسنده مقاله در این مورد ساکت است ولی با اندکی توجه به تاریخ ده ساله مبارزه مسلحانه در ایران می‌توان هم مصداق‌های دیگر «آن نیروها» و هم علت سکوت مقاله را در مورد برشمردن آن نیروها دریافت.

یکی دیگر از «نیروهائی که تجربه مبارزات چریکی را از سر گذرانده» و امروز در موضع انتقاد از آن قرار دارد، گروه منشعب از سازمان چریک‌های فدائی خلق است. اینها نیز با تکیه به اصول مارکسیسم - لنینیسم و برافراشتن پرچم انتقاد، به میدان مبارزه با تئوری مبارزه مسلحانه آمده‌اند و آن قدر از لنین نقل قول آورده‌اند که کسی تا آن زمان نیاورده بود و اگر اتفاقات بعدی پیش نمی‌آمد شاید امروز همه اپورتونیست‌های کشور ما بوجودشان افتخار می‌کردند و پرچم رهبری مبارزه با تئوری مبارزه مسلحانه امروز به جای «سازمان پیکار» بردوش آنها بود. اینها با دقت و ظرافت «مارکسیستی - لنینیستی»!! به افشای خصلت «جدا از توده‌ها»ی مبارزه مسلحانه‌ای که توسط سازمان چریک‌های فدائی خلق صورت می‌گرفت، مبادرت نمودند. ولی عمل بعدی آنها نشان داد که همه این ظرافت‌های تئوریک چیزی جز بهانه برای گریز از میدان مبارزه نبوده است. اینها که در سازمان چریک‌های فدائی خلق، خود را تشنه و شیفته انتقاد و رعایت اصول مارکسیسم - لنینیسم نشان می‌دادند پس از انشعاب، بدون آن که حتی لازم بینند دلیل عمده خود را برای مردم توضیح دهند، به آغوش «کمیته مرکزی» پناه بردند^{۱۱} و دیگر از خود نپرسیدند و لازم ندیدند توضیح دهند که این حزب آیا اصول مارکسیسم - لنینیسم را با همان دقتی که آنها خود را شیفته آن نشان می‌دادند به کار می‌بندد یا نه؟^{۱۲}

نشان دادن این دسته از «نیروهایی که در عمل تجربه مشی چریکی را از سر گذرانده‌اند» در عمل مبارزاتی، امروز دیگر کار دشواری نیست و گمان می‌کنیم که «سازمان پیکار» نیز از این که ما اینگونه «آن نیروها» را از هم می‌شکافیم معذب است. ولی پرده پوشی چرا؟ اینها نیز در عداد آن نیروهایی قرار دارند

^{۱۰} البته توده‌ها این بار شوخی زیرکانه‌ای با این هواداران دنباله رو خود کردند به این ترتیب که در حالی که این «پیشاهنگان» به سوی صندوق‌های رأی روانه بودند به کناری ایستادند و هم به اینها و هم به بورژوازی وابسته که در مجلس خبرگان دام بزرگی برای نهضت خلق گسترده بود خندیدند و از قضا این را هم لنین پیش بینی کرده بود و این قدر اشتباه برای یک «لنینیست معتقد به مشی توده‌ای» مسئله‌ای نیست، مهم اینست که از اشتباهات درسی گرفته شود. این اشتباه اپورتونیست‌های ما درس خوبی به توده‌های هوادار داد. اگر اپورتونیسم از اشتباه خود درس نمی‌گیرد، انقلاب از اشتباه آنها درس‌های فراوانی می‌آموزد. «یاران حیدر عمواغلی» نیز همواره می‌توانند چیزی یا کسی را پیدا کنند که گناه اشتباهات خود را به گردن آنها بیاندازند.

^{۱۱} «بیا سوت دلاں گرد هم آئیم».

^{۱۲} در بیانیه اعلام موضع انشعاب، که به خط منشعبین از چریک‌های فدائی خلق و قلم کمیته مرکزی نگاشته شده، این انشعاب نتیجه طبیعی انحراف تئوری مبارزه مسلحانه از خط مشی مارکسیستی - لنینیستی قلمداد می‌شود و حزب توده پس از این انشعاب بسیار به خود بالید و خواست چنین جلوه دهد که تکامل فکری و منطقی فدائیان، آنها را سرانجام به صحت راه حزب توده معتقد می‌کند و این ادعاها را در حالی می‌کند که خود مطمئن است تزلزل و ناستواری این عناصر آنها را به دامان حزب توده افکنده است و اساساً این حزب می‌تواند برای خود عمری طولانی پیش بینی کند زیرا همواره عناصر ناستوار نهضت که از جریان‌های سام دفع می‌شوند راه این منجلاب را در پیش خواهند گرفت. «آری این خاصیت مرداب است».

که تجربه مبارزات چریکی را از سر گذرانده‌اند و اتفاقاً همین چندی پیش در پای صندوق‌های رأی بودند^{۱۳} و از قضا در پائیز ۵۷، و شاید هم زودتر از «سازمان پیکار»، اعلام کردند که دیگر وقت قیام مسلحانه فرا رسیده است و اتفاقاً آنها نیز مانند «سازمان پیکار» در زمینه تدارک قیام مسلحانه فقط به انتشار اعلامیه اکتفا کردند. منشعبین از چریکهای فدائی خلق، به مادر مهربان اپورتونیسم راست، یعنی حزب توده، پیوستند و حزب توده در عمل همان کاری را کرد که اپورتونیست‌های این سازمان کردند.

ما در دنباله این مقاله به موارد اشتراک بیشماری مابین «مارکسیست - لنینیست‌های معتقد به مشی توده‌ای» با «کمیتۀ مرکزی» برخوایم خورد و شاید به نتایج بسیار ناخوشایندتری هم برسیم. باز به جستجوی خود برای تعیین مصداق مبهم «آن نیروهایی که تجربه مبارزه چریکی را از سر گذرانده‌اند» بپردازیم.

مرکزیت اپورتونیست سازمان چریکهای فدائی خلق ایران مسلماً یکی از این نیروهایی است که مورد نظر «سازمان پیکار» است و به گمان ما اساساً این جمله را «سازمان پیکار» برای آن نوشته تا بی‌سروصدا و بدون آن که پای منشعبین وابسته به حزب توده و در نتیجه بعضی مقایسه‌های ناخوشایند پیش آید، اپورتونیست‌های مرکزیت سچفخا را تشویق و تشجیع به انتقاد صریح از تئوری مبارزه مسلحانه بنماید ولی ظاهراً اینها متزلزل‌تر و مرددتر از آنند که با این گونه تشویق‌ها، شجاعت کافی برای انجام این عمل پیدا کنند و این است اساس دلخوری «سازمان پیکار» از مرکزیت سچفخا.

این تزلزل و تردید، مرکزیت سچفخا را چنان فلج کرده که تا امروز که دولت موقت تقریباً روزهای آخر عمر خود را می‌گذراند^{۱۴} نتوانسته هیچ تحلیلی از ماهیت طبقاتی این دولت ارائه نماید و هنوز با توسل به عبارات کلی، نظیر «ماهیت محافظه کارانه و لیبرال» دولت، در اعلامیه‌ها و نوشته‌ها، گریبان خود را از چنگ این نیاز سمج رها نموده است ولی همواره این مشکل لاینحل را در برابر خود دارد و واضح است که بدون تحلیل طبقاتی دولت از طرف یک سازمان مدعی مارکسیسم - لنینیسم هیچگونه برنامه مبارزاتی مشخصی نمی‌توان پی ریزی کرد و اعلام کار سیاسی و تشکیلاتی نیز که به عنوان برنامه اعلام شده، چیزی جز کلی‌گویی نیست و در واقع سچفخا، که امروز به مناسبت سابقه مبارزاتی درخشان خویش در ۹ سال گذشته جایی بزرگ در قلب بزرگ خلق ما دارد و به همین جهت به امید بزرگ این خلق نیز تبدیل شده، دچار فقدان کامل برنامه مبارزاتی است و یکی از هدف‌های این نوشته نیز آنست که با دفاع از تئوری مبارزه مسلحانه و توضیح ماهیت واقعی آن، گامی در راه گشودن این بن‌بست بردارد و با افشای اپورتونیسم و به اعتبار آگاهی‌هواداران و توده‌ها پرچم خونین چریکهای فدائی خلق را برافراشته نگهداشته تا بار دیگر ناظر سازمانی مبارز با تئوری مبارز مارکسیستی - لنینیستی و برنامه مبارزاتی همه جانبه باشیم.

اما اگر سچفخا فاقد تحلیل از موقعیت طبقاتی دولت کنونی است، «سازمان پیکار» با شجاعت کامل یکی از درخشان‌ترین تحلیل‌های طبقاتی «م. ل.» معتقد به «مشی توده‌ای» را ارائه نموده که بهتر است ابتدا آن را بخوانیم و سپس اگر خود به اندازه کافی گویا نبود به بررسی آن بپردازیم: «رژیم سلطنتی از میان رفت و حاکمیت امپریالیسم علیرغم وارد آمدن ضربات جدی بر پیکر آن کماکان پابرجا ماند. رژیم

^{۱۳} این مقاله در مرداد ۵۸ نوشته شده بود ولی به علل شرایط پس از ۲۸ مرداد انتشار آن به تعویق افتاد.

^{۱۴} این مقاله در مرداد ۵۸ نوشته شده بود ولی به علل شرایط پس از ۲۸ مرداد انتشار آن به تعویق افتاد.

سلطنتی از میان رفت و قدرت سیاسی نوینی جایگزین آن گشت که به صورت قدرت دوگانه‌ای در صحنه سیاست ایران شکل گرفت.

دولت موقت یعنی دولت رسمی عمدتاً به مثابه حاکمیت بورژوازی لیبرال و «دولت» خرده‌بورژوازی که در کمیته‌های امام، شورای انقلاب و... تبلور یافته است از درون قیام توده‌ای سر برآورده» (ص ۳۸ به بعد جزوه، تحلیل از وضعیت سیاسی جامعه، نگاهی بر زمینه‌های اقتصادی - سیاسی قیام بهمن ماه ۵۷، سازمان پیکار، اردیبهشت ۵۸. تکیه از ماست).

به این تحلیل درخشان، این تعریف از بورژوازی لیبرال را هم بیافزایید تا درخشان‌تر از کار درآید: «... کارخانه داران ایرانی (یعنی آنها که سرمایه‌های آنها با خارجی شرکت ندارد) پیشه وران صاحبان کارگاه‌ها... صاحبان کارخانه‌های ملی و بازاریان (تاجران)، استادان، وکلای دادگستری... یکجا بورژوازی متوسط یا بورژوازی لیبرال... نامیده می‌شوند» (ص ۸، پیکار کارگر، شماره ۲، در باره جمهوری دموکراتیک خلق). «این سرمایه‌داران عبارتند از عناصر بالایی (ثروتمند) بازار یعنی تاجرانی که نسبتاً کله گنده هستند. کارخانه داران ایرانی که به خارج وابستگی ندارند. استادان دانشگاه‌ها، وکلای دادگستری، پزشکان، مهندسان و... که به آنها بورژوازی لیبرال نیز گفته می‌شود.» (همانجا ص ۱۲).

کسانی که حاضر نیستند سخنی کم‌تر از سخنان لنین از دیگران بشنوند، وقتی قرار می‌شود خودشان تحلیلی به دست بدهند، گویا یکسره آن همه احترامی را که در مقابل حرف دیگران برای لنین قائل بوده‌اند از یاد می‌برند و با این لحن بچگانه بزرگ‌ترین مسئله تئوریک نهضت کنونی یعنی تحلیل طبقاتی دولت کنونی را به بازی می‌گیرند!^{۱۵} «حاکمیت امپریالیسم»... «برجا مانده» و در عین حال «بورژوازی لیبرال»، که اگر بتوان به آن جملات و عبارات بی‌سروته اعتماد کرد، بنا به تعریف، به هر حال طبقه‌ای مستقل از امپریالیسم است با دولت بازرگان به حاکمیت رسیده است و در عین حال «خرده‌بورژوازی» نیز در کمیته‌های امام، شورای انقلاب و... دولت خود را بوجود آورده و در نتیجه حاکمیت خود را برقرار کرده است.

^{۱۵} در مورد استادان دانشگاه‌ها، پزشکان، وکلای دادگستری... مسئله رقابت مطرح نیست. اما به دلیل امتیازاتی که در جامعه دارند معمولاً همان روش را در پیش می‌گیرند که سرمایه‌داران متوسط در پیش می‌گیرند... و به همین جهت در بررسی جامعه، آنها نیز جزء بورژوازی متوسط قرار می‌گیرند... «آنها دلشان می‌خواهد سهم بیشتری از این غارت ببرند. آنها تمایل دارند در صورت پیشنهاد شرایط مساعد برای رشدشان حتی با امپریالیست‌ها شریک شوند و سرمایه خود را با آنها قاطی کنند.» (ص ۱۲ نشریه کارگری شماره ۲ پیکار کارگری در باره جمهوری دموکراتیک خلق).

«بخشی از این بورژوازی متوسط که در رابطه با امپریالیست‌ها و رژیم قرار گرفته است در این تقسیم بندی حاضر جزء این بورژوازی به حساب نمی‌آید.» (همانجا زیرنویس ۲ صفحه ۱۲).

از این نحوه تحلیل تعجب نکنید. این نحوه تحلیل مارکسیستی - لنینیستی نیست که ماهیت طبقاتی افراد را در رابطه آنها با ابزار تولید و روابط تولیدی و مبادله‌ای و توزیع حاصل تولید تعیین می‌کند. این تحلیل «مارکسیست - لنینیستی معتقد به مشی توده‌ای» است که عجلتاً مشخص نمی‌کند با چه معیاری مشغول طبقه بندی جامعه است و مثلاً وقتی می‌گوید «لیبرال» دیگر از دموکرات و رادیکالش سخنی نمی‌گوید و یا وقتی می‌گوید «متوسط» دیگر لزومی نمی‌بیند آن دو حد دیگری را که این بورژوازی، متوسط آن بوده مشخص کند. آیا «رقابت»، یکی از عوامل طبقه بندی جامعه است که در مورد استادان دانشگاه وجود ندارد؟

این تحلیل اندکی از تحلیل لنین درباره قدرت دوگانه در روسیه سال ۱۹۱۷ زیرکانه‌تر است! و آن این است که از قدرتی سه گانه سخن می‌گوید! حاکمیت امپریالیسم برجا مانده، حاکمیت بورژوازی لیبرال و حاکمیت خرده‌بورژوازی نیز برقرار شده و فقط یک لنگی در کار است و آن این است که هر حاکمیتی محتاج ارگان‌هایی است که آن حاکمیت را اعمال کند. اگر دولت و بوروکراسی دولتی ابزار حاکمیت بورژوازی لیبرال، و شورای انقلاب و کمیته‌های امام، ابزار حاکمیت خرده‌بورژوازی است، پس ابزار حاکمیت امپریالیسم، که در این تحلیل هنوز برجا مانده، کدام است؟

آنچه در این قسمت آوردیم برای آن بود که پیش از آغاز فصل اصلی، عده‌ای از مهم‌ترین منتقدین تئوری مبارزه مسلحانه را در عمل بشناسیم تا مبدا تئوری‌بافی آنها بعداً ما را در جریان بحث گمراه کند و برای این شناسایی، مخصوصاً روی «آن نیروهایی که تجربه مبارزه مسلحانه را از سر گذرانده‌اند» تکیه کرده‌ایم تا نگویند درافتادن با اپورتونیست‌های بی‌عملی نظیر «پویا» که خارج از گود مبارزه حرف‌هایی زده‌اند کار چندان مشکلی نیست.

ولی ما از این پس نشان خواهیم داد که نه از لحاظ تئوریک و نه از لحاظ عملی ماهیتاً تفاوتی بین این اپورتونیست‌ها، که خود را تجسم تکامل طبیعی مبارزه مسلحانه می‌دانند^{۱۶}، و آن اپورتونیست‌های از قماش «پویا» وجود ندارد و در تحلیل نهایی همه آنها از آب‌شخور تئوریک حزب توده سیراب می‌شوند.

^{۱۶} اینها در واقع حاصل مسخ و تجزیه جریان مبارزه مسلحانه هستند و نه تکامل آن. مبارزه مسلحانه در وجود دلاورانی تکامل می‌یابد که هم اکنون جان‌برکف و با ایمانی راسخ در مقابل امپریالیسم ایستاده‌اند و فریب کسانی را نمی‌خورند که می‌خواهند به آنها بگویند این دولت بورژوازی لیبرال است و آن یکی خرده‌بورژوازی «سنت‌گرای واپس‌نگر».

طرح بحث

در اوائل سال ۴۸ گروهی که بعداً به گروه رفیق مسعود معروف شد، تصمیم گرفتند یک نشریه درون گروهی منتشر کنند. به پیشنهاد رفیق مسعود این جمله لنین، که اتفاقاً در کتاب «انقلاب ویتنام» مورد استفاده له دوان نیز قرار گرفته، روی جلد نشریه نوشته شد: «تاریخ به طور کلی، و تاریخ انقلاب به طور خاص همیشه از نظر محتوا غنی‌تر، متنوع‌تر، چند جانبه‌تر، جان‌دارتر و بدیع‌تر از آن است که حتی بهترین احزاب و پیشاهنگان پیشرفته‌ترین طبقات، که بیشترین شعور طبقاتی را هم داشته باشند، تصور می‌کنند. به این علت است که در مسیر انقلاب غالباً کافی است که رهبران کاملاً دارای جهت اساسی و عوامل اساسی و شرایط معین بوده و جرأت اقدام به عمل را داشته باشند. در مسیر حوادث، اشیاء و پدیده‌ها امکانات و جهت تکامل خود را آشکار ساخته و در عین حال نیروی آفرینندگی بیکران توده‌ها - سازندگان تاریخ - جهت و شیوه‌های حل تمام مسائل علمی را برای ما فراهم می‌آورد».

این انتخاب، تصادفی نبود و حاصل دو سال برخورد گروه با کارهای عملی، حاصل مطالعه مارکسیسم - لنینیسم از طرف اعضای گروه و مخصوصاً خود رفیق مسعود بود. گروه صمیمانه به این نتیجه رسیده بود که اگر قرار باشد مارکسیسم - لنینیسم به عنوان عمل به کار رود، باید به همان صورتی مورد استفاده گروه‌های انقلابی قرار گیرد که لنین خود توصیه می‌کرد. وجود این روحیه، این طرز برخورد با مارکسیسم - لنینیسم بدون شک تا آن زمان در نهضت کمونیستی خلق ما بی‌سابقه بود و با این دید بود که گروه موفق شد در میان دگماتیسمی که شدیداً دامنگیر گروه‌ها و سازمان‌های خارج از حزب توده بود^{۱۷} و

^{۱۷} برای این که دامنه این دگماتیسم در سال ۴۸ خوب حس شود، ارائه چند نمونه لازم است: شماره اول نشریه کمونیست می‌نوشت: «ما متوجه شده‌ایم که راه کوبا غلط بوده و راه چین درست است» (نقل به معنی) و گروه از آنها می‌پرسید: چگونه راه کوبا غلط بوده؟ مگر برای مارکسیسم معیار صحت جز در عمل چیز دیگری است و آیا انقلاب کوبا به پیروزی

رویزیونیسمی که بر اپورتونیسم حزب توده و بر مارکسیسم علنی^{۱۸} حاکم بود راه مستقل مارکسیستی - لنینیستی در پیش گیرد، به طوری که در عرض سه سال بتواند آن چنان تئوری تدوین کند که بن بست مبارزه را در ایران درهم شکست و مرحله نوینی از مبارزات ضد امپریالیستی خلق ما را آغاز نمود. اتخاذ این موضع اصولی در آن شرایط البته از یک سو اشتیاق و علاقه انقلابیون راستین را برانگیخت و از سوی دیگر سیل اتهامات اپورتونیست‌های کهنه کار را به سوی گروه جاری کرد.

در شرایطی که گروه‌های مختلف هر یک به تجربه‌ای از مارکسیسم چسبیده بودند، گروه به مطالعه همه جانبه تجارب انقلابی خلق‌های جهان پرداخت و مخصوصاً سعی کرد ببیند مفهوم واقعی تجربه کوبا که از لحاظ زمانی نزدیک‌ترین انقلاب به ما بوده چیست؟ این انقلاب پیش از آن چند سالی شدیداً مورد توجه پاره‌ای کمونیست‌ها قرار گرفته بود ولی درست به دلیل برخورد دگماتیستی و قالبی هیچ تجربه‌ای حتی تئوریک از آن حاصل نشده بود و در سال ۴۸ دیگر هواداران آن مشغول انتقاد از خود بودند و راه چین را در پیش می‌گرفتند. گروه در زمینه این تجربه، مدارک زیادی فراهم آورد. نوشته‌های «چه» و «فیدل» و سایر انقلابیون کوبا مورد مطالعه قرار گرفت.

رفیق مسعود مأموریت یافت کتاب «انقلاب در انقلاب؟» را ترجمه کند و رفیق دیگری انتقاداتی را که انقلابیون آمریکای لاتین بر این کتاب‌ها نوشته بودند، ترجمه کرد.^{۱۹} این برخورد، اپورتونیست‌ها را گیج

نیانجامیده و آنچه در عمل به نتیجه رسیده، چگونه می‌تواند غلط باشد؟ گروه به آنها می‌گفت همان قدر که قضاوت شما در باره غلط بودن تجربه کوبا اشتباه و دگماتیک است، همان قدر هم قضاوتتان در مورد درست بودن راه چین ناقص است. قضاوت شما در مورد غلط بودن راه کوبا، شما را از درس آموختن از تجربه کوبا باز می‌دارد و این با توصیه لنین که مطالعه تجربه مبارزاتی همه خلق‌ها را به کمونیست‌ها توصیه می‌کرد، مغایرت دارد و قضاوت شما در مورد درست بودن راه چین، شما را به الگو برداری از تجربه چین و آثار مائو می‌کشانند و این هر دو برای یک سازمان کمونیستی اشتباهی جبران ناپذیر است که در نهایت آن را به بی‌عملی می‌کشانند.

گروه دیگری که تازه از تب اشتیاق و شیفتگی بیش از حد به انقلاب کوبا نجات یافته بود، ناگهان مدافع آتشین «اندیشه مائوتسه دون» از کار درآمده بود و اعلام می‌کرد که چه گوارا یکی از بزرگ‌ترین خائنین به پرولتاریای جهان است و از اندیشه مائوتسه دون سپاسگزاری می‌کرد که گروه را از پیمودن این راه خائنانه بازداشته است.

گروه به اینها می‌گفت که مارکسیسم را چنان نخوانید که به چنین نتایج وحشتناکی منجر گردد و توجه آنها را به زندگی واقعی خارج از کتاب‌ها فرا می‌خواند. به اینها می‌گفت: ببینید مبارزات قهرمانانه چه گوارا چه شور و هیجانی در میان خلق‌های جهان برانگیخته و چه لرزه‌ای بر اندام امپریالیسم افکنده است.

^{۱۸} مارکسیسم علنی‌ای که در آن زمان اجازه انتشار داشت عبارت بود از تروتسکیسم و رویزیونیسمی که توسط پس ماند‌های حزب توده و انشعابات گذشته آن در پاره‌ای از نشریات چاپ می‌شد و گاه با ترجمه آثار صرفاً تئوریک پلخانیف چاشنی می‌خورد. رویزیونیسم آن چنان دشمنان قسم خورده کمونیسم را به شغف آورده بود که همه یکسره رویزیونیست شده بودند زیرا می‌دانستند که به این صورت بهتر می‌توان بر کمونیسم اصیل تاخت و مخصوصاً یکی از نویسندگانی که به مناسبت مداخله شوروی در چکسلواکی فرصتی به دست آورده بود تا به کمونیسم اصیل بتازد، مفصل مورد پاسخگویی گروه قرار گرفت.

^{۱۹} در نوشتن «مبارزه مسلحانه - هم استراتژی، هم تاکتیک» ترجمه هر دوی این آثار مورد مراجعه رفیق مسعود قرار گرفت. اساساً یکی از دروغ‌هایی که اپورتونیست‌ها در مورد بنیانگذاران «س. چ. ف. خ. ا.» عنوان می‌کنند این است که دانش تئوریک آنها کم بوده و به علت در دست نداشتن آثار مارکسیستی، اطلاعاتشان از مارکسیسم بسیار سطحی بوده. اینها برای آن که خوانندگانشان را به صحت گفتارشان متقاعد کنند به جوانی این انقلابیون و جلوگیری پلیس از انتشار آثار مارکسیستی

می‌کرد و می‌پرسیدند بالاخره شما چه راهی را انتخاب می‌کنید و یکی از مقالات نشریه درون گروهی به آنها پاسخ می‌داد که: ما نام همه رهبران انقلاب‌های کمونیستی را بر پرچم خود می‌نویسیم، بدون آن که بخواهیم همه آنها را در یک ردیف قرار دهیم؛ و با اطمینان به این که راه انقلاب خلق ایران را در تحلیل نهایی باید خودمان انتخاب کنیم.

هنوز گروه، تئوری مبارزه مسلحانه را به طور نهایی فرمول بندی نکرده بود که منتقدین با سلاح زنگ زده «اصول عام مارکسیسم» تاختن به آن را آغاز کردند و هنوز که هنوز است این کار را، بدون آن که چیز تازه‌ای به آن اضافه کرده باشند، ادامه می‌دهند. ولی مخصوصاً پس از فرمول بندی نهایی مبارزه مسلحانه و آغاز این مبارزه بود که حمله به این تئوری با تکیه به «اصول عام مارکسیسم»، با حملات کمیته مرکزی حزب توده شکل سیستماتیک و منضبطی به خود گرفت که مورد مراجعه کلیه اپورتونیست‌های رنگارنگ بعدی واقع شد. در واقع اگر سازمان چریک‌های فدائی خلق افتخار فرمول بندی نهایی تئوری مبارزه مسلحانه و آغاز این مبارزه را دارد، از لحاظ ردّ این تئوری به کمک «اصول عام مارکسیسم» و بستن انواع تهمت‌ها به سازمان‌های مبارز مسلح، اگر افتخاری وجود داشته باشد همه و همه از آن کمیته مرکزی حزب توده است. دیگران در بهترین شکل توانستند انتقادات کمیته مرکزی را خوب رونویسی کنند.

اشاره می‌کنند.

ولی واقعیت آن است که گروه تقریباً کلیه آثار مارکس، انگلس، لنین و مائو را به زبان‌های انگلیسی و فرانسه در اختیار داشت و اکثر بانیان سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران همانطور که امروز بر همه آشکار است حداقل به یک زبان خارجی تسلط داشتند و بسیاری از این آثار توسط خود آنها ترجمه و برای استفاده درون گروهی تکثیر شد که فقط پاره‌ای از آنها از یورش‌های پلیس جان به در بُرد و امروز در دسترس است. همین طور است آثار تئوریک نوشته خود این پیشگامان. اعضای گروه در سه سال اول کار خود، دهها جزوه در موارد مختلف تئوریک، سازمانی، مبارزاتی و تحلیل شرایط عینی کشور نوشتند که اکثر آنها در حملات پلیس از بین رفت. در مورد جوانی آنها نیز کافی است بگوئیم که انگلس وقتی کتاب «وضع طبقه کارگر در انگلستان» را می‌نوشت، فقط ۲۴ سال داشت.

حزب توده و تئوری مبارزه مسلحانه

حزب توده در سال ۱۳۲۰ در شرایط اشغال ایران از محفلی از روشنفکران طبقات نسبتاً مرفه با ایدئولوژی‌های نسبتاً گوناگون تشکیل شد و با استفاده از شرایط، با رشدی سرطانی در مدت کوتاه سازمان‌های خود را به دورترین نقاط کشور گستراند و طی ۱۲ سالی که به علت ضعف و بحران عمومی ناشی از جنگ که دامنگیر امپریالیسم بود و دولت‌های مرکزی وابسته به امپریالیسم در نتیجه آن تضعیف شده بودند و فرصتی طلایی برای خلق ما بوجود آمده بود تا اساس یک مبارزه ضد امپریالیستی جدی را بریزد، این حزب با سازمان گسترده خود حتی کوچکترین نیروی انقلابی را از دورترین نقاط به خود جذب می‌کرد و با خط مشی غیرانقلابی خویش به کانال‌های انحرافی می‌کشانده. به طوری که ما از این دوازده سال تقریباً هیچگونه تجربه مبارزاتی مثبتی نداریم^{۲۰} و طبیعی بود که چنین سازمانی پس از آن که امپریالیست‌ها بر بحران‌های ناشی از جنگ فارغ آمدند و اختلافات داخلی خود را بین خود فیصله دادند و به تقویت رژیم دست نشانده خود پرداختند، از صحنه خارج شود.

زمانی که حزب توده مارکسیسم - لنینیسم را به خود بست، از لحاظ تئوریک برای نهضت کمونیستی ما فاجعه بزرگی پیش آمد و آن فاجعه عبارت از این بود که حزب توده نه به این دلیل مارکسیسم - لنینیسم را ایدئولوژی خود اعلام می‌کرد که می‌خواست برنامه عملی خود را مطابق با اقتضای مارکسیسم - لنینیسم تنظیم کند بلکه مارکسیسم - لنینیسم را وسیله‌ای برای توجیه برنامه‌های عملی خویش قرار می‌داد. بدین صورت که خط مشی حزب را ملاحظات شخصی و عمومی اعضای کمیته مرکزی تعیین می‌کرد، آن‌گاه برای توجیه اعمالی که به این صورت برنامه ریزی می‌شد به کتب مارکس، انگلس و مخصوصاً لنین مراجعه می‌شد.

^{۲۰} البته تجربه منفی بسیار غنی از مبارزات این سال‌ها به جای مانده که هر سازمان مبارزاتی جدی باید حتماً آنها را مطالعه کند.

این واقعه را از آن جهت فاجعه می‌نامیم که در نهضت کمونیستی ما سنت بسیار زشتی را بوجود آورد که هنوز هم مشخصه همه اپورتونیست‌های ماست و ما بتدریج در این مقاله با پاره‌ای از مظاهر آن آشنا خواهیم شد.

به همین جهت است که رفیق مسعود در کتاب «مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک» حزب توده را «کاریکاتور یک حزب مارکسیست - لنینیست» می‌خواند و در مورد ماهیت و مبارزات آن چنین می‌گوید: «حزب توده که در حیات خود لحظه‌ای هم نتوانسته بود نمونه‌ای از یک حزب کمونیست باشد، حال سازمان هایش از هم پاشیده، عناصر فداکارش سرکوب شده و رهبران خیانت کارش فراری بودند. این حزب حتی نتوانست برای مراحل بعدی مبارزه یک سابقه تئوریک و تجربی فراهم کند» (ص ۲۰ همان جا). این بود درکی که تئوری مبارزه مسلحانه پس از تحلیل همه جانبه فعالیت حزب توده به آن دست یافت و این درک به گروه امکان داد بیش از پیش در فکر راه مستقلی برای انقلاب ایران باشد. ولی متأسفانه پس از انتشار آثار رفیق جزنی در جنبش مسلحانه در این زمینه آشفته فکری بوجود آمد. در آثاری که رفیق جزنی از زندان بیرون می‌داد مطالب ضدّ و نقیضی در مورد این حزب بیان شده که به هر حال همگی با این درک، تفاوت اساسی دارند و معلوم نیست که چرا رفیق جزنی که با کتاب «مبارزه مسلحانه هم استراتژی، هم تاکتیک» آشنا بوده، و ظاهراً نوشته‌های خود را در ارتباط با مطالب این کتاب می‌نوشت، هنگام این اظهار نظرها در باره حزب توده اشاره‌ای به دیدگاه این کتاب درباره آن نمی‌کند.^{۲۱}

رفیق جزنی در کتاب «نبرد با دیکتاتوری» درباره حزب توده چنین می‌گوید: «حزب توده به مثابه مهم‌ترین پروسه مارکسیستی در تاریخ جنبش‌های رهایی بخش ایران طی یک دوره دوازده تا چهارده ساله نقش و مسئولیت پیشاهنگی طبقه کارگر را به عهده داشت (ص ۹۷) پس از شکست حزب توده متعاقب کودتای مرداد ۳۲... حزب توده نقش پیشاهنگی خود را از دست داد و به یک سازمان اساساً در مهاجرت که خود را رسماً مارکسیست - لنینیست می‌داند و داعیه رهبری طبقه کارگر را دارد، تبدیل شد» (ص ۹۸).

چنان که ملاحظه می‌شود رفیق جزنی در اینجا حزب توده را در سال‌های بین ۳۴ - ۱۳۲۰ یک حزب مارکسیستی می‌داند که توانسته پیشاهنگی طبقه کارگر را برای خود تأمین کند. ولی در هیچیک از نوشته‌های رفیق جزنی برای این دو ادعا دلیلی وجود ندارد. حتی توضیحات خود رفیق جزنی در نوشته‌های تاریخی‌اش بیانگر خلاف این ادعاست.

^{۲۱} اصولاً این خصلت در تمام آثار رفیق جزنی، در ارتباط با مبارزه مسلحانه، دیده می‌شود که گرچه نویسنده دقیقاً نظری را بیان می‌کند که با نظر ابراز شده در کتاب «مبارزه مسلحانه - هم استراتژی، هم تاکتیک» تفاوت اساسی دارد، هیچگونه اشاره صریحی بوجود این اختلاف نمی‌کند. رفیق جزنی حتی در مورد شرایط عینی انقلاب که مشخصاً به انتقاد از نظر رفیق مسعود می‌پردازد، اشاره‌ای به شخص وی نمی‌کند.

این طرز برخورد رفیق جزنی با نظرات رفیق مسعود درباره تئوری مبارزه مسلحانه، وقتی با برخورد لیبرالیستی هواداران تئوری مبارزه مسلحانه توأم شد، موجب رشد جریان ناسالمی گشت که تا حد زیادی مسئول بحران ایدئولوژیک امروز سازمان است. اگر رفیق جزنی صراحتاً ابراز می‌کرد که نظرات او در مقابل نظرات تئوری مبارزه مسلحانه قرار دارد و اگر هواداران این تئوری، در همان آغاز انتشار عقاید رفیق جزنی، آن را از دیدگاه خود مورد انتقاد قرار می‌دادند، جریان مبارزه ایدئولوژیک سالمی بوجود می‌آمد که در نهایت امر موجب تحکیم و تقویت مبانی ایدئولوژیک سازمان می‌شد. در حالی که اکنون موجب پیدایش جریان ناسالمی شده است که تا همین جا نیز زیان بزرگی به سازمان و بطور کلی به نهضت انقلابی ما زده است.

در قسمت بزرگی از این دوران حتی خود حزب نیز مدعی مارکسیست بودن نیست و هنگامی نیز که مارکسیسم را می‌پذیرد فقط یک رابطه صوری با آن برقرار می‌کند و در مورد پیشاهنگی طبقه کارگر نیز این فقط کافی نیست که حزبی در میان طبقه کارگر هوادار و نفوذ داشته باشد تا بتوان آن را حزب پیشاهنگ طبقه کارگر دانست بلکه حزب پیشاهنگ طبقه کارگر حزبی است که با ایدئولوژی مارکسیستی - لنینیستی، سازمان مارکسیستی - لنینیستی و برنامه‌ای بر اساس مارکسیسم - لنینیسم، طبقه کارگر را متشکل کرده و جنبش وی را رهبری نماید. در حالی که حزب توده اگر چه در میان طبقه کارگر نفوذ داشت، اما هرگز با برنامه مبارزاتی‌ای که بر اساس مارکسیسم - لنینیسم تنظیم شده باشد جنبش طبقه کارگر را رهبری نکرد و بارها صراحتاً این جنبش را در جهت مخالف مصالح مبرم انقلاب خلق سوق داد و همواره در طی این مدت طبقه کارگر را که از خود شور انقلابی زیادی نشان می‌داد از اتخاذ یک خط مشی واقعاً انقلابی بازداشت. مارکسیست و پیشاهنگ خواندن چنین حزبی از طرف رفیق جزنی بر هیچ استدلالی استوار نیست و هم چنین سکوت هواداران مبارزه مسلحانه در مقابل این نظرات نیز تعجب‌انگیز است.

خود رفیق جزنی در جای دیگر نظری متفاوت با نظرات فوق در مورد حزب توده ابراز می‌دارد. در جلد دوم «تاریخ سی ساله» صفحه ۱۴ می‌خوانیم: «در حقیقت در کل حزب دو جریان وجود داشت. یک جریان خرده‌بورژوازی که اکثریت و رهبری حزب را در اختیار داشت و همین ریشه و زمینه مادی تسلط اپورتونیسیم بر حزب توده بود و یک جریان کارگری که خصلت عمومی جنبش و ایدئولوژی طبقه کارگر را نمودار می‌ساخت».

به این ترتیب رفیق جزنی می‌پذیرد که جریان حاکم بر حزب توده یک جریان خرده‌بورژوازی بوده و جریان مارکسیستی، در صورت وجود، در تعیین خط مشی حزب و رهبری آن دخالت نداشته و در صفحه ۱۴ همین کتاب صراحتاً می‌گوید: «این حزب‌گرچه حتی در آخرین مرحله تکاملش فاقد خصوصیات یک حزب انقلابی مارکسیستی - لنینیستی بود (تأکید از ماست) بخش مهمی از نیروهای توده را پشت سر خود داشت».^{۲۲} به هر حال اگر هواداران تئوری مبارزه مسلحانه نسبت به تفاوت نظرات رفیق جزنی با نظرات خود بی‌تفاوت ماندند، شامه تیز اپورتونیسیم کهنه کار «کمیته مرکزی» فوراً اختلاف را حس کرد و کیانوری در پیام به چریکهای فدائی خلق پیدایش این قبیل عقاید در میان چریکهای فدائی خلق را به این گونه خبر می‌دهد: «یک روند تجدید اندیشه در حال گسترش است.» (ص ۲). آن را «پدیده شادی‌انگیز» می‌خواند

^{۲۲} در کتاب «حزب طبقه کارگر در ایران» در مورد تاریخ حزب توده، رفیق جزنی از نظر تاریخی این حزب را دنباله حزب کمونیست ایران می‌داند و چنین می‌گوید: «... در سال ۱۹۲۱ (۱۳۰۰ شمسی) حزب کمونیست ایران اعلام موجودیت کرد. این حزب از شرایط آزاد استفاده کرد و به سرعت رشد یافت و با گسترش جنبش توده‌ای، طبقه کارگر رهبری این جنبش را به دست گرفت. نوسان‌هایی چون جنبش آذربایجان و پانزدهم بهمن را از سرگذراند و مخفی شد...».

به نظر می‌رسد در اینجا اشتباهی صورت گرفته باشد، زیرا حزب توده نه از لحاظ ایدئولوژیک نه از لحاظ سازمانی و نه از لحاظ برنامه مبارزاتی هیچگونه ارتباطی با حزب کمونیست ایران نداشته و خود حزب نیز مدعی آن نیست. تصور این که اشتباهی رخ داده مخصوصاً از اینجا تقویت می‌شود که کیانوری نظیر همین جمله را از نشریه «۱۹ بهمن» به این صورت نقل می‌کند: «در سال بیست، حزب توده با یک برنامه دموکراتیک کار خود را آغاز کرد. این حزب از شرایط آزاد استفاده کرد، به سرعت رشد یافت و با گسترش جنبش توده‌ای، طبقه کارگر رهبری این جنبش را به دست گرفت و نوسان‌هایی چون جنبش آذربایجان و پانزدهم بهمن را از سر گذرانده و مخفی شد...» (پیام به چریکهای فدائی خلق - صفحه ۳۲ - کیانوری).

و مخصوصاً نظر رفیق جزنی را در مقابل حزب توده به عنوان نظری که به هر حال شامل «برخی عناصر واقع‌بینانه نسبت به گذشته است» بطور ضمنی مورد ستایش قرار می‌دهد و در آن جا همین مقاله کیانوری با شادی خبر می‌دهد که: «از آنچه که به ما رسیده می‌توان این طور نتیجه گرفت که عده قابل توجهی از این دوستان به طرز بنیادی در ارزیابی‌های نادرست خود تجدید نظر کرده و به اندازه زیادی به ارزیابی‌ها و راه و روشی که حزب ما برای مبارزه در شرایط کنونی ایران پیشنهاد می‌کند، نزدیک شده‌اند» (صفحات ۲ و ۳).

حزب توده پیشاپیش همه اپورتونیست‌ها به انتقاد از تئوری مبارزه مسلحانه می‌پردازد

هنگامی که س. چ. ف. خ. ا. با تکیه بر تئوری مبارزه مسلحانه، این مبارزه را آغاز کرد، جنبش کمونیستی ایران بیست و نه سال بود که بر اثر سنگینی بختک وار حزب توده از عرض اندام مستقل بازمانده بود. این حزب که در سال‌های ۲۰ تا ۳۲ به علت تسهیل شرایط توانسته بود شناسایی توده‌ای پیدا کند، پس از سال ۳۲ و فرار از صحنه مبارزه نیز همچنان شب‌بش در نهضت انقلابی خلق ما سنگینی می‌کرد و کمونیست‌های ما شاید ناآگاهانه این حساب را می‌کردند که هرگاه راه مستقلی از حزب توده در پیش گیرند ناگزیر باید بر همه آن شناسایی توده‌ای و آن سوابق قلم بطلان کشند و این کاری بود که انجامش به نظر آنها انقلابی نبود.^{۲۳}

غیبت کامل حزب توده از صحنه مبارزات ۴۲ - ۳۹، افشاء رویونیسم رهبری حزب کمونیست شوروی که مقتدای حزب توده به حساب می‌آمد و وارد شدن این کشور به بند و بست‌های بی‌پرده امپریالیستی و کشتار وحشیانه ۱۵ خرداد [۱۳۴۲]، که نشان می‌داد استقرار کامل بورژوازی وابسته چه جنگ بی‌سابقه‌ای از خشونت را به نهضت خلق تحمیل می‌کند، همه و همه، بی‌اعتباری نهائی حزب توده را در نظر کمونیست‌ها نتیجه داد ولی این نتیجه‌گیری به تنهایی کافی نبود. برای این که یک نهضت کمونیستی اصیل، مستقل از حزب توده، نُضج یابد، گروه‌هایی به انتقاد از حزب توده می‌پرداختند ولی خود راهی به نهضت کمونیستی نشان نمی‌دادند و اکثراً مطالعه مارکسیستی را صراحتاً مهم‌ترین وظیفه مبارزین کمونیست در آن زمان می‌دانستند. در اواسط سال‌های چهل گرایش‌هایی به مبارزه مسلحانه پدید آمد ولی آن هم منتج به ایجاد جنبش کمونیستی مستقلی نشد زیرا این گرایش‌ها برای توسل به مبارزه مسلحانه، تئوری‌ای که بتواند با

^{۲۳} به بیان دقیق، این استنتاج منطقی، انعکاس این واقعیت بود که آنها نه از لحاظ تئوریک و نه از لحاظ عملی امکان ایجاد یک جریان اصیل کمونیستی را نداشتند.

تحلیل همه جانبه شرایط ضرورت این مبارزه را توجیه کند، ارائه نمی‌کردند و در عمل نیز یا اساساً اقدامی صورت نمی‌دادند و یا در همان مرحله تدارکاتی به علل گوناگون متوقف می‌شدند و از آن گذشته تا جایی که مربوط به هواداری لفظی از مبارزه مسلحانه بود در آن زمان حزب توده نیز به این کار اقدام می‌کرد. در نیمه دوم سال‌های چهل، حزب توده دچار یک انشعاب نسبتاً مهم شد که به تشکیل سازمان «مارکسیستی - لنینیستی» طوفان و سازمان انقلابی حزب توده منجر شد.

سازمان طوفان که ابتدا با شعارهای مذهبی و نقل قول‌هایی از نهج البلاغه و علی و در کنار این شعارها، تحلیل‌ها و موضع‌گیری‌های شدیداً شوونیستی و ناسیونالیستی عرض اندام کرد و سپس با شعار احیای حزب توده توسط عده‌ای از اعضای کمیته مرکزی همین حزب توده - که در تمام اشتباهات و خیانت‌های آن حزب مستقیماً مسئولیت داشتند - تشکیل شد، در واقع «از همان آغاز مُرده به دنیا آمد» و تقریباً هیچ تجربه تازه‌ای برای نهضت انقلابی بر جای نگذاشت.

سازمان انقلابی حزب توده که در واقع حاصل اختلاف کمیته مرکزی بر سر تبعیت از چین یا شوروی بوجود آمده بود، به اصطلاح «راه چین» را انتخاب کرده بود - و درست به همان صورتی که کمیته مرکزی، گوش به فرمان حزب کمونیست شوروی است - او هم خود را در اختیار حزب کمونیست چین می‌گذاشت و برای اثبات وفاداری، تاکتیک و استراتژی مبارزه را از کتاب‌های مائو رونویسی می‌کرد. ولی آنچه مخصوصاً در مورد این سازمان شایان ذکر است این است که به هر حال این سازمان به فکر انتقال کادرها به داخل کشور و انجام پاره‌ای از فعالیت‌ها افتاد که البته در پاره‌ای موارد به نتایج خفت باری منجر شد ولی به هر حال تجربه‌ای عملی بود که نهضت کمونیستی ما در آن زمان شدیداً از فقدان آن رنج می‌برد.^{۲۴}

به هر حال جدا شدن این دو سازمان به قرار گرفتن عده‌ای از اعضای «کمیته مرکزی» در برابر یکدیگر منجر شد که در جریانات ۲۵ سال گذشته، بسیاری از آسار پشت پرده را عریان کرد و همگان عمق فساد را که بر این محفل فراریان حاکم بود، دیدند و از خلال دشنام‌هایی که اینها نثار یکدیگر می‌کردند گهگاه انتقاداتی نیز به روش کار حزب توده صورت می‌گرفت که با توجه به اطلاعات شخصی نویسندگان آنها مخصوصاً کسب اهمیت می‌کرد و زمینه را تا حدی برای یک انتقاد همه جانبه از حزب توده آماده می‌نمود. در این شرایط بود که گروه رفیق مسعود، که در آغاز با هدف آموزش و تبلیغ مارکسیسم بوجود آمده بود، بتدریج به عمق وظایفی که در آن زمان تاریخ بر عهده کمونیست‌های کشور ما می‌گذاشت پی می‌بردند و فعالانه به شناخت شرایط عینی جامعه می‌پرداختند و با حرارت در مبارزات تئوریک و ایدئولوژیک وارد می‌شدند و می‌کوشیدند این مبارزات را از مسیرهای انحرافی نجات داده در مسیری قرار دهند که به حل معضلات جنبش کمونیستی منجر گردد، و سرانجام موفق به حل مسائل تئوریک جنبش - به صورتی که راهگشای عمل گردند - شوند. [گروه] در نوشته‌های مختلف خود مسائل مختلف انقلاب

^{۲۴} البته این درست است که پاره‌ای از کادرهای رهبری سازمان انقلابی در اسارت دشمن درست به همان شکل خفت باری رفتار کردند که اسلافشان بهرامی‌ها و یزدی‌ها پانزده سال قبل رفتار کرده بودند ولی این را هم باید گفت که در میان کادرهایی که این سازمان به داخل کشور فرستاد مبارزینی نیز بودند که صمیمانه برای پیشبرد انقلاب ایران مبارزه کردند و در اسارت پلیس نیز رفتار افتخارآمیزی در پیش گرفتند. باید حساب این کادرها را از آن رهبران و به نظر ما تا حدودی حتی حساب سازمان در شکل اولیه‌اش با وضع رسوای امروزی‌اش را از هم تفکیک کرد.

را جداگانه مورد بررسی قرار داده، زمینه تنظیم اثر بزرگ و دوران ساز «مبارزه مسلحانه هم استراتژی، هم تاکتیک» را فراهم ساخت.

ولی مسئله قرارداد یک جنبش مستقل کمونیستی در برابر حزب توده یک مسئله تئوریک نبود بلکه اساساً یک مسئله عملی بود. اگر بلافاصله بر اساس این تئوری مبارزه مسلحانه آغاز نمی‌شد هنوز نهضت کمونیستی خود را از سنگینی جثه بختک حزب توده نجات نداده بود.

در واقع، آغاز مبارزه مسلحانه کوس رسوایی قطعی حزب توده را به صدا درآورد و این حزب نیز خطر را فوراً احساس کرد و دست به تبلیغات مذبوحانه‌ای زد که این رسوایی را هر چه بیشتر آشکار نمود.

در سلسله سخنرانی‌هایی که از صدای پیک ایران پخش شد و در سال ۵۱ به صورت کتاب «چریک‌های فدائی خلق چه می‌گویند» منتشر شد، حزب توده اعلام داشت: «ما وقتی عقاید و نظرات و خط مشی پیشنهادی چریک‌ها را با مارکسیسم - لنینیسم و خط مشی حزب توده ایران مقایسه می‌کنیم متوجه می‌شویم که دو نظریه، دو برداشت، دو اصول و عقاید متفاوت و متقابل در برابر هم ایستاده است و این واقعیت را باید دید و صمیمانه از آن دفاع کرد که این دو خط مشی تلفیق ناپذیرند، این دو خط مشی انعکاس ایدئولوژی دو طبقه متفاوتند. ایدئولوژی پرولتاریا و ایدئولوژی خرده‌بورژوازی» (ص ۳۳) و با این بیان خود در عین حال یک حقیقت آشکار را با یک دروغ آشکار بهم می‌آمیخت. حقیقت آشکار این بود که در واقع «دو خط مشی تلفیق ناپذیر» در مقابل هم قرار گرفته بودند و دروغ آشکار این بود که حزب توده پیشاپیش همه اپورتونیست‌ها خط مشی خود را «انعکاس ایدئولوژی پرولتاریا» قلمداد می‌کرد و خط مشی چریک‌های فدائی خلق را «انعکاس ایدئولوژی خرده‌بورژوازی».

در همین سلسله گفتارها و درست در زمانی که رژیم شاه سعی می‌کرد با تحریک احساسات مردم علیه چریک‌ها از طریق تبلیغات، اعدام‌های پیاپی را توجیه کند و زمینه حمایت مردم را از چریک‌ها از بین ببرد، حزب توده نیز مزورانه مردم را بر علیه چریک‌ها تحریک می‌کرد و سخنانی از قبیل این به زبان می‌آورد که: «چریک‌ها صرفنظر از سایر جوانب مسئله حتی به این مطلب ساده توجه ندارند که اگر «انقلابیون» به جای کوشش برای بهبود زندگی زحمتکشان به دست خویش بر فقر توده‌ها بیفزایند و به جای تلاش در راه دموکراسی بر شدت ترور بیفزایند با این کار خشم توده‌ها را از طبقات حاکم به سوی خویش جلب خواهند کرد و به هیئت حاکمه امکان خواهند داد که ریشه‌های فقر و استبداد را مخفی کند و گناه را به گردن انقلابیون بیاندازد.» (ص ۱۹ همان کتاب) و همراه با تبلیغات شاه در مورد نابودی قطعی چریک‌ها سعی می‌کرد این پدیده را که از نظر وی واقع شده تلقی می‌شد مورد تحلیل به اصطلاح مارکسیستی قرار دهد: «پویان می‌نویسد پنهان کاری یک شیوه دفاعی است و تا هنگامی که از قدرت آتش برخوردار نباشد همچنان مستقل [منفعل] باقی خواهد ماند. پویان پیشنهاد می‌کند که برای حفظ سازمان‌ها باید آنها را مسلح کرد. شاید سرنوشت سازمان‌های چریکی که نتوانستند باقی بمانند خود بهترین دلیل اثبات عدم صحت این نظریه باشد. به نظر ما این اصل تشکیلاتی که سازمان‌های مخفی را با توسل به اسلحه حفظ کنیم اصل خطرناکی است که تنها نتیجه آشکار آن صدور حکم قتل هر سازمان مخفی است.» (ص ۲۷ همانجا).

مسلماً هیچ اپورتونیستی امروز حاضر نیست مسئولیت این قبیل سخنان را بعهده بگیرد. امروز دیگر بر همه واضح است که مبارزه چریک‌های فدائی نه تنها خشم توده‌ها را علیه آنها برنیا نگیخته بلکه مهر عمیقی

را نسبت به آنها در دلشان ایجاد کرده^{۲۵} و سازمان نیز در آن زمان از بین نرفت که هیچ، بلکه با قدرتی بیشتر راه خود را ادامه داد. ولی مبدا که این اپورتونیست‌ها، رفقای «توده‌ای» خود را به خاطر این سخنان به ریشخند بگیرند. نه! این چنین بی‌رحم نباشید. موقعیت تاریخی اپورتونیست‌ها را در نظر بگیرید. اگر قرار باشد گفتار و اعمال اپورتونیست‌ها را در مسیر تاریخ مورد تشخیص قرار دهید، همه سخنان و همه اعمال آنها خنده آور از کار در می‌آید. اساساً یک اپورتونیست اصیل به این دلیل اپورتونیست است که دید تاریخی ندارد و این حُسن همه اپورتونیست‌ها است. پس همه کس حق دارد به این اپورتونیست‌ها بخندد جز اپورتونیست‌ها.

اپورتونیست‌ها به یک دلیل دیگر هم نباید به این گفته‌ها بخندند زیرا کمیته مرکزی حزب توده در خلال همین گفتارها، که این مطالب در آنها عنوان شده، مطالب دیگری را نیز عنوان کرده‌اند که امروز شعائر مقدس اپورتونیست‌های ما را می‌سازد. مبدا که خنده به آن گفته‌ها به خنده به این شعائر منجر شود.

ما در بخش آینده برای آن که خوانندگان بتوانند به راحتی قضاوت کنند که ابتکار اپورتونیست‌های جدید ما در زمینه انتقاد از به قول خودشان «مشی چریکی» تا چه حد است، رئوس انتقاداتی را که حزب توده در همان سال‌های ۵۱-۵۰، که بسیاری از اپورتونیست‌های امروزی درست به دلیل اپورتونیسم خود برای چریک‌های فدائی خلق دست می‌زدند، از رادیو پخش کرده می‌آوریم. در قسمت دوم مقاله سعی می‌کنیم با تشریح تئوری مبارزه مسلحانه بی‌پایگی این انتقادات و انتقادهای اپورتونیست‌های کنونی را (اگر چیز تازه‌ای در آنها باشد) نشان دهیم.

^{۲۵} «سازمان پیکار» باید این خطا را به بزرگواری خود ببخشد. بیان این واقعیت از سر «خود محور بینی» نیست، بلکه صرفاً از واقع بینی است. این واقعیتی است که امروز نام فدائی برای توده‌ها یادآور کمونیست اصیل است و این امر که برای خلق ما واقعاً خیلی گران و حتی گرانتر از آنچه اپورتونیست‌ها در نقش دایه‌های دلسوزتر از مادر با ندبه و زاری بیان می‌کنند، تمام شده است. خلق، عزیزترین فرزندان خود را در مسیر این راه گذارده ولی به هر حال به موفقیت بزرگی نیز دست یافته. عجبین شدن نام فدائی با کمونیسم، کار دشمنان خلق را که امروز می‌خواهند زیر پوشش مبارزه با کمونیسم جنبش خلق را سرکوب کنند و تبلیغات خود را بر این محور قرار می‌دهند بسیار دشوار کرده است. اگر نام فدائی نبود شاید امروز توده‌های مردم به راحتی اهانت به کمونیسم را تحمل می‌کردند، آن هم با وجود سابقه خفت باری که حزب توده برجای گذاشته بود و گناه آن را ناآگاهی مردم و تبلیغات دشمن در نظر مردم به گردن کمونیسم انداخته بود.

کمونیست‌های ما اگر بخواهند در مسیر جدی انقلاب گام بردارند باید این واقعیت را بپذیرند و آن را در عمل به حساب آورند. ذکر این واقعیت دلیل «خودمحور بینی» نیست، بلکه انکار آن از طرف گروه‌های کوچکی که در مبارزه شرکت چندانی نداشتند و برای توده‌های مردم شناخته شده نیستند، دلیل «خودمحور بینی» است.

رئوس انتقادات حزب توده بر تئوری مبارزه مسلحانه

ما در اینجا با مأخذ قرار دادن جزوه «چریکهای فدائی خلق چه می‌گویند» نوشته ف. جوان که ظاهراً از گردآوری سلسله گفتارهای رادیو پیک ایران در سال‌های ۵۱-۵۰ تدوین شده، انتقاداتی را که «کمیته مرکزی» در همان آغاز مبارزه مسلحانه، و در زمانی که خیلی از منتقدین امروزی آن جرأت مخالفت با آن را نداشته‌اند، به تئوری مبارزه مسلحانه وارد ساخته، عیناً می‌آوریم و از این کار دو منظور داریم:

یکی آن که با طرح این انتقادات نشان دهیم اپورتونیست‌هایی که امروز با دشنام به حزب توده به انتقاد از تئوری مبارزه مسلحانه می‌پردازند، و در آغاز هر انتقادی نیز می‌خواهند به خواننده اطمینان دهند که کار ما با کار اپورتونیست‌های حزب توده تفاوت دارد، تا چه حد حرف تازه‌ای می‌زنند و ماهیت کارشان واقعاً چه تفاوتی با کار آنها دارد. خلاصه می‌خواهیم ببینیم تاج افتخار انتقاد از تئوری مبارزه مسلحانه را اپورتونیست‌های کنونی به حق بر سر گذاشته‌اند یا آن را از «کمیته مرکزی» اخذ کرده‌اند و «کمیته مرکزی» نیز با زیرکی داغ رسوایی را بر این تاج می‌بیند و ادعایی در مورد آن طرح نمی‌کند.

منظور دیگر ما آن است که با طرح این انتقادات زمینه کار خود را در قسمت دوم این جزوه فراهم کنیم و لاقلاً خطوط کلی وظایفی را که در قسمت دوم بر عهده داریم بشناسیم.

۱- انتقاد از تئوری مبارزه مسلحانه در مورد وجود شرایط عینی انقلاب

همان طوری که همه اپورتونیست‌ها می‌دانند یکی از بزرگ‌ترین نقایص تئوری مبارزه مسلحانه این است که رفیق مسعود، مبتکر این تئوری، مدعی است که در ایران شرایط عینی انقلاب آماده است و «کمیته مرکزی» پیش از همه به «پوچی» این اعتقاد پی برده و در جزوه مأخذ ما عیناً چنین آمده: «جزوه تحلیلی از جامعه ایران پس از آن که دهها صفحه بر سر بیان این نظریه عجیب سیاه می‌کند گویا در ایران هیچگونه جنبشی حتی جنبش خودبخودی هم نیست و کارگران گویا آماده پذیرش مبارزه و آگاهی سیاسی نیستند، یکباره این نتیجه عجیب را می‌گیرد (به این نتیجه می‌رسد) که در ایران شرایط عینی انقلاب وجود دارد»

(ص ۳۱).

۲- نادیده گرفتن نقش حزب از طرف [تئوری] مبارزه مسلحانه

باز همان طور که همه اپورتونیست‌ها می‌دانند یکی از نقایص بزرگ تئوری مبارزه مسلحانه گویا نادیده گرفتن نقش حزب پرولتاریا، این «ستاد رزم زحمتکشان» از طرف تئوری مبارزه مسلحانه است و ما خواهیم دید که چه گونه سازمان پیکار در عقب افتادن استقرار این «ستادِ رزمنده» در نهضت کمونیستی ایران گناه بزرگی برعهده دارد و «کمیته مرکزی» نیز خیلی پیش از اینها متوجه این نقص شده است. در جزوه مأخذ ما عیناً چنین آمده است: «گروه‌های چریکی ضرورت وجود حزب پرولتری را نفی می‌کنند و مدعی اند که گویا بدون وجود چنین حزبی می‌توان انقلاب را آغاز کرد و حتی به نتیجه رسانید» (ص ۲۱)، «چریکها همه آن تزهایی که حزب پرولتری را ضروری می‌سازد نفی می‌کنند و یا نادیده می‌گیرند» (ص ۴۲)، «چریکها با نفی ضرورت حزب، ضرورت استقلال پرولتاریا را در برابر بورژوازی منکر می‌شوند، ضرورت تئوری انقلابی پرولتاریا را نفی می‌کنند، ضرورت انطباق مارکسیسم - لنینیسم را بر شرایط کشور ما و تدوین برنامه صحیح و پخته انقلابی را انکار می‌کنند، طبقه کارگر را از سلاح مبارزه یعنی از ستاد رهبری و تشکیلات انقلابی محروم می‌سازند، رابطه درست پیشاهنگ انقلابی را با توده‌ها از یاد می‌برند و یا به شکل معیوبی طرح می‌کنند» (ص ۲۲)، «و با توجه به نادیده گرفتن لزوم حزب، خودبخود وظیفه اصلی حزب نادیده گرفته می‌شود و به همین جهت است که حزب توده ایران معتقد است که تعیین و تدوین برنامه روشن انقلابی و تبلیغ وسیع آن در میان مردم به طوری که این برنامه به برنامه مورد قبول و علاقه توده‌ها تبدیل شود از وظایف اساسی یک جنبش انقلابی و قبل از همه یک حزب پرولتری است» (ص ۳۳).

۳- جدایی از توده‌ها

هیچ اپورتونیستی نیست که نداند چریکهای فدائی خلق حساب خود را از حساب توده‌ها جدا کرده بودند و خودشان به تنهایی راه انقلاب را در پیش گرفته بودند، در حالیکه توده‌ها حتی برای تماشای آنها نیز سرشان را از روی کار و زندگی خود بلند نمی‌کردند و همه اپورتونیست‌ها می‌دانند که این جدایی از توده‌ها در ذات مبارزه مسلحانه نهفته است و حزب توده هم پیش از همه به این واقعیت پی برده است: «جدا از توده‌های مردم و بدون سازمان انقلابی، انقلابی وجود ندارد» (ص ۱)، «کسانی که خود را چریکهای خلق می‌نامند نقش توده‌ها را در تکامل انقلاب نفی می‌کنند و در نوشته‌های آنها جملات صریحی در این زمینه وجود دارد» (ص ۱).

۴- نادیده گرفتن اشکال گوناگون مبارزه

این امر بر همه اپورتونیست‌ها آشکار است که چریکهای فدائی خلق فقط به یک شکل از مبارزه چسبیده‌اند و سایر اشکال مبارزه را نادیده گرفته‌اند و این شکل همان مبارزه مسلحانه است و تازه همین مبارزه مسلحانه را هم به معنای «مارکسیستی - لنینیستی»!! یعنی به معنای «توده‌ای» آن نمی‌فهمند و درک ناقصی از مبارزه مسلحانه که همان مبارزه «پیشرو مسلح» باشد، ارائه می‌کنند و اپورتونیست‌های «کمیته مرکزی» هم از همان اوائل این امر را فهمیده‌اند: «به این ترتیب»، مبارزه مسلحانه «در قاموس چریکها یعنی تروریسم، یعنی نفی فعالیت سازمانی و توده‌ای و نفی مبارزه طبقاتی و اینجاست ریشه آن اختلافی که ظاهراً بر سر راه مسالمت آمیز و یا راه غیرمسالمت آمیز انقلاب در جنبش پیدا شده است. روی دیگر مدال آن چیزی است که خود چریکها با الهام از گروه‌های چپ و خارج از کشور، رابطه میان امر

نظامی و سیاسی نامیده‌اند. خلاصه مطلب این است که به گمان آنها جنبش انقلابی باید همه عرصه‌های مبارزه اقتصادی و ایدئولوژیک را رها کرده و در عرصه مبارزه سیاسی نیز تنها به یک شکل، شکل مسلحانه مبارزه بسنده کند» (ص ۹). «کلاسیک‌های مارکسیسم - لنینیسم اشکال عمده مبارزات طبقاتی را که عبارت از مبارزه ایدئولوژیک، سیاسی و اقتصادی (مقاومت در برابر سرمایه‌داران) است نشان داده و روی ضرورت به کار گرفتن هر سه شکل مبارزه در هر سه جهت و به هم پیوستن آن تأکید کرده‌اند. شرط موفقیت مبارز انقلابی، حرکت متوازن در هر سه جهت، حفظ تناسب لازم میان آنها و درک جای هر یک از این اشکال و بهره‌گیری کامل از آن است» (ص ۱۰). «در نتیجه آنان ممکن شمرده‌اند که از همه عرصه‌های مبارزه بیرون روند و تنها در عرصه سیاسی و در این عرصه تنها در شکل مسلح و نظامی آن در برابر دشمن که معنای بسیار محدودی برای آن قائلند صف بندی کنند» (ص ۱۰).

۵- نفی کار توده‌ای

وقتی چریک‌های فدائی خلق ایمانی به توده‌ها نداشته باشند و بخواهند خود به تنهایی انقلاب کنند و سازمان مبارزه مسلحانه را جدا از توده‌ها بوجود آورند و یک تنه به میدان مبارزه با امپریالیسم بروند، خودبخود به فکر کار میان توده‌ها نیستند و در این راه تا نفی لزوم آن پیش می‌روند و اپورتونیست‌های «کمیتۀ مرکزی» قبل از همه این را فهمیده‌اند:

«به علاوه اتکاء به قدرت آتش، سازمان انقلابی را از حالت یک سازمان متکی بر توده‌ها خارج ساخته به یک سازمان توطئه‌گر و جدا از توده‌ها تبدیل می‌کند و جدایی از توده‌ها به معنای مرگ هر واحد انقلابی است» (ص ۲۸)، «پویان: تحت شرایطی که روشنفکران انقلابی خلق فاقد هر گونه رابطه مستقیم و استوار یا هرگونه تماس با توده خویش‌اند ما نه همچون ماهی در دریای حمایت مردم، بلکه همچون ماهی‌های کوچک و پراکنده در محاصره تماس‌ها و مرغان ماهی خوار به سر می‌بریم... امیر پرویز پویان تماس با مردم را غیر مقدور و کار سازمانی و تبلیغاتی میان آنان را تا حد غیرممکن دشوار می‌داند» (ص ۲۴).

۶- جدا کردن فرد انقلابی از توده

یکی از بزرگ‌ترین معایب تئوری مبارزه مسلحانه این است که اگر در میان توده‌ها افرادی انقلابی نیز وجود دارند که ممکن است در صورت ماندن میان آنان به مبارزه «سیاسی - تشکیلاتی توده‌ای» دست بزنند را از توده‌ها جدا می‌کند و آنها را به داخل «خانه‌های امن» می‌کشاند و به این ترتیب رابطه آنها را با توده‌ها قطع می‌کند و امکان «مبارزه توده‌ای» را از آنها می‌گیرند. مگر «پویا» به چریک‌های فدائی خلق انتقاد نکرد که چرا رفقا حسن نوروزی و یوسف زرکاری این دو کارگر انقلابی را از کارخانه بیرون کشیدند، به خانه امن بردند و سرانجام به گلوله‌های رژیم سیاه سپردند. ولی پیش از «پویا» اپورتونیست‌های «کمیتۀ مرکزی» این عیب را در تئوری مبارزه مسلحانه کشف کرده بودند: «این تصور نادرست از کار انقلابی و پنهان کاری را بسیاری از گروه‌های چریکی داشته و مخفی شدن و آغاز فعالیت انقلابی را در جدا شدن از زندگی عادی، ترک کردن محل کار و زندگی و انتخاب شیوه‌های خاصی از زندگی و فعالیت می‌دانسته... نباید فراموش کرد که بهترین راه مخفی شدن علنی بودن است» (ص ۲۶).

۷- عصیان روشنفکران و ایدئولوژی خرده بورژازی

ما از اپورتونیست‌ها می‌پرسیم آیا سلاح برداشتن چند روشنفکر و بی‌اعتنا به همه چیز به جنگ دشمن رفتن جز نشان دهنده عصیان روشنفکران است که شکیبایی آن را ندارند منتظر همانند تا توده‌ها خود

به میدان مبارزه بیایند و آنها رهبریشان را در دست بگیرند؟ آیا اساس این طرز فکر را همان ایدئولوژی خرده‌بورژوازی تشکیل نمی‌دهد؟ مسلماً جواب همه اپورتونیست‌ها مثبت است. پس افتخار بر «کمیته مرکزی» که این مطلب را از همان آغاز فهمید: «حقیقت این است که چریکها میان عصیان ناشی از یأس چند روشنفکر و انقلاب اجتماعی علامت تساوی می‌گذارند و توجه ندارند که انقلاب اجتماعی نمی‌تواند از ضعف سرچشمه بگیرد» (ص ۲۶)، «در اینجا ایدئولوژی پرولتری و مارکسیسم - لنینیسم در مقابل آنارشیسم و ایدئولوژی خرده‌بورژوازی ایستاده است» (ص ۱۴).

۸- تئوری مبارزه مسلحانه در اقتباس از دبره

یکی از بزرگ‌ترین معایب مبارزه مسلحانه که اپورتونیست‌ها آن را «کشف» کرده‌اند آن است که از روی کتاب دبره و عقاید کاسترو و چه گوارا و به نظر «کمیته مرکزی» حتی «مائو» رونویسی شده است و تمام معایب آنها را دارد. مگر نه این که اپورتونیست‌ها چنان اصطلاح «گواریسم» یا «کاستریسم» یا «مائوئیسم» یا «دبریسم» را ادعا می‌کنند که گویی بدترین دشنام‌ها را به زبان می‌آورند. «کمیته مرکزی» متوجه این سرفت ادبی!! تئوری مبارزه مسلحانه شده است و در صفحه ۷ استنتاجات آن را «تنها به اتکاء نوشته رژی دبره یا افکار مائو...» می‌داند.

۹- تشدید ترور و غلو در قدرت پلیسی

مگر نه این که چریکهای فدائی خلق آن چنان قدرتی برای پلیس تصور می‌کنند که امکان هیچگونه مبارزه‌ای را نمی‌دهد. در حالی که هر اپورتونیستی می‌داند بهیچوجه چنین نیست و به هر حال امکان شکلی از مبارزه هست و آن هم شکل مسالمت آمیز، و مگر نه این که چریکها می‌خواهند با توسل به سلاح، قدرت پلیس را در هم بشکنند ولی وسیله‌ای را که انتخاب می‌کنند خود آیا باعث تشدید ترور نمی‌شود؟ «کمیته مرکزی» پیشاپیش همه اپورتونیست‌ها هم درد را تشخیص داده هم راه درمان آن را ارائه داده: «به جای شکستن سد ترور - که ادعای آنهاست - عمداً به تشدید ترور کمک می‌کنند» (ص ۱)، «البته چنین تصویری از سلطه مطلق دشمن بهیچوجه با واقعیت تطبیق نمی‌کند. نیروهای انقلابی اگر با شعارهای صحیح - که مورد پذیرش توده‌ها است - در میان توده مردم باشند و در مبارزه‌های واقعی دموکراتیک و ملی شرکت نمایند طبیعی است که میدان برای فعالیت خواهند یافت» (ص ۱۶).

۱۰- نابود کردن انقلابیون

مگر «پویا» اعلام نکرد که تئوری مبارزه مسلحانه حداقل محصول فرستادن سالیانه ۲۰۰ نفر از بهترین انقلابیون کشور ما به زیر تیغ دشمن است و به خاطر همین یک فقره جرم سزاوار اعدام می‌باشند. این را که اپورتونیست‌های «کمیته مرکزی» زودتر فهمیده بودند و اساساً این تئوری را وسیله خودکشی تشخیص داده بودند و آنها نیز مانند «پویا» شهادت مبارزین را نه به گردن شهیدکنندگان آنها بلکه به گردن تئوری مبارزه مسلحانه انداخته‌اند و فاتحه آن را نیز خوانده‌اند: «پویان می‌نویسد: پنهان کاری یک شیوه دفاعی است و تا هنگامی که از قدرت آتش برخوردار نباشد همچنان [منفعل] باقی خواهد ماند. پویان پیشنهاد می‌کند که برای حفظ سازمان‌ها باید آنها را مسلح کرد. شاید سرنوشت سازمان‌های چریکی که نتوانستند باقی بمانند خود بهترین دلیل اثبات عدم صحت این نظر باشد. به نظر ما این اصل تشکیلاتی که سازمان‌های مخفی را با توسل به اسلحه حفظ کنیم اصل خطرناکی است که تنها نتیجه آشکار آن صدور حکم قتل سازمان مخفی است» (ص ۲۷).

۱۱- ستایش از جانبازی چریکها

البته اپورتونیست‌هایی که به انتقاد از تئوری مبارزه مسلحانه می‌پردازند اگر همه سخنان خود را بی‌پرده بیان کنند و نیات خود را آشکارا بروز دهند از همان آغاز در میان مردمی که در سیاه‌ترین روزهای اختناق تنها چریکها را در میدان مبارزه می‌دیدند و تنها امیدشان را به همین چریکها بسته بودند، شنونده‌ای نمی‌یافتند. لذا بدون استثنا همه این منتقدین دروغ پرداز ضمن انتقاداتی که تقریباً همه چیز چریکها را نفی می‌کنند و حتی وجودشان را برای نهضت کمونیستی زیانبار می‌دانند، سالوسانه به ستایش از قهرمانی‌های آنها می‌پردازند و در شهادتشان اشک تمساح می‌ریزند تا خود را در همدردی مردم شریک کنند و فرصت یابند زهر اپورتونیسم خود را به تن آنها وارد کنند و از قضا مبتکر این روش هم اپورتونیست‌های «کمیته مرکزی» بودند: «از میان چریکهای خلق کسانی برخاستند که با نثار جان از هدف‌های خویش دفاع کردند و تردیدی باقی نگذاشتند که عناصر فداکار و میهن پرست و خواستار ایرانی آباد و آزادند و این امر نمی‌تواند حس احترام نسبت به آنان را برنیا نگیرد. اما احساس اصلی هر عنصر انقلابی در چنین مواقعی بیش از احترام تأثر است و تأسف این که چنین عناصر فداکاری جان خود را در راهی باختند که در بهترین حالت بی‌حاصل و در واقع به ضرر منافع خلق است. آنان که به این حقیقت واقفند احساس مسئولیت سنگین را می‌کنند که باید کوشید مبارزین راه خلق در این راه بی‌سرانجام گام نهند و وظیفه خود می‌دانند علیه نظریات و عقایدی که مبارزین را به بیراهه می‌کشاند بی‌امان بجنگند» (ص ۳۲).

به هر حال اینها هستند عمده‌ترین انتقاداتی که در همان آغاز مبارزه مسلحانه از طرف «کمیته مرکزی» متوجه تئوری راهنمای این مبارزات شد و از طریق پخش آن از رادیو و نشریات این حزب سعی شد در جریان این مبارزات کارشکنی صورت گیرد. این انتقادات به اصطلاح مارکسیستی در زمانی از بلندگوهایی که در اختیار «کمیته مرکزی» قرار داشت پخش می‌شد که بلندگوهای رژیم پهلوی نیز به سخت‌ترین حملات تبلیغاتی علیه چریکهای فدائی خلق و سایر مبارزین مسلح دست زده بودند. ولی به هر حال «حفظ سلامت» جنبش «و نجات» مارکسیسم - لنینیسم شاید این عمل را توجیه کند! همان طور که مسلماً برخورد اپورتونیست‌هایی که امروزه با به اصطلاح انتقاد از مبارزه مسلحانه چه از بیرون و چه از درون سازمان چریکهای فدائی خلق ایران سعی در از هم پاشیدن آن دارند با همان لفافه‌های کمیته مرکزی خائن حزب توده توجیه می‌شود. آیا این اپورتونیست‌ها نمی‌دانند که نام چریکهای فدائی خلق یادآور رزمنده‌ترین مبارزین خلق ما و پرولتاریاست؟ آیا آنها نمی‌دانند که هر لطمه‌ای که به این جریان وارد شود ناگزیر به پرولتاریا وارد شده است؟ چگونه کسانی که خود را مدافع پرولتاریا قلمداد می‌کنند این چنین آگاهانه در راهی که به خیانت منجر میشود قدم می‌گذارند؟ مسلماً آنها همه اینها را می‌دانند ولی مسئله بر سر این است که اینها به منافع پرولتاریا نمی‌اندیشند بلکه منافع پرولتاریا را دستاویز تنگ نظری‌های قشری و گروهی خود می‌کنند و با شادمانی ترهات جدید مرکزیت اپورتونیست سازمان را دال بر روش انقلابی می‌دانند.

ما در اینجا خطوط کلی انتقادات کمیته مرکزی را طرح کردیم تا خواننده بتواند به راحتی دریابد که اپورتونیست‌های جدید در این زمینه چه نوآوری کرده‌اند و در قسمت دوم این جزوه خواهیم دید که راه‌هایی که آنها برای درمان مشکلات نهضت و نجات آن از «سوءانحرافات مشی چریکی» ارائه می‌کنند تا چه حد به نسخه‌های «کمیته مرکزی» شبیه است.

بخش دوم

مقدمه

همان طور که در قسمت قبل دیدیم بلافاصله بعد از آغاز مبارزه مسلحانه، تئوری راهنمای این مبارزه مورد هجوم اپورتونیست‌های «کمیته مرکزی» قرار گرفت و در گرما گرم جنگ بی‌امان چریک‌های فدائی و سایر مبارزین مسلح با رژیم مزدور امپریالیسم، از طریق برنامه‌های رادیویی و غیره سعی شد با بی‌اعتبار و غیراصولی جلوه دادن این مبارزه در نظر توده‌ها در کار آن کارشکنی کند. اگر توجه کنیم که در دوران مرحله ابتدایی، این مبارزه، خواهان حمایت معنوی مردم بود تا بتدریج به «حمایت مادی» تبدیل شود، می‌توان فهمید که «کمیته مرکزی» نقطه حساسی از جنبش را مورد حمله قرار داده بود.

ولی این حملات که در آغاز «کمیته مرکزی» تا حدی به موفقیت آنها اطمینان داشت، در مقابل موج عظیم حمایت معنوی مردم که به صورت پیوستن تعداد روزافزونی از آگاه‌ترین عناصر خلق به جنبش مسلحانه مادیت می‌یافت همه این تبلیغات را بی‌اثر کرد و برای مبلغین آن جز رسوایی نتیجه دیگری نداد. ولی حمله به تئوری مبارزه مسلحانه با یکی دو سال فاصله از «کمیته مرکزی» توسط سایر اپورتونیست‌های بی‌عمل که جریان این مبارزه را نافی وجود خویش می‌دیدند، آغاز شد. اینها به مبارزه مسلحانه حمله می‌کردند، اثر آن را در جامعه ما نفی می‌کردند و آن را غیراصولی و غیرمارکسیستی می‌خواندند، صرفاً برای این که وجود خود را توجیه کنند و بی‌عملی و درازگویی خود را عین مارکسیسم - لنینیسم جلوه دهند. اینها گرچه در انتقاد از تئوری مبارزه مسلحانه و جریان عملی آن از همان شیوه‌ها و اصول «کمیته مرکزی» استفاده می‌کردند ولی برای موفقیت خود در این مبارزه دلیلی می‌شناختند که معتقد بودند «کمیته مرکزی» فاقد آن است و آن این بود که «کمیته مرکزی» با آن سابقه فضااحت بار در موقعیتی قرار نداشت که توده‌ها حرفش را باور کنند ولی ما که بحمدالله سابقه مبارزاتی نداریم و چهره مان در عمل برای توده‌ها شناخته شده نیست، پس کافیسست که در حرف خود را هوادار معصوم جنبش خلق جا بزنیم و نقش پزشک‌انی را بازی کنیم که گویا می‌خواهند به معالجه دردی بپردازند که آن را در بیمار تشخیص داده‌اند.

اما اینها اگر این مزیت را بر حزب توده داشتند که سابقه شان سفید بود، در عوض این نقص را هم نسبت به این حزب داشتند که بلندگوئی چون «پیک ایران» و جای امنی چون کشورهای به اصطلاح سوسیالیستی در اختیارشان نبود و شرایط آن زمان ایران نیز دشوارتر و «خطرناک تر» از آن بود که تحلیل «مارکسیستی - لنینیستی» اینان به «روشنفکران مارکسیست - لنینیست، تکلیف ورود به میدان را بکند. مگر نه این است که یکی از مهم ترین خصائص یک مارکسیست - لنینیست آن است که بفهمد چه وقت نیروی خود را وارد میدان «مبارزه قطعی» کند؟^{۲۶}

به هر حال چنین شد که تا همین اواخر که زمینه کاملاً برای مبارزات این «مارکسیست - لنینیست های واقعی» فراهم شد، کسی از وجود و عقایدشان باخبر نشد جز آنها که به نحوی با انتشارات خارج از کشور تماس داشتند.

ولی در این مورد که کار این دسته از حزب توده هم کمتر گرفت دو دلیل دیگر وجود داشت و آن این که اول هر چه تلاش کردند سخنی بگویند که پیش تر از آن «کمیته مرکزی» بهتر از آنها بیان نکرده باشد، نتوانستند و دیگر آن که حتی به اندازه حزب توده هم نمی توانستند برنامه عملی ارائه دهند. مثلاً یکی از آتشین ترین منتقدین تئوری مبارزه مسلحانه در کتاب «مسائل سوسیالیسم» (ارگان اتحاد مبارزه در راه ایجاد حزب طبقه کارگر - شماره اول - زمستان ۱۳۵۲) پس از آن که با قضاوت هایی از این نوع که: «به اعتقاد ما نفوذ مشی چریکی در بخشی از جنبش و انحرافات و خطاهای تئوریک مبارزان چریک از سه عامل زیر ناشی می شوند: دوران چریکی طفولیت جنبش نوین کمونیستی ایران، پایه طبقاتی - اجتماعی انقلاب، تأثیر تجربه کوبا» (ص ۸)،^{۲۷} علت ابتلا به بیماری مشی چریکی را نشان می دهد و با جملاتی از این قبیل که: «رفیق احمدزاده بررسی ها و توضیح نظرهای خود را در امر رابطه مبارزه مسلحانه با کار سیاسی و بسیج توده ها گرچه بدرستی کار سیاسی و بسیج توده ها را شرط پیروزی مبارزه مسلحانه می داند، اما بلافاصله این شرط را از عامل اصلی تحقق آن یعنی حزب کمونیست جدا می کند...»^{۲۸} عوارض این بیماری

^{۲۶} و کیست که نداند در آن زمان، مبارزه مرگ و زندگی در جریان بود و این نیروها در خارج از گود مبارزه و حتی در خارج از کشور مشغول نیشخند و تجهیز تئوریک خود بودند و واقعاً با موقع شناسی و فرصت طلبی قابل تحسینی!! بلافاصله پس از قیام بهمین آنها را در میدان مبارزه نه در خارج کشور بلکه در سراسر کشور پراکنده دیدیم که با هزاران دلیل به تئوری مبارزه مسلحانه می تاختند و در این زمینه نوشته هایی را که پیش از آن در خارج چاپ کرده بودند و به علت «موقعیت خاص مبارزاتی» انتشار آنها در داخل کشور میسر نبوده، تجدید چاپ کردند و با این سلاح تئوریک و آن سابقه مبارزاتی در صدد برآمدند که ثابت کنند که به هر حال در آن زمان هم امکان کار سیاسی - تشکیلاتی آرام و بدون تلفات لاف زاده بوده است. صرف نظر از عیب اول یعنی «دوران طفولیت جنبش نوین کمونیستی ایران» که مسلماً از لنین اخذ شده و لزومی هم به تطبیق آن در شرایط ما نبوده، [دو] عیب دیگر «پایه طبقاتی - اجتماعی انقلاب و تأثیر تجربه کوبا» و مخصوصاً این عیب اخیر بسیار جالب توجه است. پایگاه اجتماعی انقلاب که باید موجب تصحیح مشی مبارزه شود و تجربه انقلابات دیگران که قاعداً باید باعث غنای تئوریک جنبش های سایر ملل و از جمله جنبش ملت ما باشد (و به نظر ما به بهترین نحو انقلاب کوبا باعث غنای تئوریک انقلاب ایران شد همانطور که انقلاب چین تأثیر شگرفی بر آن نهاد) به سادگی به عنوان دو عیب و میکروب مولد «بیماری چپ روی» در کنار «بیماری طفولیت» می آید بدون آن که نویسنده به صحت این گفته های خود شک نماید و نیازی به آن ببیند که روشن کند که بین این دو عیب و آن عیب اول چه ارتباطی وجود دارد و اگر ضامن صحت عیب اول لنین است، ضامن صحت این دو عیب اخیر کیست و چه کسی مسئولیت اثبات این دو امر را به عهده دارد که تجربه کوبا انقلاب ایران را به مسیر انحرافی «مشی چریکی» کشاند.

^{۲۸} مراقب باشید تا اینجا انتقادی نکرده است که پیش از آن «کمیته مرکزی» نکرده باشد. از این پس هم مطلب را دنبال کنید

را نشان می‌دهد و خواننده را کاملاً آماده می‌کند تا راه درمان این بیماری و طریق صحیح مبارزه را از او بشنود. ولی وقتی کار به اینجا می‌کشد، نویسنده دقیق و موشکاف که در کوچک‌ترین اشتباهات مُشت حریف خود، «رفیق احمدزاده» را باز می‌کند! به موجودی کلی باف تبدیل می‌شود که جنگ اول را بهتر از صلح آخر می‌داند و بلافاصله پس از طرح این سؤال که پس چه باید کرد؟ با ذکر جمله‌ای به طور کلی امید خواننده را از خود قطع می‌کند و به وی می‌فهماند که فقط وظیفه رد «مشی چریکی» را برعهده خود می‌داند نه وظیفه ارائه طریق جدید آن. جمله این است: «اما این که گام‌های عملی معینی که امروز باید برداشته شود دقیقاً کدامند، این که به طور مشخص چگونه باید به بسیج و سازمان دهی توده‌ها دست زد و با کدام گام‌های عملی معینی باید انرژی انقلابی توده‌ها را به کار انداخت، همه مسائلی است که باید براساس وضعیت و موقعیت هر گروه و طبق امکانات و شرایط مشخص محیط عمل معین شود.» (ص ۴۲) ^{۲۹} و ادامه می‌دهد: «هدف ما در این نوشته نه اظهار نظر درباره این شیوه‌های عمل مشخص، چیزی که در هر حال در امکان و صلاحیت ما نیست، بلکه روشن ساختن آن خطوط عامی است که مجموع این اشکال و فعالیت‌های عملی مشخص باید براساس و در چارچوب آن انجام گیرد. نشان دادن آن مبانی و احکام و اصولی است که باید پایه استوار کار و مبارزه هر گروه مارکسیستی قرار گیرد. هدف ما این است که در همین حدود در پرتو این احکام اصولی و خطوط عام ^{۳۰} نظرات موجود در گروه‌های انقلابی

خواهید دید حرف تازه‌ای به زبان نمی‌آورد.

^{۲۹} یکی از بارزترین خصوصیات همه اپورتونیست‌های ما آن است که این اپورتونیست‌ها در سخن و به ظاهر ارادتی خاص به لنین می‌ورزند و چنان جلوه می‌دهند که مخصوصاً به کتاب «چه باید کرد؟» چون انجیل نگاه می‌کنند و به حق هر یک از آنها نیز که به جنگ با «مشی چریکی» برخاسته در میان اوراق این کتاب سنگر گرفته است و تقریباً تمام استدالات خود را با جمله‌ای از این کتاب تطبیق داده و یا بهتر بگوئیم جملات این کتاب را در قالب استدالات خود جا زده، ولی بین این اپورتونیست‌ها و لنین فرق بزرگی هست. لنین در انقلابی‌ترین سازمان پرولتاریای زمان خود، انقلابی‌ترین خط مشی مبارزاتی زمان خود را ارائه می‌کرد و با انقلابی‌ترین شیوه ممکن در آن زمان همراه سازمان خود در میدان مبارزه فعالیت می‌کرد و بر اساس واقعیات زنده و مشکلاتی که در جریان مبارزه پیش می‌آمد سازمان، خط مشی و عمل انقلابی خود را مدام تکامل می‌بخشید و با توجه به این تجارب سازمانی، استراتژیک و مبارزاتی بود که به انتقاد از نظرات سایر افرادی می‌پرداخت که در داخل جنبش کارگری و یا در خارج از آن و در متن انقلاب روس فعال بودند. ولی اپورتونیست‌های ما از تمام تجارب سازمانی، استراتژیک و مبارزاتی فقط کتاب «چه باید کرد؟» را در دست دارند و خود همانطور که در اینجا صادقانه اعتراف شده است هیچگونه برنامه سازمانی و مبارزاتی ندارند و درگیر هیچ عملی نیستند. آیا اگر لنین بود به اینجا اجازه می‌داد درباره خط مشی مبارزه سخن بگویند؟

^{۳۰} مسلماً این «احکام اصولی» و «خطوط عام» از مارکسیسم - لنینیسم اخذ می‌شود ولی چه کسی باید قضاوت کند که آنچه اخذ می‌شود عام است یا خاص؟ لابد خود اپورتونیست‌ها! اینها متخصص تشخیص عام از خاص هستند. اینها می‌فهمند که مثلاً گفته لنین در این مورد که «در هر صورت» بهترین شکل حفظ سازمان رعایت اصول مخفی کاری است یک اصل عام است نه توصیه ویژه حزب بلشویک روس در دوران خاصی از زندگی حزب. لذا اینها خوب می‌فهمند که با توجه به عمومیت این اصل سخن چریکهای فدائی دائر بر این که امروز (در شرایط ایران سال ۴۹) دیگر نمی‌توان با صرف رعایت اصول پنهان کاری به بقای سازمان امیدوار بود یک عدول از اصل است. در بین فقهای اسلام بحثی شبیه این بحث وجود دارد در خصوص تشخیص آیات محکم و متشابه قرآن و هر فقهی مطابق تمایلات عملی طبقه‌ای که به آن وابسته است آیاتی را محکم و آیات دیگر را متشابه می‌داند، اپورتونیست‌های ما نیز بر حسب تمایلات عملی خود اصولی را از مارکسیسم - لنینیسم عام می‌شمارند و اصول دیگری را خاص و مخصوصاً در مورد مطالبی که در «چه باید کرد؟» آمده هر مطلبی را به یک اصل عام غیر قابل تردید تبدیل می‌کنند و آنگاه است که می‌توانند به راحتی به جنگ تئوری مبارزه مسلحانه بیایند که قصد دارد با توجه به واقعیات

ایران را مورد بررسی قرار دهیم و نادرستی مشی چریکی و نظریه مبتنی برانجام مبارزه مسلحانه به اتکاء یک موتورکوچک که از روشنفکران انقلابی بدون توده‌های زحمتکش، بدون رهبری پرولتاریا و سازمان آن و بدون تئوری انقلابی راهنما را نشان دهیم» (تکیه روی کلمات از ماست - ص ۴۲).

به این ترتیب نه حملات حزب توده و نه حملات این اپورتونیست‌ها، هیچ‌یک نتوانست خطری جدی برای تئوری مبارزه مسلحانه باشد. ولی نحوه انتشار آثار رفیق جزنی در درون جنبش مسلحانه و برخورد لیبرالیستی هواداران تئوری مبارزه مسلحانه در درون این جنبش با خط مشیی که از طرف رفیق جزنی عنوان می‌شد و دید او از ساخت طبقاتی جامعه و تحولات تاریخی آن و مسائل تاکتیکی و استراتژیک مبارزه، برای تئوری مبارزه مسلحانه وضع بغرنجی را پیش آورد که سرانجام به بن‌بست تئوریک کشید که وقتی با اپورتونیسم عملی مرکزیت جدید سازمان درآمیخت، سازمان چریکهای فدائی خلق ایران را دچار بحرانی عمیق کرد^{۳۱} که هم اکنون دست به گریبان آن است. از این رو وظیفه چریکهای فدائی خلق است که از طریق مبارزه همه جانبه ایدئولوژیک با اپورتونیسم در تمام سطوح و دفاع از تئوری مبارزه مسلحانه در مقابل حملات اپورتونیست‌ها و انطباق تئوری بر شرایط کنونی و مخصوصاً و مهم‌تر از همه با طرح برنامه عملی، بار دیگر برای جنبش کمونیستی و به طور کلی برای جنبش خلق راه گشائی کنند. وضع رفیق جزنی با وضع این گونه منتقدین از تئوری مبارزه مسلحانه کاملاً متفاوت بود. رفیق جزنی

موجود و با اتکاء به روش مارکسیستی - لنینیستی مشکلات عملی و مشخص انقلاب ما را حل کند ولی آیا عام‌ترین اصلی که در تعلیمات لنین پیرامون خط مشی مبارزه آمده این نیست که لنین می‌گوید: «... مارکسیسم بدون قید و شرط معتقد به یک برخورد تاریخی به اشکال مبارزه است، بدون در نظر گرفتن موقعیت مشخص تاریخی هر گونه بحثی در این باره به معنای عدم درک الفبای ماتریالیسم دیالکتیک است. در مراحل گوناگون تحول اقتصادی و در رابطه با شرایط مختلف سیاسی، فرهنگ ملی، شرایط زندگی و غیره اشکالی از مبارزه ارجحیت یافته، عمده می‌شوند و طبق آن سایر اشکال مبارزه نیز که در درجه دوم و درجات پایین‌تر اهمیت قرار دارند تغییر می‌یابند هر کوششی در رد یا تأیید شکلی از مبارزه بدون توجه عمیق به موقعیت مشخص و مرحله مشخص جنبش به معنای رها کردن چارچوب مارکسیسم است.» (صفحه ۷ - جنگ پارتیزانی).

و آیا همین عام‌ترین اصل در مورد خط مشی مبارزاتی نشان می‌دهد که صرفاً «در پرتو احکام اصولی و خطوط عام» نمی‌توان «نظرات موجود در گروه‌های انقلابی ایران» را نقادی کرد.

کسی که خود راه مبارزه را نمی‌داند و به طریق اولی در راه مبارزه گام نمی‌زند چه حقی دارد درباره صحت و سقم پویندگان راه مبارزه سخن بگوید. ما در اینجا این نقل قول نسبتاً طولانی را به این دلیل آوردیم که طبیعت انتقاد اپورتونیست‌ها را از تئوری مبارزه مسلحانه به خوبی آشکار می‌ساخت، ولی شاید از این پس دیگر با آن برخورد نکنیم زیرا خود اعتراف می‌کنند که راهی برای مبارزه ارائه نمی‌کنند و ما را با اینگونه افراد کاری نیست. آنها می‌توانند چون پروسورها و آکادمیسین‌های روس هر چه می‌خواهند در کلاسیکهای مارکسیسم تحقیق کنند و هر یک از جملات این آثار را که خواستند از دیگری با اهمیت‌تر و عام‌تر جلوه دهند. تنها کاری که برای ما باقی می‌ماند افشای اینهاست که خود را مبارز هم جا می‌زنند.

^{۳۱} اپورتونیست‌ها از این که ما از «بن بست» و «بحران» در تئوری و عمل سازمان چریکهای فدائی خلق ایران سخن می‌گوئیم بیجهت خوشحالی نکنند. این «بن بست» و این «بحران» نه دلیل صحت ادعاهای آنها، بلکه نتیجه نفوذ اپورتونیسم در داخل سازمان چریکهای فدائی خلق ایران است. این «بن بست» و این «بحران» نه به علت تطبیق دقیق عمل با تئوری مبارزه مسلحانه، بلکه به علت عدول از آن بوجود آمده و با بازگشت به آن مرتفع خواهد شد. البته اپورتونیست‌ها می‌توانند به خود ببالند که آنها نه از لحاظ تئوریک و نه از لحاظ عملی دچار «بن بست» یا «بحران» نشده‌اند و امروز هم می‌توانند به راحتی آن سخنانی را بگویند که نه سال پیش می‌گفتند و همان روش را در پیش بگیرند که ۹ سال قبل در پیش گرفته بودند. بلی اپورتونیست‌ها بسیار خوشبختند، در گورستان تا کنون شنیده نشده که صوتی از طرف مُردگان صورت گرفته باشد.

دارای یک سابقه مبارزاتی مثبت بود و شور مبارزاتی او برای هیچ کس قابل انکار نبود. پیش از اسارت جزو اولین کسانی بود که در صدد تدارک مبارزه مسلحانه برآمد. پس از آن که این مبارزه سرانجام در سال ۴۹ آغاز شد با شور و اشتیاق از آن استقبال کرد و با تمام هم خود کوشید تا از زندان به آن کمک رساند. در این دوره بود که او نظرات خود را که البته با تئوری مبارزه مسلحانه اختلافات اصولی داشت به بیرون فرستاد. جنبش مسلحانه نیز از این آثار استقبال کرد و وسایل انتشار آنها را فراهم نمود. رفیق جزنی جان خود را بر سر این امر گذاشت. آری، وضع رفیق جزنی با منتقدین مبارزه مسلحانه تفاوت بسیار داشت. او دیگر آن منتقد بی‌عملی نبود که سال‌ها پیش از میدان مبارزه گریخته باشد و حالا همزمان با شاه مشغول مبارزه تبلیغاتی علیه چریکها باشد. او دیگر آن منتقد بی‌عملی نبود که بدون هیچگونه برنامه تاکتیکی و استراتژیک به انتقاد از مبارزه مسلحانه بپردازد. رفیق جزنی در میدان مبارزه با برنامه تاکتیکی و استراتژیکی خاص خود دست به قلم می‌برد ولی به هر حال تحلیل او از تحولات ایران و از استراتژی و تاکتیک مبارزه مسلحانه با تحلیل تئوری مبارزه مسلحانه از این مسائل تفاوت اصولی داشت و این دو جریان ایدئولوژیک در داخل جنبش مسلحانه می‌بایست به نحوی سالم در مقابل هم قرار می‌گرفتند و مسلماً با یک مبارزه ایدئولوژیک سالم تئوری مبارزه مسلحانه همانطور که در قسمت اول این نوشته گفتیم بیش از پیش غنا می‌یافت. ولی متأسفانه این کار صورت نگرفت. نه رفیق جزنی در آثار خود مستقیماً نظرات خود را در مقابل تئوری مبارزه مسلحانه قرار داد و نه هواداران تئوری مبارزه مسلحانه به مبارزه ایدئولوژیک با نظرات رفیق جزنی برخاستند.

این وضع که با وجود شرایط اختناق روز به روز بر وخامتش افزوده می‌شد، وقتی با این واقعیت در آمیخت که پس از سال ۵۵ هم رفیق جزنی و سایر رفقاییش به شهادت رسیده بودند و هم کادرهای باسابقه و مجرب هوادار تئوری مبارزه مسلحانه به شهادت رسیدند، «بن بست» «بحران کنونی» بوجود آمد و در حال حاضر از لحاظ ایدئولوژیک این وظیفه را در مقابل چریکهای فدائی خلق قرار داد که با یک مبارزه ایدئولوژیک سعی کنند بار دیگر برای جنبش راهگشایی نمایند و مسلماً اگر آنها به این کار قادر نباشند، هیچ نیروی دیگری در جنبش کمونیستی فعلی ما قادر به انجام آن نیست.

اپورتونیسیم با سوء استفاده از نظرات رفیق جزنی سعی کرد خون تازه‌ای وارد رگهای خود کند و از موضعی قوی‌تر به تئوری مبارزه مسلحانه بتازد. دسته‌ای از اپورتونیست‌ها که خود را هوادار سخت نظرات رفیق جزنی می‌دانند تنها اضافه می‌کنند که رفیق جزنی گویا فقط یک اشتباه داشته است و آن هم این که نقش محوری تاکتیک مسلحانه را در سراسر پروسه مبارزه ضدامپریالیستی می‌پذیرفته، در حالی که تاکتیک، طبیعتی موقتی دارد و مثلاً در شرایط کنونی دیگر تاکتیک مسلحانه نمی‌تواند محور باشد.^{۳۲} اینها با همین قدر انتقاد از نظر رفیق جزنی قادرند تا آن را به پوششی برای اپورتونیسیم خود تبدیل کنند. امروز

^{۳۲} البته کسانی هستند که انتقاداتی بیش از این به نظرات رفیق جزنی دارند، ولی باز هم خود را پشت او پنهان می‌کنند و برای ارباب مخالفین اینجا و آنجا از او نقل قول می‌کنند. از این جمله‌اند نویسنده یا نویسندگان جزوه «پاسخ به مصاحبه رفیق اشرف دهقانی» که [نه] نقش محوری تاکتیک مسلحانه را در سراسر پروسه قبول دارند و نه عقاید رفیق جزنی که در مورد مبارزه با دیکتاتوری شاه به عنوان یک مرحله استراتژیک، نه درک او را از پیشاهنگ و نه تشریح او را از وضعیت انقلابی و شرایط انقلاب. چنین کسانی از قول سازمانی چیز می‌نویسند که به قول خودشان از آذر سال ۵۶ به بعد نظرات رفیق جزنی را به عنوان تئوری راهنمای عمل خویش برگزیده است و آزرده می‌شوند از رفیق اشرف که آنها را به بی‌پرنسیپی متهم می‌کند.

ما در جنبش با افراد زیادی روبرو می‌شویم که خود را هوادار نظرات رفیق جزنی می‌دانند،^{۳۳} ولی در میان این هواداران که رفیق جزنی را به طور در بست می‌پذیرند کسی را نمی‌بینیم که قاطعانه از مواضع مبارزه مسلحانه در مقابل خیل عظیم اپورتونیست‌ها دفاع کند. در نتیجه به اپورتونیست‌ها که به این دلیل رفیق جزنی را پوشش خود قرار داده‌اند که بتوانند در سخنرانی و نوشته‌های خود با ذکر این جملات که «نظرات رفیق مسعود را رفیق بیژن رد کرده است» گریبان خود را از عواقب نظری و عملی برخورد جدی با تئوری مبارزه مسلحانه رها سازند، کمک شایانی می‌کنند و عملاً در جبهه آنها قرار می‌گیرند. به هر حال وضع چنین است و اپورتونیسم که از سال‌ها پیش مشغول تجمع قوا و منتظر فرصت بود با تمام قوا به میدان آمده و از هر سو به مبارزات مسلحانه‌ای که چه از طرف کمونیست‌ها و چه از طرف سایر نیروهای خلق در نه سال گذشته صورت گرفت می‌تازد. مبارزه‌ای که آن چنان ضرباتی بر پیکر رژیم پهلوی، این محبوب‌ترین سگ زنجیری امپریالیسم، وارد کرد که این رژیم که در سال پنجاه همه برایش عمری طولانی پیش بینی می‌کردند و خود با امیدواری جشن دوهزار و پانصد ساله شاهنشاهی را ترتیب داد و در آستانه آن پنج تن از مبارزین مسلح گروه آرمان خلق را به تیر اعدام بست، در سال ۵۷ دچار چنان بحرانی شد که دیگر با هیچ وسیله‌ای نجات آن برای امپریالیسم میسر نگردید.^{۳۴}

حملات اپورتونیست‌ها به مبارزه مسلحانه در حال حاضر بزرگ‌ترین خطری است که جنبش کمونیستی

^{۳۳} این مقاله قبل از ۲۸ مرداد ۵۸ نوشته شده است.

^{۳۴} شاه با تیرباران رفقای کبیر و قهرمان ما (هوشنگ تره گل، همایون کتیرایی، بهرام طاهر زاده، ناصر کریمی و ناصر مدنی) در آستانه جشن‌های دوهزار و پانصد ساله شاهنشاهی در عمل نشان داد که چه زود فهمیده است که گور رژیم شاهنشاهی را همین مبارزین مسلح پیشاهنگ می‌کنند و امروز اپورتونیست‌ها در «سازمان پیکار» درباره این مبارزه مسلحانه که بدون آن مسلماً رژیم شاه بحران اقتصادی سال‌های ۵۵ به بعد را شاید حتی سهلتر از بحران اقتصادی سال‌های ۴۲-۳۹ از سر می‌گذرانند، به این صورت به ریشخند می‌گیرند: «اگر در طی ۷-۸ سال حاکمیت مشی چریکی این مشی نتوانست نقشی در تشکل، بسیج و تجهیز توده‌ها ایفا نماید، برعکس شدت یافتن تضادهای زیربنایی جامعه، تعادل و ثبات نظام ضدخلقی و گندیده سرمایه‌داری وابسته را به هم ریخته و بحران و بن بست ناشی از آن موج مبارزات خودبخودی را به سمت نابودی نظام حاکم به جریان انداخت» (ص ۵۱ جزوه مختصری از وضعیت سیاسی جامعه جنبش خلق و تاکتیک کمونیست‌ها - سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر). برای این که متوجه باشیم که در این مورد نیز «سازمان پیکار» سخنی سوای اپورتونیست‌های «کمیته مرکزی» نمی‌گوید به این جمله از اعلامیه مواضع ایدئولوژیک انشعاب توجه کنید: «رشد تناقضات طبقاتی گسترش مبارزات اعتصابی طبقه کارگر در بهار سال ۵۵، نازایی تئوریک و ناتوانی عملی این جریان را به رفقای که شخصاً در جریان این اعتصابات قرار داشتند آشکارتر ساخت.» (اعلامیه مواضع ایدئولوژیک انشعاب).

لنین جنبش‌های خودبخودی سال‌های ۹۰ قرن گذشته را نسبت به جنبش‌های خودبخودی قبل از آن در سال‌های ۵۰ «آگاهانه» می‌داند و با این اظهار نظر خود تمام مبارزاتی که در این میان توسط روشنفکران روس صورت گرفته، در اعتلای محتوای این مبارزات خودبخودی به حساب می‌آورد ولی اپورتونیست‌های ما با استناد به وسیع‌ترین و عمیق‌ترین و شاید آگاهانه‌ترین مبارزات خودبخودی بعد از جنگ جهانی دوم در کشوری، نفی تأثیر مبارزات قبلی را نتیجه می‌گیرند. این‌ها تحلیل اوضاع را به این صورت از لنین می‌آموزند! آیا این توده‌هایی که نهضت خودبخودی آنها را به خیابان‌ها کشاند از همان آغاز تصویر مبارزین مسلح نه سال گذشته را در دست نداشتند؟ آیا به شیوه آنها جانبازی می‌کردند و مبلغینی که آنها را بسیج می‌کردند در تمام سخنان خود از آن مبارزات یاد نمی‌کردند و هدف‌ها و جانبازیهای آنها را تشریح نمی‌نمودند؟ آیا شاه همیشه نمی‌گفت که بزرگ‌ترین خطر برای او مبارزین مسلح اند و آیا تا همینجا که اسرار پشت پرده فاش شده نشان نمی‌دهند که بزرگ‌ترین گرفتاری رژیم شاه سرکوب مبارزه مسلحانه بود و منشأ بسیاری از بحران‌های دستگاه دولتی وجود همین مبارزه بوده است؟ اپورتونیست‌ها آیا با اثبات این که مبارزه مسلحانه هیچ نقشی در کیفیت جنبش‌های خودبخودی کنونی نداشته‌اند، آیا با

ما را تهدید می‌کند. این حملات از یک سو متوجه نفی گذشته و حتی زیانبار خواندن آن است و از سوی دیگر (و این خطر بزرگ‌تر است) سعی دارد جنبش کمونیستی را به راه‌های مسالمت آمیز و رفرمیستی بکشاند و آن را از مبارزات قهرآمیز خلق جدا کند و به امپریالیسم فرصت دهد تا بار دیگر پس از فائق آمدن بر بحران‌هایی که فعلاً حاکمیت او را در کشور ما متزلزل کرده به راحتی این جنبش را سرکوب کند و باز سکوتی سنگین و طولانی را به خلق ما تحمیل نماید.

ما در قسمت قبل دیدیم که چگونه حزب توده، مبارزه مسلحانه را «خطرناک» و در نهایت امر زیانبار دانست. اکنون ببینیم که سرکرده اپورتونیست‌های کنونی یعنی «سازمان پیکار» که به ما اطمینان می‌دهد حسابش با حساب اپورتونیست‌های حزب توده جداست، چه می‌گوید: «... باید میان این انتقادات (انتقادات «سازمان پیکار» به «مشی چریکی») و آن انتقادات و حملاتی که از مواضع ناسالم اپورتونیستی - اکونومیستی و به خصوص رویزیونیستی صورت می‌گیرد مرزبندی نمود و خط فاصل روشنی میان آنها کشید» (از جزوه «نقدی بر پیش به سوی مبارزه ایدئولوژیک ضامن وحدت جنبش کمونیستی» از انتشارات «پیکار» در فروردین ۵۸). در مورد زیان مبارزه مسلحانه می‌گوید: «... مشی سیاسی استراتژیک «مبارزه مسلحانه پیش‌تاز» نه به دلیل وجود یا عدم وجود شرایط عینی انقلاب، بلکه به دلیل ماهیت اساساً سکتاریستی و جدایی طلبانه‌اش از مبارزه و حرکت توده‌ها، به دلیل تحمیل اراده روشنفکران انقلابی جدا از توده بر مبارزه طبقاتی توده‌ها و به دلیل تحمیل اراده و وارونه نمودن نقش توده‌ها و روشنفکران انقلابی در انقلاب، به دلیل مخدوش ساختن مضامین کار سوسیال دموکراتیک و فعالیت تربیتی و آگاهانه در بین طبقه و توده‌ها به دلیل جان‌نشین ساختن سازمان روشنفکران جدا از توده به جای سازمان پرولتری، به دلیل نفی نقش پرولتاریا در انقلاب دموکراتیک و نادیده گرفتن ضرورت هژمونی اش در این انقلاب و... به این دلایل است که این مشی انحرافی و غیر پرولتری است.»^{۳۵} (از اطلاعیه «بخش مارکسیستی - لنینیستی سازمان مجاهدین خلق ایران» در ۱۳۵۷ ص ۸)

این است نیهیلیسمی که با نام مارکسیسم به اپورتونیست‌ها امکان می‌دهد حاصل یک دوره کامل از مبارزات بهترین عناصر روشنفکری خلق را در آن شیوه مبارزه‌ای که پس از ۱۷ سال، بن بست مبارزه را درهم شکست یک باره نفی کنند و آن را برای پیشبرد مسیر انقلاب حتی زیان بار و «انحرافی» بدانند.

حکام کنونی که می‌خواهند نقش هر نیرویی جز خود را نفی کنند، عملاً همکاری نمی‌کنند؟ اپورتونیست‌ها اگر واقعاً خود را کمونیست می‌دانند چرا نقشی را که کمونیست‌ها در مبارزه با رژیم شاه داشتند به خوبی نمی‌شناسند و برای مردم توضیح نمی‌دهند، نفی کلی این نقش به نفع چه کسی است؟ جز حاکمیت موجود؟^{۳۵} مراقب باشید که مبدا این اپورتونیست‌ها انتقادی بیش از اسلافشان در «کمیته مرکزی» کرده باشند. در این عبارات نیز جستجو کنید ببینید چیز تازه‌ای می‌یابید؟ «این مشی در مقابل قوانین مبارزه طبقاتی قرار گرفته و نقش روشنفکران و نقش توده‌ها را در جریان مبارزه طبقاتی و انقلاب مخدوش و وارونه می‌نماید. از پروسه عینی تکامل دیالکتیکی مبارزه طبقاتی جهیده و می‌خواهد تمایلات خاصی را بر روند عینی مبارزه اجتماعی تحمیل نماید. این مشی هرچند در پوشش مارکسیستی و از جانب این یا آن نیروی مارکسیست - لنینیست مورد توجه قرار گرفته باشد، از آنجا که به توده‌ها و مبارزات آنها بهایی نمی‌دهد و سعی در تحمیل مبارزه عده‌ای روشنفکر جدا از توده بر مبارزه طبقاتی توده‌ها دارد، از آنجا که عملاً به رد و نفی کار سیاسی و توده‌ای در میان پرولتاریا و عدم ارتقاء تشکل و هدایت مبارزه آنان می‌انجامد و با جان‌نشین ساختن سازمان روشنفکری جدا از توده به جای سازمان و حزب پرولتری، پرولتاریا را از داشتن حزب سیاسی مستقل خود محروم کرده و هژمونی این طبقه را در انقلاب دموکراتیک تأمین نمی‌نماید یک مشی انحرافی و غیرپرولتری است.» (همانجا - صفحات ۱۱ و ۱۲).

آیا می‌توان بین «این انتقادات» و «آن انتقادات» که «از مواضع ناسالم اپورتونیستی - اکونومیستی و بخصوص رویزیونیستی» صورت می‌گیرد «مرزبندی» نمود و «خط فاصل روشنی کشید»؟ ما دیدیم که «کمیتۀ مرکزی» درست عین همین انتقادات را به «مشی چریکی» وارد کرد و «سازمان پیکار» در نوشته بالا قبول دارد که این گونه انتقادات از «مواضع ناسالم اپورتونیستی - اکونومیستی و به خصوص رویزیونیستی صورت گرفته»، پس چرا توقع دارد وقتی همان سخنان را خود او تکرار می‌کند، ما بین آنها و این سخنان «مرزبندی» کنیم و «خط فاصل روشنی» بین آنها بکشیم. معیار ما برای این مرزبندی چیست؟ آیا انتقادات حتی از نظر جمله بندی شبیه یکدیگر نیستند؟ و اگر در عمل روزمره هم هر دو در یک مسیر حرکت می‌کنند، پس به چه دلیل بین آنها «مرزبندی» کنیم. این است نحوه برخورد اپورتونیست‌ها با یک دوره از مبارزات پیشقراولان خلق ما.

اما اگر خطر اینها به انتقاد از گذشته پایان می‌یافت، چندان مسئله‌ای نبود. خطراین اپورتونیست‌ها مخصوصاً در آنجاست که نهضت خلق ما را که در معرض شدیدترین ضربات نظامی امپریالیسم قرار دارد به خواب خرگوشی مبارزات صنفی و محدود سیاسی فرو می‌برد تا زمانی که امپریالیسم برای وارد آوردن ضربه نهایی به آن آمادگی کامل پیدا کند و آنگاه اپورتونیست‌ها که موقتاً معرکه‌گردانی میدان مبارزه را به عهده دارند باز از صحنه مبارزه غیب‌شان می‌زند و نیستند که کفاره گناهان خود را پس دهند و این خلق ماست که باید تمام نتایج فاجعه‌بار آن را برای مدتی طولانی تحمل نماید. در سال ۴۹ حزب توده پس از انتقاد از مبارزه مسلحانه، شیوه صحیح مبارزه را به همان صورتی فرمول بندی می‌کند که سالها پیش کرده بود و پانزده سال می‌گذشت که راهنمای هیچگونه عملی قرار نگرفته بود و سرکرده اپورتونیست‌های فعلی عیناً همان برنامه را با اندک تغییری در الفاظ چنان عنوان می‌کند که گویی کشف تازه‌ای است و در نهضت بی‌سابقه بوده است. در زیر ابتدا شیوه «صحیح» مبارزه را از نظر حزب توده که سال هاست به صورت ترجیح بند از طرف این حزب تکرار می‌شود و سپس شیوه «صحیح» مبارزه را از نظر «سازمان پیکار» در سال ۵۷ می‌آوریم و مقایسه و «مرزبندی» بین آنها را به عهده خواننده می‌گذاریم.

کیانوری در «پیام به چریکهای فدائی خلق» صفحه ۲۵ در مورد شیوه صحیح مبارزه (البته لازم نیست گفته شود در چه زمانی، این نسخه ایست که ظاهراً در هر شرایطی می‌توان آن را پیچید) می‌گوید: «باید تمام نیروها را بدون دادن تلفات بیهوده و در دو راه اساسی به کار انداخت: یکی در راه افشاء رژیم و بسیج نیروهای انقلابی و به ویژه در آنچه که مربوط به مارکسیست - لنینیست‌ها است در جهت آماده ساختن و متشکل کردن پیشاهنگ طبقه کارگر در حزب انقلابی که عالی‌ترین شکل سازمانی طبقه کارگر است. دیگری در راه جمع آوری و تمرکز خونسردانه و باحوصله و بدون شتاب نیروها برای وارد آوردن چنان ضربه‌هایی به نقاط ضعف دشمن که در تناسب نیروها به سود نیروهای انقلابی تغییر محسوس بوجود آورد و در شرایط مساعد شاه‌رگ دشمن را ببرد و امکان تظاهر وسیع ناخشنودی توده‌های مردم را بوجود آورد.» وی در صفحه ۱۶ همین پیام نیز در همین مورد چنین می‌گوید: «اگر حزب پیشاهنگ طبقه کارگر که باید کمیتی متناسب و کیفیتی کاملاً انقلابی داشته باشد بتواند از همه نیروهای بالفعل و بالقوه انقلاب به بهترین وجهی بهره برداری کند، درست‌ترین شعارها را برای تجهیز مردم و صحیح‌ترین راه‌ها را برای گسترش مبارزه برگزیند از همه شیوه‌های مبارزه و امکانات موجود استفاده نماید و کار وسیع توده‌ای را در

صورت امکان^{۳۶} با آن گونه اعمال قهرانقلابی که بتواند در لحظه مناسب ستاد دشمن را متلاشی سازد، تلفیق کند می‌تواند حتی با نیروی کم و محدودی در پیشاپیش جنبش خلق قرار گیرد و آن را به سوی پیروزی رهبری کند.» (تکیه روی کلمات از ماست).

این برنامه را که شاید از زمان پیدایش حزب توده تا کنون همیشه حاضر و آماده در نهضت ما موجود بوده مقایسه کنید با برنامه «سازمان پیکار». در صفحه ۱۸ اطلاعیه بخش مارکسیستی - لنینیستی سازمان مجاهدین خلق ایران در مهر ماه ۵۷ آمده است: «سازمان ما اصلی‌ترین وظیفه خود و کلیه نیروهای مارکسیست - لنینیست را در شرایط فعلی، مبارزه برای ایجاد حزب طراز نوین و انقلابی طبقه کارگر، حزب کمونیست ایران، می‌داند. امری که در حال حاضر در تحقق این وظیفه - ایجاد حزب کمونیست ایران - اهمیتی مبرم و عمده دارد عبارتست از ایجاد پیوند و ارتباط ارگانیک با طبقه کارگر که این امر تنها از طریق شرکت فعال در مبارزات روزمره طبقه کارگر، هدایت، تشکل و ارتقاء این مبارزات و تبلیغ و ترویج آگاهی سوسیالیستی و دموکراتیک در میان طبقه میسر است.» سپس در همین بیانیه و در همین زمینه در صفحه ۱۹ می‌افزاید: «سازمان ما بر این اعتقاد است که مضمون اصلی فعالیت مارکسیست - لنینیست‌ها در میان طبقه کارگر، تبلیغ و ترویج حول جنبش دموکراتیک و ضد امپریالیستی خلق‌های ایران و اهمیت و وظیفه نقش طبقه کارگر در آن، کوشش برای جلب هر چه بیشتر طبقه کارگر به شرکت در این جنبش در عین پیشبرد و ارتقاء مبارزات سوسیالیستی‌اش، تحقق شرکت متشکل، مستقل، سیاسی و انقلابی^{۳۷} طبقه‌ی کارگر در جنبش دموکراتیک و قرار گرفتن در رأس آن تشکیل داده و آن را به عنوان مبرم‌ترین و فوری‌ترین گام تدارک عملی قیام و مبارزه مسلحانه توده‌ای میدانند» (تکیه روی کلمات از ماست).

تا جایی که به وظیفه «انقلابی» مارکسیست - لنینیست‌ها مربوط می‌شود تفاوت محسوسی بین این دو برنامه موجود نیست.

به هر حال اپورتونیزم راست همواره در نهضت ما همین یک قدم کوچک و همین «مبرم‌ترین و فوری‌ترین گام» را بین «وظایف کنونی» و «تدارک عملی قیام و مبارزه مسلحانه توده‌ای» حفظ نموده و همواره همین را دستاویز بی‌عملی و خرده کاری خویش قرار داده و اتفاقاً تئوری مبارزه مسلحانه به قصد افشای همین حيله جنگی اپورتونیزم راست برای گریز از مبارزه جنگی و تدوین تئوری راهنمای «تدارک عملی قیام و مبارزه مسلحانه توده‌ای» بوجود آمد.

به هر صورت چریک‌های فدائی خلق اگر بخواهند در این شرایط وظیفه‌ای را که تاریخ بر دوش آنها

^{۳۶} «توده‌ای»، همیشه واقع بین است و بر خلاف اپورتونیست‌های «جوان» می‌داند که بالاخره یک روز باید حساب لاف و گراف بیهوده را پس داد، لذا به عکس آنچه بعداً در نوشته «سازمان پیکار» می‌بینید در این جا نویسنده قلم خود را مهار می‌کند و با قید «در صورت امکان» همه فعالیت‌ها را مشروط می‌نماید و این محکم کاری دوراندیشانه‌ای است. اپورتونیست‌های «پیکار» گویا هنوز «جوان»، (این اصطلاحی است که در مورد بانیان سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران عموماً به کار می‌برند و قصدشان نشان دادن بی‌اطلاعی آنها از مارکسیسم - لنینیسم است) هستند و خودبخود «جویای نام» لذا کسر شأن آنهاست که با این گونه عبارات محافظه کارانه اقدامات وسیع «سیاسی - تشکیلاتی» خود را مقید کنند.

^{۳۷} کلمه «انقلابی» در این دو نقطه و در بسیاری از نوشته‌های «سازمان پیکار» به صورت حشوی زائد تکرار می‌شود. منظور نویسنده در هر مورد روشن نیست ولی احتمالاً این کلمه به درد پُلُمیک‌های بعدی می‌خورد که تمام لنگی‌های کار به آن نسبت داده شود. مثلاً در قطعه قبل در اصطلاح «حزب طراز نوین و انقلابی» کلمه «انقلابی» زائد است ولی شاید روزی به کار آید.

نهاده انجام دهند باید این اپورتونیزم را افشاء کرده ماهیت ضدانقلابی و ضد مارکسیستی - لنینیستی آن را به توده‌ها نشان دهند و با دفاع از تئوری مبارزه مسلحانه به انطباق خلاق مارکسیسم - لنینیسم با شرایط کنونی پرداخته و مخصوصاً با در پیش گرفتن خط مشی انقلابی در عمل اپورتونیست‌ها را از نهضت انقلابی خلق منزوی کنند و مخصوصاً نگذارند که این اپورتونیست‌ها که ماهیتاً با اپورتونیست‌های «کمیتة مرکزی» نه از لحاظ شیوه‌های کار عملی و نه از لحاظ برخورد تئوریک با مسائل جنبش تفاوتی ندارند با جملاتی از این قبیل: «در واقع می‌توان گفت جنبش انقلابی و کمونیستی میهن ما کفاره اپورتونیزم راست و رفرمیسم سازش‌کارانه حزب توده و دیگر جریان‌ات رفرمیسم بورژوایی را با یک جریان ماجراجویانه و چپ که در عین حال عکس العمل شرایط و حاکمیت خونبار دیکتاتوری در این سال‌ها بود پس داد.» (ص ۱۱، جزوة تحلیلی بر تغییر و تحولات درونی سازمان مجاهدین خلق ایران - «سازمان پیکار» فروردین ۵۸) چنان جلوه دهند که گویا به جریانی مستقل تعلق دارند که نه دستش به گناه‌های اپورتونیزم راست آلوده است و نه به شیطنت‌های «ماجراجویانه» چپ دست زده است.

نظری به خصوصیات کار منتقدین کنونی مبارزه مسلحانه

پیش از ورود به سایر مباحث، باز نظری به شیوه کار منتقدین کنونی^{۳۸} تئوری مبارزه مسلحانه بیفکنیم. پاره‌ای از این شیوه‌ها را پیش از این دیده‌ایم ولی یادآوری آنها و اضافه کردن پاره‌ای حواشی در اینجا خالی از فایده نیست.

دیدیم که یکی از خصوصیات منتقدین کنونی مبارزه مسلحانه این است که همگی سخت با «کمیتۀ مرکزی» مخالفند و آن را «اپورتونیست» و به خصوص «رویزیونیست» می‌دانند ولی در عین حال از خوان تئوریک که او گسترده لقمه برمی‌گیرند و در حالی که به ولینعمت خود ناسزا می‌گویند، رد پای را که برجا می‌ماند مخفی می‌کنند. آنها گاه به این میراث تئوریک «کمیتۀ مرکزی» به طور کلی استناد می‌کنند و این بهترین راه و سالم‌ترین شکل استفاده از آن گنجینه تئوریک!! است، بدون این که احتمال لو رفتن رابطه در میان باشد.

مثلاً وقتی سازمان پیکار اعلام می‌کند که: «از آن جا که تا به حال مطالب بسیاری در نقد و بررسی مشی چریکی در سطح جنبش کمونیستی انتشار یافته و بسیاری از نکات محوری و با اهمیت آن مورد انتقاد قرار گرفته است ما دیگر ضرورتی در ورود به همان بحث‌ها نمی‌بینیم.» (ص ۴۱) دقیقاً به همین شیوه عمل می‌کند و به طور ضمنی می‌پذیرد که «نکات محوری و با اهمیت» تئوری مبارزه مسلحانه در جنبش کمونیستی مورد نقد و بررسی قرار گرفته و از سیاق مطلب نیز پیداست که تمام نتایج این نقد و بررسی مورد قبول «سازمان پیکار» است. پس ما حق داریم بین آن مورثان و این وارثین رابطه نسبی نزدیکی ببینیم و این دشنام‌ها را نیز زائیده نوعی اختلافات خانوادگی تلقی کنیم.

^{۳۸} منظور از منتقدین کنونی همان‌هایی هستند که رفیق اشرف در مصاحبه خود با عبارت «این دیرآمدگان» از آنها یاد کرده است. اینها پس از انتقاد «کمیتۀ مرکزی» به انتقاد از تئوری مبارزه مسلحانه برخاسته‌اند و همان طور که در مقدمه این قسمت توضیح دادیم آثار خود را در هر تاریخی که بوجود آورده باشند، اساساً در جریان اوج مبارزات اخیر به بازار داده‌اند.

ولی وضع نویسنده جزوه «تئوری پیشاهنگ» که به سبک فلاسفه افلاطونی چنان سخن می‌گوید که گویی همه عالم چون موم در دست اوست و کلید همه معضلات را در دست خود دارد از این هم جالب‌تر است، او از مُرده ریگ تئوریک «کمیتۀ مرکزی» به نحوی فیلسوفانه استفاده می‌کند. اگر دیگران در چهره طبیبانی جلوه می‌کردند که بر سر بیمار خود، «مشی چریکی» می‌روند تا درد او را تشخیص دهند و مرگِ قریب الوقوعش را به همفکران خود بشارت دهند، نویسنده فاضل جزوه «پیشاهنگ» چون پزشکی که بر سر جسد آمده تا ثابت کند مرگ در اثر عوارض طبیعی صورت گرفته است با تئوری مبارزه مسلحانه برخورد می‌کنند و از تجربه «کمیتۀ مرکزی» در این زمینه استفاده می‌نمایند، وی که از «دیرآمدگان» مورد نظر رفیق اشرف هم دیرتر وارد صحنه شده حق دارد که هنگام تقسیم حلوای این تئوری از راه برسد و با شادمانی اعلام کند: «ردّ مشی چریکی شاید دیگر در کشور ما ارزش تئوریک نداشته باشد.»^{۳۹} (ص ۳ جزوه فوق‌الاشاره از سلسله بحث‌های راه کارگر - ۱). وی همه را کنار می‌زند تا خودش «چارچوب کلی آن را درهم بشکند و بنیاد استدلال‌های آن را مورد چون و چرا قرار دهد.» (ص ۲ همانجا) زیرا «کسانی که این تئوری را کنار گذاشته‌اند هنوز درکی روشن از تئوری پیشاهنگ مارکس و لنین ندارند.» (همانجا ص ۱) و او به میدان می‌آید تا ظاهراً نگذارد «طرفداران اصلی این تئوری» که «هر چند گویا در حقانیت آن به تردید افتاده‌اند» چیزی «از این تئوری» را «نجات دهند» (همانجا ص ۱).

و همه این کارها در حق تئوری صورت می‌گیرد که به قول خود نویسنده «ردّ» آن دیگر «ارزش تئوریک» ندارد یعنی پیش از این به هر حال رد شده یا توسط «کمیتۀ مرکزی» یا در عمل. ولی معلوم نیست که چرا این نویسنده فاضل که دانش بیکرانسان از تک تک جملات فاضلانه این جزوه هویداست قلمرو دیگری را که لاقلاً «ارزش تئوریک» داشته باشد برای تبّعات عالمانه خود انتخاب نمی‌کند و با همه فضل و دانش بیکران خود در سراسر این جزوه به چوب زدن مُرده مشغول می‌شوند و تئوری مردود را البته به شکلی محدود و فقط در زمینه برداشت این تئوری از پیشاهنگ^{۴۰} دوباره رد می‌کنند. البته وقتی موضوع کار این فاضل به این صورتِ ردّ امرِ مردود انتخاب شد دیگر نباید منتظر باشیم که سخن تازه‌ای

^{۳۹} اگر ردّ این مشی دیگر ارزش تئوریک ندارد گویا برای ثبت زمان ورود اپورتونیست‌های گوناگون، و در عین حال هم‌رنگ، به میدان مبارزات اخیر مردم ایران در تاریخ ارزش دارد زیرا همه این اپورتونیست‌ها و از جمله نویسنده جزوه «تئوری پیشاهنگ» با نقدی از همین تئوری وارد صحنه می‌شوند. تئوری مبارزه مسلحانه برای این پهلوانان حکم رخت کن را پیدا کرده، ولی ایشان فاضلتر از آنند که با این گونه عبارات از کار وی یاد شود. وی قادر است جملاتی بگوید که عمق معنای آن را درمی‌یابد: «نسل جدید چپ همیشه با بینش خاص به این مسائل اندیشیده، چرا که این مسائل در کنار هم برای این نسل مطرح شده بودند و این نسل در واقع به نوعی خاص به این مسائل شرطی شده بود» (همانجا ص ۱۰). به هر حال گویا این جمله را باید نزد روانپزشک بُرده و کاش هنگامی که ما این کار را می‌کنیم نویسنده جزوه نیز همراهان باشد تا در مورد بیماری او نیز با روانپزشک مشورتی کنیم. به نظر ما نویسنده «تئوری پیشاهنگ» از این بیماری روانی رنج می‌برد که خود را علامه دهر می‌داند و حال آن که در واقع چنین نیست.

^{۴۰} شاید این «محدود» کردن کار در واقع نه از آن لحاظ باشد که به هر حال نویسنده «پیشاهنگ» این قسمت از تئوری را واجد «ارزش» دوباره رد کردن دیده، بلکه ما احتمال می‌دهیم که تقسیم کاری در بین است. اگر چنین است، شگرد بسیار خوبی است. در هر جزوه یک قسمت از تئوری مبارزه مسلحانه را رد می‌کنیم. این پوشش خوبی است بر همان شگردی که اپورتونیست‌های دیگر با وضوح آن را انجام می‌دهند. یعنی مثله کردن تئوری مبارزه مسلحانه و بعد رد کردن قسمت‌های جداگانه آن بدون ارتباط با سایر قسمت‌ها.

از وی بشنویم. او با تمام فضل و کمال خود، در بهترین حالت، ناگزیر است همان سخنانی را تکرار کند که پیش از وی و با ادعای کمتر از وی و با جملاتی روشن‌تر از وی «حزب کمونیست کارگران و دهقانان ایران» در جزوه گواریسیم و کاستریسم بیان کرده‌اند.

خصوصیات دیگر منتقدین کنونی تئوری مبارزه مسلحانه آنست که هنگام انتقاد از این تئوری به همان صورتی عمل می‌کنند که مائو آن را یکی از خصوصیات تظاهر لیبرالیسم می‌دانست و آن اینست که این منتقدین که در مورد تئوری مبارزه مسلحانه ظاهراً سختگیر و غیرقابل گذشت می‌نمایند در مورد خودشان سخت سهل‌انگار و مسامحه‌کار می‌شوند.

ما در مقدمه همین قسمت دیدیم که چگونه نویسندگان «مسائل انقلاب و سوسیالیسم» در حالی که خود بهیچوجه نمی‌دانست شیوه صحیح مبارزه چیست، با دقت و موشکافی تمام با تکیه به «خطوط و اصول عام» از تئوری مبارزه مسلحانه انتقاد می‌کرد. تظاهر این اخلاق را در نزد اپورتونیست‌های دیگر نیز می‌توان یافت. در جای دیگر نشان دادیم که چگونه «سازمان پیکار» و گروه دنباله رو او یعنی گروه «حیدر عمو اوغلی» با آن که اذعان داشتند به موقع و در حد امکانات خود نیز در قیام شرکت نکرده‌اند، ولی اینها هنوز هنگام اشاره به خود از عبارت «ما کمونیست‌ها» با وجدانی راحت استفاده می‌کنند و این که در هنگامی که دست بردن به سلاح از نظر موازین اصول «مارکسیسم - لنینیسم معتقد به مشی توده‌ای» لازم بوده و باز هم آنها دست به آن نبرده‌اند بهیچوجه این تصور را برای آنها پیش نمی‌آورد که شاید آنها «کمونیست» و «روشنفکر پرولتاریا» نباشند. ولی هنگامی که می‌بینند مطابق اصول «مارکسیسم - لنینیسم معتقد به مشی توده‌ای» چریک‌های فدائی خلق پیش از وقت دست به سلاح برده‌اند در اطلاق عنوان «خرده‌بورژوازی رادیکال» به آنها (البته به اقتباس از «کمیته مرکزی») تردید نمی‌کنند. همین وضع برای نویسندگان ناشناس جزوه «برنامه پیشاهنگان پرولتاریا و چگونگی خرده‌بورژوازی کردن مارکسیسم توسط آنان» پیش آمده است.

ولی در این مورد نیز باز «کمیته مرکزی» گوی سبقت را از همه می‌رباید. نویسندگان توده‌ای^{۴۱} بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک انشعاب گروه منشعب از چریک‌های فدائی خلق، نمونه بسیار جالبی از این لیبرالیسم را نشان می‌دهند.

در این بیانیه هنگام انتقاد از این که مبارزه مسلحانه قادر نیست رهبری جنبش توده‌ها را بدست بگیرد از جمله آمده است: «تعرض جدید رژیم برای تخریب خانه‌های توده‌های زحمتکش در خارج از محدوده پس از عقب نشینی سراسیمه‌اش، بار دیگر نشان داد که تا چه حد پیشاهنگان از جنبش توده‌های مردم عقب مانده و از رهبری آن غافلند این است ثمره ۶ سال ترور فردی و بیش از ۱۰۰ انقلابی شهید و هزاران مبارز اسیر» (زیرنویس ص ۳۷). این انتقاد به مبارزه مسلحانه از زبان یک «توده‌ای» و یا لاقط هوادار حزب توده چقدر عجیب است. اگر از عمر وی فقط ۶ سال می‌گذرد و این مبارزه هنوز نتوانسته آن چنان تشکیلاتی بوجود آورد که حتی بتواند مبارزات افراد متعلق به قشرها و طبقات گوناگون ساکن

^{۴۱} از تمام قرائن پیداست که این اعلامیه دست پخت «کمیته مرکزی» است، ولی حتی اگر کار خود منشعبین هم باشد چون اینها پس از انشعاب به حزب توده پیوسته‌اند «توده‌ای» محسوب شده، نظراتشان منعکس کننده مواضع حزب توده و طرز برخورد آن با مسائل می‌باشد.

خارج از محدوده را در مقابل شهرداری متشکل و رهبری کند، از عمر حزب توده این تنها «حزب طراز نوین طبقه کارگر» که ۳۶ سال می‌گذرد! تظاهر به بارزترین شکل لیبرالیسم را می‌بینید! البته ما در اینجا به این کاری نداریم که اصولاً چنین انتقادی بی‌اساس است و حتی یک پیشاهنگ سراسری و کاملاً متشکل در شرایط کاملاً دموکراتیک در مورد این که جنبش‌های موضعی و صرفاً اقتصادی که معمولاً افراد ناهمگون طبقات مختلف در آن شرکت می‌کنند، همیشه نمی‌تواند کار چندانی انجام دهد. البته حضور در محل و دادن رهنمودها، سعی در تشریح علل سیاسی و اقتصادی امر، اینها کارهایی است که می‌توان کرد و گویا چریکها نیز «در حد امکانات» این کار را کرده‌اند ولی نمی‌توان توقع داشت که این گونه مسائل بلافاصله توسط پیشاهنگ به یک جنبش عمومی تبدیل شود.

مهمترین خصوصیات منتقدین کنونی تئوری مبارزه مسلحانه آن است که این منتقدین پیش از این که تئوری مبارزه مسلحانه را رد کنند، شکل تحریف شده‌ای از آن را به خواننده یا شنونده خود ارائه می‌کنند و به او اطمینان می‌دهند که تئوری مبارزه مسلحانه دقیقاً همین است که ما گفتیم. آنگاه به رد این تئوری خود ساخته می‌پردازند و دیگر بعید نیست که در بحثی که خود برمی‌انگیزند پیروز شوند. ما در فصول بعدی این جزوه، شاهد انواع این تحریفات خواهیم بود. ولی در اینجا به یک نمونه آن که از قضا توسط سرکرده اپورتونیست‌های کنونی یعنی سازمان پیکار صورت گرفته اشاره می‌کنیم. این سازمان که چنانکه قبلاً دیدیم به تئوری مبارزه مسلحانه نام «مشی چریکی» می‌دهد، اساساً تلقی خود را از این مشی به این صورت بازگو می‌کند: «به طور خلاصه و محوری ما مشی چریکی را به آن مشی‌ئی می‌گوئیم که مبارزه را خارج از مدار مبارزه طبقاتی موجود در جامعه دنبال کرده و به طور مشخص تلاش در جهت دنبال کردن و تحمیل شکل خاصی از مبارزه (مبارزه مسلحانه پیشتاز) به مبارزه توده‌ای موجود در جامعه دارد.» (ص ۱۰-۱۱ اطلاعیه بخش مارکسیستی - لنینیستی سازمان مجاهدین خلق ایران، مهر ماه ۱۳۵۷).

در این تعریف همه عناصر رد این مشی هم نهفته است. چگونه در جامعه طبقاتی ممکن است مبارزه‌ای «خارج از مدار مبارزه طبقاتی» صورت گیرد؟! این چریکها چگونه موجوداتی هستند که توانستند به چنین مبارزه‌ای دست بزنند. پس اگر چنین بود چرا دیگر به مارکسیسم - لنینیسم و پرولتاریا می‌چسبند؟ خواننده‌ای که تعریف «مشی چریکی» را از زبان اینها می‌شنود، حق دارد در مورد عقل سلیم چریکها دچار تردید شود^{۴۲} و اتفاقاً یکی از خصوصیات منتقدین کنونی تئوری مبارزه مسلحانه این است که پس از آن که با این گونه تحریف‌ها از این مبارزه، خواننده یا شنونده خود را در مورد سلامت عقل چریکها دچار تردید کردند برای تقویت این تردید مطالبی در مورد جوانی و خامی آنها مطرح می‌کنند. هم «سازمان پیکار» به این کار دست زد و هم «کمیته مرکزی» از همان آغاز چنین کرده است و مثل آن که خواسته باشد بار دیگر بر اپورتونیست‌های «سازمان پیکار» در این مورد پیشدستی کند در همان اعلامیه مواضع ایدئولوژیک انشعاب، بار دیگر این امر را مورد تأکید قرار داده است و در صفحه ۳ اعلامیه مزبور به صراحت گفته: «دریغا که ارائه دهندگان این مبارزه جوانانی ناآگاه بودند».

^{۴۲} همان طور که خواننده حتی نسبتاً آگاه که لااقل الفبای مارکسیسم - لنینیسم را آموخته است حق دارد که به عقل سلیم «رفقای پیکار» شک کند. او می‌داند که هیچ جریان اجتماعی نیست که دارای انگ طبقاتی نباشد حتی اگر خود ادعا کند که در «خارج از مدار مبارزه طبقاتی» فعالیت می‌کند.

خصوصیت دیگر منتقدین تئوری مبارزه مسلحانه آنست که ضمن آن که برای عوامفریبی از جانبازی و قهرمانی مبارزان چریک یاد می‌کنند و آن را به ظاهر، مسلماً به دروغ، می‌ستایند مراقبند که مبادا حتی یک اثر مثبت به این مبارزه نسبت دهند. مثلاً نویسنده کتاب «سخنی با پویندگان راه انقلاب»^{۴۳} که به اصطلاح می‌خواهد به یک بررسی تاریخی و تفسیری از چگونگی پیدایش و تحول مبارزه چریکی دست بزند و ثابت کند که این مبارزات جز بدبختی و بی‌سامانی برای خلق ما به بار نیاورده، وقتی به این واقعیت می‌رسد که به هر حال مبارزه مسلحانه، مبارزات روشنفکری را از محافل صرفاً روشنفکری و اطاق‌های دربسته به میدان‌های جدیدی وارد کرد با ذکر این جمله که «اگر سال‌های آخر دهه ۴۰ را که تئوری جنگ چریکی دارد در وطن ما بین روشنفکران انقلابی جا می‌افتد در نظر بگیریم زمانی است که تازه پیشروترین گروه‌ها و سازمان‌های انقلابی مرحله کار محفلی خود - کار درون گروهی - را پایان داده و می‌خواهند فعالیت خارجی خود را آغاز کنند.» (کتاب فوق‌الاشاره - بخش چرا در چنین بن بستی گیر کرده‌ایم ص ۳۱)، از مطلب می‌گذرد و او که در جزئی‌ترین و پیش پا افتاده‌ترین مسائل یک مقاله مفصل می‌نویسد، در توضیح چگونگی آماده شدن این محافل روشنفکری که «می‌خواهند فعالیت خارجی خود را آغاز کنند» کاملاً ساکت است، زیرا بررسی این امر به نفع بینش این نویسنده نیست. این بررسی اگر صورت می‌گرفت مسلماً به این نتیجه می‌رسید که پیدایش تئوری مبارزه مسلحانه مشکلات عملی جنبش را برای انقلابیون قابل حل نموده و امکان خروج از شکل محفلی و آغاز مبارزه خارج از محفل را فراهم کرده است.^{۴۴} به هر حال این بود خلاصه‌ای از خصوصیات کار منتقدین کنونی مبارزه مسلحانه.

^{۴۳} این رذیلانه‌ترین کتابی است که در رد مبارزه مسلحانه در ایران نوشته شده است.

^{۴۴} در سراسر نوشته‌های این کتاب احساس تحقیر نویسنده نسبت به این مبارزات قهرمانانه هویداست. او حتی برای تحقیر «پنج مهب» را «دو جفت و نیم مهب» ذکر می‌کند، ولی شنیدن این امر تعجب آور است که حتی این شیاد هم برای عوام فریبی از جانبازی چریکها ستایش می‌کند.

«مبارزه مسلحانه - هم استراتژی، هم تاکتیک» و بعضی دیدگاهها

اکنون می‌توانیم با اطمینان به این که خوانندگان ما کم و بیش منتقدین کنونی مبارزه مسلحانه را می‌شناسند به تشریح مبارزه مسلحانه و پاسخگوئی به پاره‌ای از مهم‌ترین انتقادات آنها بپردازیم. البته احتمالاً در این بخش و بخش آینده که پای تشریح شرایط اقتصادی - اجتماعی و آن شرایط عینی در میان است که تئوری مبارزه مسلحانه بر اساس آنها استوار است احتمالاً با این منتقدین برخوردی نخواهیم داشت زیرا که آنها کم‌مایه‌تر از آنند که کار خود را از این سطح شروع کنند^{۴۵} و اساساً مگر یکی از خصوصیات این منتقدین آن نبود که تئوری مبارزه مسلحانه را تحریف کنند، آن را مثله و محدود نمایند تا بتوانند آن را در نظر خوانندگان و یا شنوندگان خود سطحی و غیرقابل تعمق جلوه دهند و به خواننده یا شنونده خود چنین القاء کنند که اگر چیز تازه‌ای هم در این تئوری باشد همانست که از کتاب «انقلاب در انقلاب» رژی دبره رونویس شده. ولی واقعیت آن است که تئوری مبارزه مسلحانه بر حدود ۴ سال کار تئوریک شبانه روزی گروه رفیق مسعود استوار است. در طول این مدت با توجه به اسناد و آمار موجود و برخورد عینی و بررسی ساخت طبقاتی جامعه و مطالعه تاریخ ایران و مخصوصاً تاریخ معاصر ایران در پرتو مارکسیسم - لنینیسم، انبوهی از تحلیل‌ها و نوشته‌ها بوجود آمد که جمع بندی آنها در کتاب «مبارزه مسلحانه - هم استراتژی، هم تاکتیک» منعکس است. ولی متأسفانه اکثر این نوشتجات در یورش‌های پلیس از بین رفت^{۴۶} اما به هر حال کتاب «مبارزه مسلحانه - هم استراتژی هم تاکتیک» در صورتی که با دقت مورد مطالعه قرار گیرد نشان دهنده اهمیت کار تئوریک بی‌سابقه‌ای است که قبل از کار مسلحانه توسط رفقای بنیان

^{۴۵} در این دو قسمت ما بیشتر با عقاید رفیق جزئی برخورد داریم که به هر حال با قید خاص خود در این زمینه‌ها اظهار نظر می‌کند.

^{۴۶} به دلائل امنیتی و برای قابل کنترل بودن، این جزوه‌ها معمولاً تکثیر نمی‌شد و همان نسخه اصلی پس از مطالعه اعضای گروه در جای امنی نگهداری می‌شد و به این علت یورش‌های پلیس این اثر نابود کننده را بر این آثار داشت.

گذار سازمان چریکهای فدائی خلق انجام شده. رفیق مسعود در کتاب «مبارزه مسلحانه - هم استراتژی هم تاکتیک» می‌نویسد: در حقیقت تبیین هرگونه تغییر و تحولی در جامعه بدون آن که با تضاد نظام موجود یعنی تضاد بین خلق و سلطه امپریالیستی توجه شود تبدیل به یک چیز پوچ و مهمل می‌گردد. مسئله سلطه امپریالیسم را باید به طور ارگانیک و به مثابه زمینه هرگونه تحلیل و تبیین در نظر گرفت نه چون یک عامل خارجی که به هر حال نقشی دارد.^{۴۷}

با توجه به این رهنمود اساسی تحلیل اوضاع اقتصادی- اجتماعی جامعه نشان می‌داد که با خارج شدن روسیه پس از انقلاب اکبر از صحنه رقابت امپریالیستی در ایران و با کودتای اسفند ۱۳۹۹، ایران کاملاً به اسارت امپریالیسم انگلیس درآمد و با این کودتا به قول رفیق مسعود «پایه‌های تسلط سیاسی فئودالیسم با انقلاب مشروطه سست شد و با کودتای رضاخان، فئودالیسم قدرت سیاسی خود را اساساً به امپریالیسم تفویض کرد... فئودالیسم در حقیقت به فئودالیسم وابسته تبدیل شد و هر جا که از این وابستگی سر باز زد بلافاصله مورد تعرض قدرت مرکزی قرار گرفت و اگر در زمان رضا شاه می‌بینیم که با وجود بقاء نظام تولیدی فئودالی هر چندگاه یکی از فئودال‌های بزرگ به دار کشیده می‌شود انعکاس همین امر است».

لنین در کتاب «امپریالیسم، عالیترین مرحله سرمایه‌داری»، گفته بود ما شاهد بوجود آمدن کشورهایی به ظاهر مستقل هستیم که از لحاظ اقتصادی، سیاسی و نظامی کاملاً به کشورهای امپریالیستی وابسته‌اند. این وضعی بود که با کودتای ۱۳۹۹ چند سال پس از نوشته شدن این اثر به عینه در ایران تحقق می‌یافت. قدرت مرکزی نیرومند در اینجا نه انعکاس قدرت اقتصادی بورژوازی بلکه منعکس کننده قدرت حاکمیت امپریالیسم بود. از این پس تبیین شکل حکومت صرفاً با توجه به نظام تولیدی جامعه و منبعث دانستن حاکمیت از طبقات مسلط بر تولید باعث گمراهی می‌شد و سردرگمی تحلیل‌ها در مورد ماهیت دولت رضا خان مخصوصاً در آغاز کار وی از همین جا ناشی شد.

پس از برقراری کامل حاکمیت امپریالیسم و سلب حاکمیت از فئودالیسم می‌بینیم که ثبات و تزلزل قدرت دولتی در ایران عمدتاً تابع ثبات و تزلزل روابط امپریالیستی در صحنه بین‌المللی و ملی است.

ضعف قدرت دولتی در سال‌های بین ۳۲-۲۰ انعکاس تضعیف امپریالیسم در اثر جنگ و رقابت‌های ناشی از تغییر موازنه قوا بین امپریالیست‌ها پس از جنگ بود و بلافاصله پس از آن که امپریالیست‌ها بر ضعف‌ها و رقابت‌های خود چیره شدند قدرت دولتی در ایران تحکیم شد. پیش از آن حاکمیت از آن فئودالیسم بود و فئودالیسم به استعمار، امتیازات اقتصادی می‌داد و از منافع اقتصادی استعمار حفاظت می‌کرد. اکنون دیگر حاکمیت از آن امپریالیسم بود و امپریالیسم به فئودالیسم امتیازات اقتصادی می‌داد و از منافع اقتصادی او حفاظت می‌کرد. دیگر قدرت سیاسی از آن طبقه‌ای نبود که به علت تملک ابزار تولید مسلط جامعه در تولید نقش مسلط داشته باشد بلکه قدرت سیاسی از حاکمیت امپریالیستی‌ای ناشی می‌شد که ریشه‌های قدرت اقتصادیش نه در داخل جامعه بلکه اساساً در خارج از آن قرار داشت. قدرت سیاسی، پیشاپیش قدرت اقتصادی و سرکوب سیاسی، پیشاپیش تحولات اقتصادی حرکت می‌کرد و ارتش به

^{۴۷} چون متن واحد بی‌غلطی از کتاب «مبارزه مسلحانه - هم استراتژی، هم تاکتیک» در اختیار ما نیست و مطالب از چاپ‌های مختلف کتاب اخذ می‌شود، لذا از ذکر شماره صفحات معذوریم. ضمناً چون از رفیق مسعود فقط همین یک اثر در دست است هر کجا می‌گوئیم رفیق مسعود می‌نویسد، منظور در همین کتاب است.

عنوان ابزار این حاکمیت مخصوصاً اهمیتی خارق العاده می‌یافت.

این امر، تضاد خلق با امپریالیسم را به تضاد اصلی جامعه تبدیل می‌کرد، حتی آنجا که فئودالیسم شیوه مسلط تولید بود از منافع اقتصادی فئودالیسم، نه خود فئودال‌ها و دستگاه سرکوب خصوصیشان، بلکه ارتش و نیروهای نظامی که اساساً نقش ابزار حاکمیت امپریالیسم را داشتند حفاظت می‌نمودند. نیروی متمرکز دولت در همه جا هرگونه مخالفت با نظم موجود را در هم می‌کوبید و خلق به خوبی درمی‌یافت دیگر نه با فئودالیسم بلکه با حاکمیت امپریالیسم روبروست. در جریان «انقلاب سفید»، فئودالیسم، «به خاک سپرده شده» و با سرکوب شدید خلق زمینه بسط نفوذ اقتصادی بورژوازی وابسته، طبقه‌ای که با امپریالیسم ارتباط ارگانیک دارد، فراهم شد و دیگر از آن پس امپریالیسم منحصر، مستقیماً و به طور همه جانبه از منافع خود حفاظت می‌کرد و اساس قدرت بی‌نهایت متمرکزی که با سرکوب ۱۵ خرداد در دست سیستم دولتی قرار گرفت مخصوصاً همین رشد سیستم اقتصاد کمپرادوری و بوروکراتیک تا دورترین روستاهای کشور بود. قدرت بیسابقه دیکتاتوری شاه از تمایلات وی ناشی نمی‌شد بلکه مستقیماً منعکس کننده آن شیوه سیاه دیکتاتوری است که حاکمیت امپریالیسم در شرایط استقرار کامل بورژوازی وابسته در سراسر اقتصاد جامعه نیازمند آن است.

رفیق جزنی در جلد دوم تاریخ سی ساله می‌نویسد: «فئودالیسم که در دوره مصدق به خطر افتاده بود و بخصوص در مبارزه مصدق با دربار و ارتش موقعیت خود را در خطر جدی می‌دید با کودتای ۲۸ مرداد و تأمین حاکمیت سیاسی فئودالیسم و بورژوازی اداری که ماهیتاً کمپرادور بود نفس راحتی کشید و حرکتی را که داشت تبدیل به جنبش ضدفئودالی می‌شد سرکوب کرد.» (ص ۵۵) در اینجا می‌بینیم که رفیق جزنی در تحلیل نظام طبقاتی جامعه و تحولات آن، تضاد اصلی جامعه یعنی خلق با امپریالیسم را که به هر حال مورد تأیید اوست و در صفحه ۵۳ کتاب نبرد با دیکتاتوری با عبارت: «تضاد عمده خلق با امپریالیسم و بورژوازی کمپرادور است...» از آن یاد می‌کند، به حساب نمی‌آورد و حداکثر به عنوان عاملی که «به هر حال نقشی دارد» آن را مورد توجه قرار می‌دهد. اگر کودتای ۲۸ مرداد را از لحاظ اجتماعی به صورت تحکیم مجدد «حاکمیت سیاسی فئودالیسم و بورژوازی اداری که ماهیتاً کمپرادور» می‌باشد و سرکوبی «حرکتی» که داشت تبدیل به جنبش ضدفئودالی می‌شد بدانیم، نقش «تضاد عمده» که «تضاد خلق با امپریالیسم و بورژوازی کمپرادور است» را به حساب نیاورده‌ایم و یا لااقل آن را در حد عاملی فرعی تقلیل داده‌ایم.

اصولاً رفیق جزنی با وجود اذعان به این که تضاد اصلی خلق با امپریالیسم است آن را در تحلیل طبقاتی جامعه اعمال نمی‌کند و حرکت تضادهای داخلی جامعه را مستقل از این تضاد اصلی توضیح می‌دهد و یا حداکثر آن را به عنوان عامل فرعی به حساب می‌آورد. در صفحه ۵۶، جلد دوم تاریخ سی ساله در مورد تحول تضادها پس از کودتای ۲۸ مرداد می‌گوید: «در حقیقت هنگامی که تضاد عمده بین دهقانان و کارگران و بورژوازی ملی از یک سو و فئودالیسم از سوی دیگر از رشد و تعرض بازمانده بود تضاد بین بورژوازی کمپرادور و فئودالیسم جانشین آن شد. بورژوازی کمپرادور به خاطر مشارکتی که در حاکمیت سیاسی با فئودالیسم داشت همراه با رشد خود بتدریج سهم بیشتری در این حاکمیت پیدا کرد. در این میان تسلطی که امپریالیست‌ها بر هر دو جناح داشتند باعث شد که این تضاد از طریق رفرم به سود بورژوازی کمپرادور حل شود».

پس در اینجا می‌بینیم که تضاد عمده دوره قبل که در این دوره از «رشد و تعرض» بازمانده عبارت است از «تضاد بین دهقانان و کارگران و بورژوازی ملی از یک سو و فتودالیزم از سوی دیگر» و هیچ سخنی از تضاد عمده یعنی تضاد با حاکمیت امپریالیستی نیست.

مطلب دیگری که در اینجا ذکر می‌شود «جانشین» شدن تضاد بین «بورژوازی کمپرادور و فتودالیزم» به جای تضاد قبلی که عبارت بود از تضاد بین «دهقانان و کارگران و بورژوازی ملی» با «فتودالیزم». چگونه تضاد بین نیروهای ضد خلقی می‌تواند «جانشین» تضاد خلق با ضد خلق شود و تحول دیالکتیکی جوامع همیشه نشان داده است که تضاد بین نیروهای ضد خلق مخصوصاً هنگام مبارزات خلق شدت می‌یابد نه در هنگامی که آنها از تعرض بازمانده‌اند. در غیر این موارد نیز باز هنگام حل تضادهای داخلی طبقات حاکمه، طبقه‌ای که می‌خواهد این تضاد را به طور قطعی و به نفع خود حل کند به هر حال به نحوی به نیروهای داخلی جامعه تکیه می‌کند و در اینجا است که چون واقعیت چنان امری را نشان نمی‌دهد، رفیق جزنی «تسلط» امپریالیست‌ها را بر هر دو جناح به عنوان عاملی فرعی و به عنوان تکیه گاه بورژوازی کمپرادور برای حل قطعی تضاد به نفع خودش وارد تحلیل خود می‌کند.^{۴۸}

رفیق جزنی که تحول تضادهای طبقات داخلی را تقریباً به طور مستقل و حداکثر با در نظر گرفتن «سلطه امپریالیسم» به عنوان یک عامل فرعی در نظر می‌گیرد، دیگر اصلاحات ارضی و سرکوب قهرآمیز نهضت خلق را در آستانه آن به عنوان تعرض جدید امپریالیسم برای بسط قطعی نفوذ اقتصادی طبقه‌ای که به نحوی ارگانیک به وی وابسته است یعنی بورژوازی وابسته و ایجاد زمینه مساعد برای رشد همه جانبه این بورژوازی وابسته نفی می‌کند و آن را بیش‌تر حاصل تلاش سیستم موجود برای بقای خویش می‌داند. «شرایط اقتصادی - اجتماعی حاکم مسائل و مشکلات متعددی را بوجود می‌آورد که عمدتاً ناشی از تضادهای فتودالیزم با سرمایه‌داری وابسته بود. اصلاحات ارضی و تحولات رفرمیستی دهه اخیر برای پایان دادن به این تضادها و در جهت نوکردن نظام موجود انجام گرفت.» (ص ۱۰، کتاب پیشاهنگ و توده، چگونه مبارزه مسلحانه توده‌ای می‌شود).

تئوری مبارزه مسلحانه با این تحلیل از تضاد اصلی جامعه ما یعنی تضاد خلق با امپریالیسم و نشان دادن این که در شرایط وجود این تضاد اصلی، صف بندی نیروها به صورتی است که خلق مستقیماً در مقابل امپریالیسم که به وسیله رژیم مزدور وی و با تکیه به ارتش امپریالیستی به برقراری نظم مشغول است، قرار می‌گیرد. نیروهای خلق عبارتند از کارگران، دهقانان و خرده‌بورژوازی و احياناً بورژوازی ملی که به شدت تحت فشار بورژوازی وابسته قرار دارد. در این شرایط ماهیت مرحله انقلاب و نیروهایی که در صف خلق قرار می‌گیرند به این صورت از طرف رفیق مسعود جمع بندی می‌شود: «در حالی که تضاد

^{۴۸} در کتاب «یادداشت‌هایی درباره استراتژی و تاکتیک جنبش ترقی خواهانه ایران» منتسب به رفیق جزنی که از نظر ما اصالت آن مورد تردید است (چون مطالبی در آن آمده است که با سیاق نوشته‌های رفیق جزنی در سایر جاها تطبیق نمی‌کند) آمده است که: «جامعه ما، جامعه ایست وابسته و تضادهای آن عبارتست از تضاد بین خلق و امپریالیسم، تضاد بین کار و سرمایه و بین زحمتکش‌ان و سرمایه‌داران». می‌بینیم که در اینجا اساساً صحبتی از «عمده و غیرعمده» بودن تضادها در میان نیست و هر سه تضاد در عرض یکدیگر بیان شده‌اند.

ولی در صفحه ۱۰ کتاب «نبرد با دیکتاتوری» آمده است: «تضاد اساسی سیستم، تضاد کار با سرمایه به طور مطلق نیست، بلکه تضاد خلق (یعنی کارگران، دهقانان، خرده‌بورژوازی و بورژوازی ملی) با امپریالیسم و بورژوازی کمپرادور است».

اصلی جامعه تضاد خلق با امپریالیسم است، هرگونه تحولی می‌بایست این تضاد را حل کند و حل این تضاد یعنی استقرار حاکمیت خلق و سرنگونی سلطه امپریالیسم». رفیق مسعود صف بندی نیروهای خلق را به این صورت جمع بندی می‌کند: «بورژوازی ملی به این دلیل که ماهیتاً نمی‌تواند در چنین مبارزه‌ای پیگیر باشد و به دلیل شرایط تاریخی وجودش و پیوندهایش با سرمایه خارجی در بسیج توده‌ها مردد و ناتوان است. دهقانان نیز به علت وضعیت تولید خویش اساساً یک طبقه را تشکیل نمی‌دهند و قادر به رهبری انقلاب نیستند. تنها نیرویی که باقی می‌ماند پرولتاریاست، اگر چه از لحاظ کمی ضعیف است اما از لحاظ کیفی و امکان تشکل بسیار قدرتمند است. پرولتاریا به عنوان پیگیرترین دشمن سلطه امپریالیستی فئودالی و با اتکاء به تئوری بین المللی مارکسیسم - لنینیسم می‌تواند و باید رهبری جنبش ضدامپریالیستی را بر عهده بگیرد».^{۴۹}

پس این انقلاب در مرحله دموکراتیک نوین قرار دارد. البته نه با همان خصوصياتی که در چین بود. رفیق مسعود این امر را به خوبی توضیح می‌دهد: «سلطه امپریالیستی مارپیچ تکاملی را طی می‌کند که در آن جامعه نومستعمره تکرار جامعه مستعمره است منتهی در سطحی متکامل تر». در مورد مرحله انقلاب: «بدین ترتیب می‌توان گفت ما سه نوع انقلاب دموکراتیک ملی داریم. انقلاب دموکراتیک جامعه مستعمره، انقلاب دموکراتیک جامعه نیمه مستعمره - نیمه فئودال و انقلاب دموکراتیک جامعه نومستعمره. انقلاب دموکراتیک ملی است چرا که با سلطه امپریالیستی روبروست و کل خلق را در بر می‌گیرد. هر کدام از این مراحل انقلاب یک پله به انقلاب سوسیالیستی نزدیک ترند. اما مسئله انقلاب گذشته از یک مسئله اقتصادی، یک مسئله سیاسی نیز هست که به جریان عملی انقلاب بستگی دارد. این که کی و چگونه انقلاب ادامه پیدا کند و به مرحله انقلاب سوسیالیستی وارد شود دقیقاً به این امر

^{۴۹} این مطلب را رفیق مسعود در سال ۴۹ نوشت. آیا یاهو گویان منتقدی که به خوانندگان یا شنوندگان خود اطمینان می‌دهند که «چریکهای فدائی خلق به نیروی تاریخی پرولتاریا و قدرت تشکل وی ایمان ندارند»، شرم نمی‌کنند؟! اینها وقتی رفیق مسعود و رفیق پویان با توجه به تجربه‌های عینی گروه «وضع طبقه کارگر» را مورد بررسی قرار می‌دهند و روحیه و فرهنگ مسلط بر آنها را در آن زمان بازگو می‌کنند - مثلاً رفیق پویان می‌گوید که کارگران ایام بیکاری خود را به بطالت می‌گذرانند و تسلیم فرهنگ مسلط شده‌اند، یا رفیق مسعود می‌گوید کارگران آماده پذیرش تعلیمات سیاسی نیستند - فرصتی برای جنجال و هیاهو براه انداختن بر سر این مطلب به دستشان می‌افتد که اینها به پرولتاریا ایمان ندارند، قدرت تاریخی وی و نیروی تشکل او را نمی‌شناسند. به این یاهو گویان باید گفت شاید اولین کتابی که در ادبیات مارکسیسم روی نقش تاریخی پرولتاریا در برانداختن تمام مفاسد جامعه کنونی تأکید شده و این نقش حتی با خوشبینی مفرط نشان داده شده است، کتاب انگلس به نام «وضع طبقه کارگر در انگلستان» می‌باشد ولی قسمت عمده‌ای از همان کتاب مصروف شرح این امر می‌شود که طبقه کارگر انگلستان در چه وضع فلاکت باری بسر می‌برد و با چه فساد زندگی می‌کند. چندین بار در طول کتاب، انگلس می‌گوید: «و این که در این اطاقهای مخروبه که در میان این زنان و مردانی که بدون پوشش کافی روی هم ریخته‌اند چه فساد وجود دارد از شرح آن شرم دارم».

آیا شرح این وضع مانع از آنست که انگلس در همان کتاب ایمان خود را به پرولتاریا در برانداختن نظامی که همه این مفاسد را به او تحمیل کرده، ابراز دارد؟ اگر رفقای ما پویان و احمدزاده نیز، البته به نحوی محدود، روحیه واقعی طبقه کارگر ایران را در نیمه دوم سالهای ۴۰ بیان می‌کنند، در همانجا نیز اطمینان خود را به این که هیچ نیرویی جز پرولتاریا نمی‌تواند رهبری انقلاب ضدامپریالیستی را در دست بگیرد و به نتیجه برساند تصریح می‌کنند و از این رو هیچ تناقضی با یکدیگر ندارند. فقط منتقدین تئوری مبارزه مسلحانه می‌توانند با پنهان کردن این اعتماد اساسی رفقای ما از خوانندگان و شنوندگان خویش، فرصت هوجبگری به دست آورند.

بستگی دارد که پرولتاریا و پیشاهنگانش توانسته باشند رهبری مبارزات را در دست گرفته و دهقانان و خرده‌بورژوازی چپ را به گرد خویش متحد کرده باشند».

رفیق جزنی برعکس این نظر، رژیم شاه را نیرویی می‌داند که اگر چه به هر حال وظیفهٔ اساسی‌اش تأمین منافع امپریالیسم و قشرهای مختلف بورژوازی کمپرادور است که مخصوصاً پس از انقلاب سفید نوعی استقلال و قدرت مانور به دست آورد، به طوری که رژیم شاه دیگر نه آن چنان که در تئوری مبارزه مسلحانه آمده «مزدور» امپریالیسم و «سگ زنجیری» او، بلکه خود به یکی از تضادهای جامعه تبدیل می‌شود که از قضا دو تضاد دیگر جامعه یعنی تضاد خلق با امپریالیسم و تضاد خلق با بورژوازی وابسته^{۵۰} نیز از کانال آن قابل حل است ولی در این مورد در کتاب نبرد با دیکتاتوری صفحات ۳۱ و ۳۰ چنین می‌گوید: «در برابر خلق از نظر کلی امپریالیسم، رژیم و سرمایه‌داران قرار دارند. این هر سه یک جبهه ضد خلقی را تشکیل می‌دهند... در حالی که این سه عامل جنبه‌های مختلف یک پدیده‌اند و با یکدیگر وحدت ارگانیک دارند، در شرایط معین یکی از آنها بر دو دیگر نقش تسلط داشته و عامل عمده به شمار می‌رود. در این شرایط مبارزه با دو عامل فرعی تنها از طریق مبارزه با عامل عمده میسر است».

در اینجا رفیق جزنی فراموش می‌کند که رژیم حکومتی هر جامعه‌ای ابزار حاکمیت همان جامعه و حافظ نظم به نفع آن حاکمیت می‌باشد و مبارزه علیه نظام طبقاتی موجود در جامعه ناگزیر از لحاظ شکل و در تحلیل نهایی به مبارزه علیه ارگان سازمان یافتهٔ حافظ نظم نیروی حاکم، یعنی دولت و نیروهای نظامی آن تبدیل می‌شود.

از اینجا نباید چنین نتیجه گرفت که پس دو تضاد در کار است. یکی تضاد با حاکمیت امپریالیستی و دیگری تضاد با رژیم شاه و بعد چنین استدلال کرد که حل تضاد با امپریالیسم از کانال حل تضاد با دیکتاتوری شاه می‌گذرد، بلکه رژیم شاه را باید دست‌نشاندهٔ امپریالیسم و چماق وی در برابر خلق به حساب آورد نه نیروی مستقل که جای خاص خود را می‌گیرد.^{۵۱}

رفیق جزنی از بسط این نظر دو نتیجه می‌گیرد، یکی این که انقلاب ما از لحاظ استراتژیک در مرحله نبرد با دیکتاتوری شاه قرار دارد و نیروهایی که می‌توانند در جبهه نبرد شرکت کنند عیناً همان‌هایی نیستند که در مبارزهٔ ضد امپریالیستی شرکت دارند و دیگر این که اساساً کسانی که ما را در آستانهٔ انقلاب دموکراتیک نوین می‌دانند دچار چپ روی هستند. گفته‌های وی در این زمینه عیناً چنین است: «در این شرایط عمده‌ترین مسئله‌ای که سد راه جنبش‌های بخش شده است دیکتاتوری شاه می‌باشد. نگاهی به مبارزات دههٔ اخیر و توجه به ترکیب نیروها و خواسته‌های آنها نشان می‌دهد که ماهیت سیاسی این مبارزات اساساً ضد دیکتاتوری است» (ص ۳۱). «آنچه جریان‌های پیشرو را به سوی مبارزه مسلحانه رانده است نیز عمدتاً

^{۵۰} پیوند ارگانیک بورژوازی وابسته به امپریالیسم، تضاد خلق با بورژوازی وابسته را از تضاد خلق با امپریالیسم منتزع می‌کند و نمی‌توان آن را مستقل از آن تضاد به حساب آورد.

^{۵۱} البته این که شاه به عنوان یک «چماق بسیار خوش دست» اهمیت خاصی برای امپریالیسم داشت، باز هم ماهیت رابطه شاه با امپریالیسم را عوض نمی‌کند. کمونیست‌ها در ویتنام پس از آن که «نگودین دیم» را سرنگون کردند، ضربه بزرگی به امپریالیسم وارد ساختند و همانطور که رفیق له دوان می‌گوید امپریالیسم را دچار «بحران‌های پی در پی» نمودند، ولی این اهمیت خاص نگودین دیم برای امپریالیسم هرگز باعث نشد که آنها نگودین دیم را جز یک سگ زنجیری امپریالیسم چیز دیگری بدانند.

نقش دیکتاتوری شاه بوده است» (ص ۳۲).

«در اینجا تقلید شعار جبهه دموکراتیک ویتنام جنوبی یعنی مرگ بر امپریالیسم آمریکا و سگ‌های زنجیریش می‌بایست تبدیل به مرگ بر شاه دیکتاتور و حامیان امپریالیستش شود».^{۵۲}

«در حال حاضر مطرح کردن شعارهای انقلاب دموکراتیک توده‌ای نمی‌تواند خلق را زیر رهبری طبقه کارگر متحد سازد... معذالک هنوز تا رسیدن به انقلاب فاصله داریم. تدارک انقلاب، به بسیج نیروهای خلق و رشد و تکامل پیشاهنگ در شرایط فعلی از راه مبارزه دموکراتیک ضد دیکتاتوری قابل وصول است» (ص ۳۲ - تکیه روی کلمات از ما است).

«در اینجا مبارزه برضد دیکتاتوری شاه مبارزه‌ای رهایی بخشی است و ماهیت دموکراتیک دارد ولی دربرگیرنده تمام عناصر تضاد خلق با ضدخلق (امپریالیست‌ها و هم مرتجعین داخلی متحد آنها) نیست» (ص ۳۴).

«کم بها دادن به مبارزه برضد دیکتاتوری و عدم درک این مبارزه و نقش استراتژیک آن برای جریان‌های پیشرو و طبقه کارگر به معنی عقب ماندگی از جنبش رهایی بخش و از دست دادن امکان تصاحب رهبری این جنبش در آینده است» (ص ۳۶ - تکیه از ما است).

«در مرحله فعلی ماهیت سیاسی جنبش، ماهیتی است ضد دیکتاتوری و شعار استراتژیک آن سرنگون کردن دیکتاتوری شاه است...» (صفحات ۳۹ و ۳۸ - تکیه از ما است).

رفیق جزنی خود اعتراف دارد که «دیکتاتوری با اشکال مختلف آن، شیوه حکومتی است که بدون آن ادامه و رشد سرمایه‌داری وابسته ممکن نیست». (ص ۳۱ نبرد با دیکتاتوری) ولی در عین حال شعار سرنگونی دیکتاتوری شاه را به عنوان «شعار استراتژیک» مرحله فعلی می‌پذیرد و شعار سرنگونی حاکمیت امپریالیسم و برقراری حاکمیت خلق را صراحتاً پیش از موقع می‌داند. اگر شعار استراتژیک این مرحله تحقق یافت و «دیکتاتوری شاه» سرنگون شد ولی حاکمیت امپریالیسم و بورژوازی وابسته از بین نرفت، ناگزیر مطابق گفته خود رفیق جزنی «شکلی از اشکال دیگر دیکتاتوری لزوماً» جای آن را خواهد گرفت^{۵۳} و چون هیچ یک از مبانی‌ئی که دیکتاتوری شاه بر آن استوار است^{۵۴} از بین نرفته هیچ دلیلی در دست

^{۵۲} رفیق جزنی در مورد نقش عمده دیکتاتوری شاه در مرحله کنونی تا آنجا پیش می‌رود که وضع رژیم شاه را در مبارزات کنونی با نقش مهاجمین ژاپنی درانقلاب چین مقایسه می‌کند و نتیجه می‌گیرد که همانطور که در آنجا در یک مرحله تضاد با امپریالیسم ژاپن عمده شده بود و همه نیروهایی که حاضر بودند با امپریالیسم ژاپن بجنگند در طرف دیگر تضاد قرار می‌گرفتند، در اینجا نیز نبرد با دیکتاتوری شاه عمده است و همه نیروهایی که حاضرند با دیکتاتوری شاه بجنگند چه خلقی و چه غیرخلقی در طرف دیگر تضاد قرار دارند.

^{۵۳} خود رفیق جزنی در کتاب «پیشاهنگ و توده» صفحه ۱۵ می‌گوید: «در یک مقیاس وسیع‌تر جای یک دارو دسته منفور را دارو دسته منفورتر دیگری پُر می‌کند».

^{۵۴} همان طور که قبلاً هم تذکر دادیم رفیق جزنی گرایش به این دارد که دیکتاتوری شاه را تا حد زیادی به تمایلات و منافع شخصی شاه و درباریان نسبت دهد نه به اقتضای روابط تولیدی وابسته به امپریالیسم. او در نظر نمی‌گیرد هر ارگان تولیدی یا اداری جدیدی که برای اداره کسب و کار بورژوازی وابسته در نقطه‌ای از کشور مستقر می‌شود، خود در عین حال یک ارگان سیاسی - پلیسی فعال برای سرکوب خلق است و اساس دیکتاتوری شاه بر همین واحدها که تا دورترین نقاط کشور پنجه افکندند استوار است و این نظام در اختیار هر کس دیگری نیز قرار گیرد و یا به عبارت بهتر هر کس دیگری را هم که به اختیار بگیرد همین قدرت را در کفش متمرکز خواهد کرد.

نداریم که تصور کنیم این «دیکتاتوری» ماهیتاً با دیکتاتوری شاه متفاوت باشد. در چنین صورتی چگونه می‌توانیم این مرحله را یک مرحله استراتژیک بدانیم؟

سرانجام رفیق جزنی در مقابل مبارزه مسلحانه در مرحله کنونی همان وظیفه‌ای را قرار می‌دهد که حزب توده در «جبهه واحد ضد دیکتاتوری»، البته از طریق مسالمت آمیز، در مقابل خود قرار می‌دهد. «بنابراین مبارزه مسلحانه در شرایط فعلی جنبشی است ضد دیکتاتوری و مرحله ایست از جنبش‌هایی بخش مردم که با اتکا به شعار حیات دهنده سرنگونی دیکتاتوری فردی شاه و تأکید بر خواسته‌های اقتصادی مردم می‌کوشد نیروهای انقلابی خلق را بسیج کرده و رهبری آنان را در یک انقلاب دموکراتیک برعهده گیرد» (ص ۴۰).

هرگاه بخواهد این مبارزه به نتیجه برسد باید مانند حزب توده بر این اعتقاد باشیم که می‌توان در شرایط حاکمیت بورژوازی وابسته به امپریالیسم، دموکراسی داشته باشیم و الاً این مرحله با هدف غیرقابل وصول امر پوچی از آب در می‌آید.

البته رفیق جزنی تا حدی به این نظر نیز نزدیک می‌شود و معتقد است که مبارزه مسلحانه باید موانعی را که دیکتاتوری بر سر راه جنبش خلق ایجاد کرده مرتفع سازد و به این ترتیب وقتی رفیق جزنی این انتقاد را به حزب توده وارد می‌کند، که «شناخت حزب توده از سیستم سرمایه‌داری وابسته و بورژوازی کمپرادور شناختی نادرست است علیرغم این که به کمپرادور بودن بورژوازی و وابسته بودن سیستم اذعان دارد، معتقد است که این سیستم سرانجام به دموکراسی بورژوائی یا چیزی شبیه آن روی خواهد آورد» (ص ۹۹ نبرد با دیکتاتوری)، به نحوی نظر خود را نیز مورد انتقاد قرار داده است.

به نظر ما بن‌بست فکری آن دسته از هواداران مبارزه مسلحانه که عقاید رفیق جزنی را اساس کار خود قرار داده بودند در حال حاضر از همین جا ناشی می‌شود. دیکتاتوری شاه از بین رفته، در حالی که مرحله جدیدی آغاز نشده و همه قرائن دال بر آنست که امپریالیسم در صورتی که بتواند دیکتاتوری بسیار سیاه‌تر از دیکتاتوری شاه را به خلق ما تحمیل می‌کند. آن گاه تعلیمات رفیق جزنی که مبارزه مسلحانه را یک تاکتیک محوری تلقی می‌کند و آن را «هم استراتژی هم تاکتیک» می‌بیند و این که مبارزه با دیکتاتوری شاه را یک مرحله می‌داند برای امروز رهنمودی دربر ندارد و در عین حال تطبیق آن نظرات با شرایط کنونی میسر نیست. همان گونه که در شرایط قبلی با واقعیت انطباق نداشت.

با ایمان به پیروزی راهمان

چریک‌های فدائی خلق ایران

مرداد ماه ۱۳۵۸